

The background of the central panel is a light greenish-yellow wash. At the top, there are silhouettes of several palm trees against a darker background. Below the trees, there is a faint illustration of an open book with text on its pages. The title is written in large, white, stylized Urdu calligraphy.

آشنایی با صحیفہ سجادیه

محمد علی مجد فقیہی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



دفتر برنامه‌ریزی
و تدوین متون درسی



آشنایی با صحیفه سجادیه

محمدعلی مجد فقیهی

بهار ۸۵



مرکز بحثن: قم - بلوار بهار
جنب هتل الزهراء (ع) - نمابر: ۷۷۴۹۸۷۵
www.eshraaq.com

E-mail: public-relations@Qomicis.com

آشنایی با صحیفه سجادیه

نویسنده: محمد علی مجد قتیبه

نوبت اول: بهار ۱۳۸۵

چاپ: توحید • شمارگان: ۲۰۰۰ • بها: ۷۵۰۰ ریال

صفحه آرایی: سید مصطفی جعفری رحمت آبادی

ناشر: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی

مجد قتیبه، محمد علی

آشنایی با صحیفه سجادیه / محمد علی مجد قتیبه. - قم: مرکز جهانی علوم اسلامی،
دقت برنامه ریزی و تدوین متون درسی. ۱۳۸۵.

۱۲۱ ص. (دقت برنامه ریزی و تدوین متون درسی؛ ۶۸)

ISBN: 964-8961-18-2 ۷۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۱۱۹]-۱۲۱.

۱. علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق، صحیفه سجادیه. سنقدو

تفسیر. الف. علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق، صحیفه سجادیه،

شرح. ب. مرکز جهانی علوم اسلامی. دقت برنامه ریزی و تدوین متون درسی. ج. عنوان.

د. عنوان: صحیفه سجادیه، شرح.

۲۹۷/۷۷۲

BP۲۶۷/۱/ع۸ ص ۳۰۴۲۲۶۶

۱۳۸۴

۸۴-۳۹۹۹۹

کتابخانه ملی ایران



برنامه‌ریزی آموزشی باید امری پویا و متناسب با دگرگونی‌هایی باشد که در ساختار دانش و رشته‌های علمی پدید می‌آید. تحولات اجتماعی، نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش، اطلاعات، مهارت‌ها، گرایش‌ها و ارزش‌های نوبی را فرا می‌خواند که پاسخ‌گویی به آنها، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصص را ضروری می‌نماید. گسترش فرهنگ‌های سلطه‌گر جهانی و جهانی شدن فرهنگ در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش رو گزارده است که رویارویی منطقی با آنها، در پرتو آراستن افراد به اندیشه‌های بارور، ارزش‌های متعالی و رفتارهای منطقی که در قالب موقعیتهای رسمی آموزشی با آنها ایجاد رشته‌های جدید و گسترش دامنه آموزشها و مهارت‌ها و تربیت سازمان‌یافته صورت گیرد، امکان‌پذیر است.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار، قاعده‌مند و تجربه‌پذیر است که در آن برنامه‌های آموزشی، متنهای درسی و استادان، ارکان اصلی به شمار می‌آیند و بالندگی برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان، استعداد علم‌آموزان و امکانات موجود، وابسته است؛ چنان‌که استواری متنهای درسی به ارائه تازه‌ترین دست‌آوردهای علم در قالب نوترین شیوه‌ها و فن‌آوریهای آموزشی است. بازنگری متن‌ها و شیوه‌های آموزشی و به‌روز کردن آنها به حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی کمک می‌رساند.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشهٔ اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی‌اند. مرکز جهانی علوم اسلامی به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، به پی‌ریزی دفتر برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی اقدام کرد.

این دفتر با ارج نهادن به تلاشهای صورت گرفته و خوشه‌چینی از خرمین دانش عالمان گران‌قدر بر آن شد تا با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید آموزشی و تازه‌ترین دست آوردهای علمی به تهیهٔ متنهای آموزشی بپردازد.

تدوین و نشر بیش از پنجاه و پنج متن درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این تلاش است. نوشتار حاضر که در سرفصل علوم قرآن و حدیث، مطابق با دو واحد درسی برای دروس پایهٔ دورهٔ کارشناسی با عنوان آشنایی با صحیفه سجادیه نگارش یافته است، به معرفی این اثر گران‌قدر می‌پردازد.

این اثر حاصل تلاش علمی و درخور تقدیر جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای محمد علی مجتهد فقیهی - دام نربته - است که از ایشان و سایر فرزاندگانی که در به ثمر رسیدن این اثر بذل عنایت کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌کنیم. در پایان، ارباب فضل و معرفت را به یاری خواننده، چشم امید به نقد و نظر آنان دوخته‌ایم.

فهرست

۹	پیش‌گفتار
۱۱	امام سجاده و دعا
۱۱	گوشه‌هایی از زندگی و شخصیت امام سجادهؑ
۱۳	عصر امام سجادهؑ و رویکرد به دعا
۱۷	دعا و فلسفه آن
۱۹	آشنایی اجمالی با صحیفه
۱۹	رویکرد به صحیفه
۲۰	نامهای صحیفه
۲۱	تعداد دعاهای صحیفه
۲۱	حدیث صحیفه
۲۴	ملحقات صحیفه
۲۵	عنوانهای دعاهای صحیفه سجاده
۲۵	۱. حمد و شکر
۲۵	۲. صلواتها و سلامها
۲۶	۳. حاجات و حالات مربوط به دنیا و زندگی دنیایی انسان
۲۶	۴. در حاجات معنوی و حالات روحی و عرفانی و اخلاقی
۲۸	۵. نماز شب و قرآن
۲۸	۶. دعا برای دیگران
۲۸	۷. دعاهای مربوط به زمانهای خاص
۲۹	۸. دعاهای مربوط به آیات آسمانی و حوادث طبیعی
۲۹	۹. دفع شرارت شیطان و دشمنان
۳۱	وثاقت و اعتبار صحیفه
۳۳	۱. توانر
۳۴	۲. متن
۳۴	فصاحت و بلاغت صحیفه
۳۵	محتوای صحیفه
۳۶	۳. سند
۴۰	نتیجه‌گیری
۴۱	ترجمه‌ها، فرهنگنامه‌ها، تکمله‌ها و شرحهای صحیفه
۴۲	ترجمه‌ها
۴۴	فرهنگهای واژه‌یاب یا معجمهای لفظی
۴۴	فرهنگهای موضوعی یا معجمهای موضوعی
۴۴	لغتنامه‌ها یا قاموس لغات (شرح مفردات)

شرحها، حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها	۴۵
مستدرکات صحیفه سجادیه	۴۹
محتواشناسی ۱ دعای سی و دوم؛ دعای بعد از نماز شب	۵۵
عظمت و سلطنت الاهی	۵۵
توضیحات	۵۶
کمی عمل و زیادی آرزو در انسان	۶۰
توضیحات	۶۱
شیطان و وسوسه‌های او	۶۲
توضیحات	۶۳
خدا تنها پناه انسان	۶۶
توضیحات	۶۷
سر افکندگی انسان در برابر خدا	۶۸
توضیحات	۶۹
پرده‌پوشی خداوند	۷۲
توضیحات	۷۳
یادآوری نعمتهای الاهی	۷۴
توضیحات	۷۶
پناه بردن به خدا از آتش جهنم	۷۸
توضیحات	۷۹
درود بی‌پایان بر رسول خدا ﷺ و خاندانش	۸۱
توضیحات	۸۱
محتواشناسی ۲ دعای چهل و دوم؛ دعای هنگام ختم قرآن	۸۵
ویژگیهای کلی قرآن	۸۵
توضیحات	۸۶
تلاوت همراه رعایت	۸۸
توضیحات	۸۹
قرآن و حاملان آن	۹۰
توضیحات	۹۱
قرآن نردبان عروج انسان	۹۶
توضیحات	۹۶
قرآن و سازندگی	۹۷
توضیحات	۹۹
قرآن و سختیهای مرگ و قیامت	۱۰۴
توضیحات	۱۰۵
درود و سلام بر رسول خدا ﷺ	۱۰۹
توضیحات	۱۱۰
محتواشناسی ۳ دعای پنجاه و دوم؛ دعای ذلت و فروتنی در برابر خدا	۱۱۳
خاکساری برای خدا	۱۱۳
توضیحات	۱۱۴
آموزه‌های دعا	۱۱۷
کتابنامه	۱۱۹

پیش‌گفتار

صحیفه سجادیه که دعاهای پیشوای عارفان و زینت عابدان، حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام است، کهن‌ترین میراث به جای مانده از قرنهای نخستین درباره دعاست که از زمان پیشینیان تا امروز، مورد توجه ویژه عالمان شیعه قرار گرفته است.

صحیفه‌ای که هر ورق آن - در اسلوب دعایی و تعلیمی خود - کتابی سترگ در معارف و حقایق دین و مصباحی برای جویندگان راه حقیقت و سالکان طریق محبت است.

صحیفه سجادیه اقیانوسی است روح‌افزا که در بستر الفاظی زیبا و آهنگین، موج می‌زند و چشمان خیره دلدادگان ساحل شوق را به جرعه‌نوشی دریاهای بی‌کران معنویت و عشق الاهی بشارت می‌دهد.

ادعیه‌ای که آن امام همام از نهانخانه دلدادگی و انس با حضرت دوست، در نغمه‌های شورانگیز عشق الاهی باکاروانی از اشک دیده و آه سینه، بر لبهای مترنم به ذکر خدا، جاری ساخته است.

صحیفه سجادیه تنها صحیفه و کتاب نیست، بلکه مدرسه بزرگ انسان‌سازی است؛ اما جای بسی اندوه است که نه تنها در صحیفه، که در تمامی متون اصیل اسلامی، به جای فرورفتن و غواصی در دریای بیکران معارف آنها برای یافتن مروارید حقیقت و استخراج ذخایر معرفت، به ساحل پیمایی بسنده شده و علوم جانبی و پیرامونی درباره این متون، بیش از علوم برآمده از آنها گشته است؛ از این رو، باید گفت: به این متون، در عین توجه، بی‌توجهی شده و مهجور واقع گشته‌اند.

صحیفه سجادیه اگر چه عنوان کتاب دعا را دارد؛ ولی در جامه دعا، معارف والایی از توحید، معاد، نبوت، امامت و انسان‌شناسی را در آن می‌توان یافت که در کمتر حدیثی به چشم می‌خورد؛ از طرفی، نه تنها اعتلا بخش مبدأ ادراکی و معرفتی انسان است، که با تعبیرات لطیف و تصویرهای بدیع از حقایق و روابط غیبی، دل آدمی را از طبیعت، به سوی آستانه حقیقت کشانده و او را در عالمی پُر از نورانیت، پاکی، دلدادگی و شیدایی قرار می‌دهد و در یک جمله، باعث تصعید و تلطیف اضلاع وجود انسان، از ادراک، احساس و کردار می‌شود.

کتاب حاضر، تلاش مختصری در شناساندن ذخیره گرانبهای اهل بیت علیهم‌السلام است. امید آنکه گامهای بیشتری در این زمینه برداشته شود و تلاشهای افزون‌تری برای بیرون آوردن صحیفه از مهجوریت به عمل آید.

در این نوشتار، نخست به شناسایی صحیفه و پس از آن، به محتوایشناسی آن پرداخته‌ایم و سه دعا از ادعیه صحیفه را برگزیده و شرحی مختصر از آن، ارائه کرده‌ایم. لازم به ذکر است که پیشنهاد تدوین این اثر توسط مدیر محترم گروه قرآن و حدیث مرکز جهانی، جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای دکتر رضایی اصفهانی مطرح گردید و با حمایت و تشویق ایشان به بار نشست.

در پایان، از ایشان و همه عزیزان و سرورانی که در چاپ و نشر این اثر، حقیر را یاری داده‌اند به ویژه جناب حجة الاسلام والمسلمین رضانژاد مدیر کل دفتر برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی و همکاران محترم‌شان و نیز کارکنان محترم انتشارات مرکز جهانی، که با حسن سلیقه و دقت نظر در ارتقاء این اثر کوشیده‌اند کمال سپاسگزاری را دارم و برای ایشان سعادت و موفقیت از درگاه ایزد مَنان خواستارم.

۱

امام سجاد و دعا

گوشه‌هایی از زندگی و شخصیت امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام فرزند سید جوانان اهل بهشت، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام است. نام گرامی وی «علی» و مشهورترین القابش «زین العابدین»، «سجّاد»، «سید السّاجدین» و کنیه او «ابومحمد» می‌باشد. ولادت حضرت علیه السلام در ۱۵ جمادی الاولی سال ۳۶ یا ۳۸ هجری بوده و شهادتش در ۲۵ محرم سال ۹۴ یا ۹۵ هجری اتفاق افتاده است. ایشان ۵۷ سال در این دنیا زیستند و دوران امامتشان، ۳۵ سال بوده است.

آن حضرت سه سال پیش از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام متولد شدند و هنگامی دیده به جهان گشودند که جدّشان در خط جهاد جنگ جمل بود. از آن پس با عمویشان، امام حسن علیه السلام در محنت و گرفتاریهای او می‌زیستند؛ محنتی عظیم که طاقت فرسا بود: از جمله اینکه در زمان او لشکریان بنی امیه در مدینه وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و اسبهای خویش را در مسجد بستند و نیز قیام پدر بزرگوارش و پایان فاجعه آمیز کربلا.

حضرت با امویان و خلفایی چون معاویه اول، یزید، معاویه دوم، مروان، عبدالملک، و ولید بن عبدالملک معاصر بود. امام علیه السلام را ولید مسموم کرد و به شهادت رساند.

فضایل و مناقب امام سجاد علیه السلام و شخصیت عبادی و علمی او در عصر خودش چنان برجستگی داشت که همگی به آن اعتراف کرده‌اند. اینک گوشه‌هایی از آن فضایل و مکارم ایشان را بیان می‌کنیم:

۱. یعقوبی در تاریخ خود می‌گوید:

كان افضل الناس واشدهم عبادة، وكان يسمي زين العابدين، وكان يسمي ايضاً ذا الثننات لما كان في وجهه من اثر السجود، وكان يصلي في اليوم واللييلة ألف ركعة، و لما غُسل وُجد على كتفيه جلب كجلب البعير، فقيل لأهله ما هذه الآثار؟ قالوا: من حمله الطعام في الليل يدور به على منازل الفقراء. قال سعيد بن المسيب^۱: ما رأيت قط أفضل من عليّ بن الحسين...^۲

۲. شافعی گوید:

وجدت علي بن الحسين - وهو أقره أهل المدينة - يعول علي خبر الواحد^۳؛ علي بن الحسين علیه السلام که فقیه‌ترین مردم مدینه است، بر خبر واحد تکیه می‌کرد؛

۳. محمد بن سعد، مورخ و عالم اهل سنت می‌نویسد:

كان علي بن الحسين ثقة مأموناً كثير الحديث عالياً رفيعاً ورعاً^۴؛ علي بن الحسين علیه السلام که فردی مورد اعتماد بود، فراوان حدیث نقل می‌کرد. او جایگاهی بلند داشت و اهل پرهیزگاری بود؛

۱. از روایان بزرگ اهل سنت است که مراسلات او، مانند مسندانش می‌باشد.

۲. احمد یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳؛ او با فضیلت‌ترین مردم و شدیدترین آنها در عبادت بود. او را زین‌العابدین می‌خواندند و نیز «ذا الثننات» لقب داده بودند؛ زیرا پیشانی او در اثر سجده پینه بسته بود؛ در شب و روز هزار رکعت نماز می‌گذارد و چون او را غسل می‌دادند، بر شانه‌اش پوست ناشی از زخم یافتند، از خانواده‌اش علت آن را پرسیدند. در پاسخ گفتند: علت آن به دوش کشیدن غذا در شب به منزل فقرا بوده است. سعید بن مسیب می‌گوید: «احدی را برتر از علی بن الحسین ندیدم.»

۳. رسول جعفریان، حیات امامان شیعه، ص ۲۶۰، به نقل از: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

۴. همان، به نقل از: ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲.

۴. شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند: «یکی از بستگان امام سجاده علیه السلام در حضور جمعی به آن گرامی ناسزا گفت و رفت. امام به حاضران فرمود: گفتار او را شنیدید، اکنون دوست دارم همراه من بیایید تا پاسخ مرا بشنوید.

گفتند: همراه شما می‌آییم و چه خوب بود همان وقت که بدگویی می‌کرد، شما و ما پاسخش را می‌دادیم. امام با آنان به سوی خانه آن شخص رفت و در راه این آیه را که ویزگیهای عالی برخی مؤمنان را شرح می‌دهد، قرائت فرمود: ﴿...وَأَلْكَظِمِينَ الْفَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ همراهان که نخست گمان دیگری داشتند، دریافتند امام برای تلافی نمی‌رود.

به خانه آن مرد رسیدند و امام او را صدا زد و فرمود: به او بگویند علی بن الحسین آمده است. او به گمان آنکه امام علیه السلام برای تلافی آمده، خود را آماده ستیز ساخت و بیرون آمد.

امام فرمود: برادرم! تو چند دقیقه پیش نزد من آمدی و حرفهایی زدی؛ اگر آنچه گفتمی در من است، از خدا می‌خواهم مرا بیمارزد... و اگر آنها در من نیست، از خدا می‌خواهم تو را بیمارزد. نرمش امام مرد را شرمنده ساخت. پیش آمد و پیشانی امام را بوسید و گفت: آنچه گفتم در شما نبود و اعتراف می‌کنم که خود به آنچه گفتم، سزاوارترم.^۲

عصر امام سجاده علیه السلام و رویکرد به دعا

پیش از بیان ویزگیهای دوره امام سجاده علیه السلام، اشاره‌ای به اساس حرکت و سیره عملی ائمه علیهم السلام در عرصه‌های اجتماعی ضروری می‌نماید.

قرآن، کتاب انسان و دین، برنامه کمال اوست و هدف از فرو فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی، آن است که انسان به قله عبودیت خداوند دست یابد. بالاترین

۲. شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۵۷.

۱. آل عمران، ۱۳۴.

کمال و ارزش برای انسان، رسیدن به مقام بندگی است. معنای عبودیت این است که انسان از اسارت شیطان و نفس اماره رها شود و تمام وجود خود را در مسیر رضایت الاهی صرف کند؛ پس انسان در نظر قرآن، همان «عبد شکور» است که دغدغه خاطرش، جلب رضایت خداوند است.

براین اساس، حرکت معصومان علیهم السلام که انسانهای کاملی در عبودیت هستند - چه در حیطه فردی و چه اجتماعی - بر مدار رضایت حق است؛ از این رو، قیام یا سکوت امام، حکومت یا گوشه نشینی او، حضور وی در صحنه جنگ یا صلح، همه و همه بر اساس خواهشهای نفس یا خوشآمد مردم و دیگران نیست زیرا او از سلطه نفس رها شده و تنها عبد خداست و هر چه انجام می دهد، نشان از رضای اوست.

دوره ای که امام سجاده علیه السلام در آن زندگی می کرد، دورانی بود که همه ارزشهای دینی دستخوش تحریف و تغییر امویان قرار گرفته... احکام اسلامی باز یچه دست افرادی چون ابن زیاد، حجاج و عبدالملک بن مروان بود... در سایه چنین حکومتی، آشکار است که تربیت دینی مردم تا چه اندازه تنزل کرده و ارزشهای جاهلی چگونه احیاء شده است.^۱

اگر امام سجاده علیه السلام بر اساس شرایط زمان خود قیام نکرد، دلیل آن نیست که از جنبه شخصی تفاوتی با پدر خود، امام حسین علیه السلام دارد؛ بلکه تمام معصومان علیهم السلام نور واحد بوده و همگی قائمان در محراب اطاعت خدایند؛ از این رو، می بینیم که امام علیه السلام در جریان اسارت در مجلس یزید، چگونه خطابه خواند و یزید را در کاخ خودش رسوا کرد از سوی دیگر این نکته را نیز نباید فراموش کرد که انجام هر حرکتی شرایط لازم خود را می طلبد؛ زیرا که دو شرط اساسی برای تمام حرکت‌های اصلاح طلبانه وجود دارد:

۱. وجود رهبری با داشتن همه ویژگیهای لازم رهبری، که از این شرط به «شرط فاعلی» تعبیر می کنیم؛

۱. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۶۰.

۲. شرط قابلی، و آن مساعد بودن شرایط زمان و آمادگی مردم برای چنین حرکتی است.

در مورد امامان شیعه جنبه فاعلی، تام و تمام است و هرگاه با جنبه قابلی هماهنگ شود، ظهور و بروز می‌یابد.

تاریخ گواه است که امام سجاده علیه السلام در طول ۳۴ سال فعالیت، شیعه را از یکی از سخت‌ترین دورانهای حیات خویش عبور داد؛ دورانی که جز سرکوبی شیعه به وسیله زبیریان و امویان، نشان روشنی نداشت.^۱

دوره‌ای که امویان برای رسیدن به مقاصد شوم خود از انجام هر فساد و جنایت و ریختن هر خونی دریغ نداشتند و مردم آن دوره هم امتحان خود را با دعوتشان از امام حسین علیه السلام نشان دادند. مردم آن زمان به انسانهای تهی و فاقد فهم و ایمان مبدل شده بودند؛ انسانهایی که جز رفاه و تن‌پروری همراه با لعاب و رنگی از دین، به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. مردم آن زمان به امام سجاده علیه السلام ابراز علاقه می‌کردند و امام علیه السلام در میان آنها محبوبیت خاصی داشت؛ ولی این علاقه‌ها مانند همان علاقه‌هایی بود که به پدران امام علیه السلام ابراز می‌داشتند، و هنگام امتحان و در میدان عمل، هر کدام به گوشه‌ای می‌خزیدند و نه تنها دم از هواداری نمی‌زدند، بلکه اگر لازم بود در برابر امامان نیز می‌ایستادند.

امام علیه السلام در چنین عصری، چنین مردمی را به شیوه‌ای غیر مستقیم به سوی دین اصیل و دینداری درست دعوت کرد. نه از شیوه زبانی مستقیم، مثل «خطابه و نامه» سود جست، و نه از شیوه عملی مستقیم مانند «قیام»؛ بلکه از شیوه زبانی غیر مستقیم، یعنی «دعا»، و شیوه عملی غیر مستقیم، مانند عبادت، مکارم اخلاق و... مردم را به سوی دین و اخلاق متوجه ساخت.

البته باید از این حقیقت غافل نبود که دعا، عبادت و التزام به اخلاق به عنوان

«وسیله» به کار گرفته نشد؛ زیرا اینها جزء امور جدایی ناپذیر از زندگی یک انسان کامل و عابد است؛ از این رو، مانند همین دعاها، عبادتها و فضایل اخلاقی از سایر امامان علیهم السلام روایت شده است؛ ولی چون در زمان امام علیه السلام از شیوه‌های مستقیم استفاده نشد، خود به خود این شیوه‌های غیرمستقیم برجستگی پیدا کرد و در نظر مردم جلوه بیشتری یافت. از سوی دیگر یکی از ویژگیهای دعای هر دعاکننده این است که در دعایش از مردم، اجتماع و اوضاع زمان خود غفلت نکند و برای بهبود وضعیتشان دعا کند؛ از این رو، بخشی از دعاهای امام سجاد علیه السلام منعکس کننده اوضاع اجتماعی و تعلیم دهنده آموزه‌های دینی است.

تکیه امام به صلوات در دعاها، نوعی پیوند دادن مردم با محمد و آل اوست. دعای ختم قرآن، بیانگر حقیقت قرآن است و مردم را به این نکته توجه می‌دهد که قرآن، کتاب عمل است و رعایت حدود قرآن از حروف آن مهم‌تر است. نفرین بر ظالمان در دعاها، نشان ناراضی بودن حضرت علیه السلام از حاکمیت آنها و توجه مردم به هشیاری و تسلیم نشدن در برابر آنهاست. دعاهایی که نقش امامت و رهبری را در امت اسلامی بیان می‌کند و مردم را در پیروی از امامی که باید از او اطاعت کنند، آگاه می‌سازد. دعاهای تسبیحی، تهلیلی و تحمیدی که توحید حقیقی و معارف توحیدی را یاد می‌دهد و اندیشه و اعتقاد درست مردم جامعه را شکل می‌دهد. دعاهای عرفانی و اخلاقی که دل‌های شیفته دنیا را از دلدادگی به دنیا دور ساخته و متوجه محبت و دوستی خدا می‌کند.

تمام این دعاها از کسی است که در عالی‌ترین مرتبه معرفت به خدا و شدیدترین درجه عشق به او نشسته است و می‌خواهد انسانها را نیز به این مراتب معرفتی و محبتی برساند که اگر چنین شود و انسان تنها با خدایش رابطه انس و تسلیم برقرار کند، دیگر نه در برابر غیر خدا تسلیم و نه از غیر او هراسان خواهد بود.

دعا و فلسفه آن

موضوع اصلی و بلکه تمام متن این کتاب، دعا و مناجات با خدا است؛ از این رو، مناسب است مختصری در زمینه دعا و فلسفه آن سخن گفته شود.

«دعا» یعنی درخواست از خدا و سخن گفتن با او. دعا، برخاسته از نوعی آگاهی به نقص و نیاز خود و غنا و بی‌نیازی پروردگار است. احساس چنین کاستی و نیازی، عامل حرکت انسان به سوی کمال و برطرف شدن نیازش است و چون نیازها و کاستیها انواع گوناگونی دارد، دعاها و درخواستها به اشکال مختلف و با انگیزه‌های متفاوتی صورت می‌پذیرد.

دعا، از امور فطری بشر است؛ از این رو، در همه اقوام و ملل و ادیان به نحوی ظهور دارد و آنچه روح بشر خسته از چرخش ماده را آسایش و نشاط و تازگی می‌بخشد، لحظاتی است که با خدای خود خلوت کرده و به مناجات با او می‌پردازد. حالت دعا - اگرچه مانند فطرت توحیدی - ممکن است در اعماق ضمیر انسان مدفون شود و تنها هنگام اضطرار و احساس بی‌پناهی رخ بنماید،^۱ این حالت ارتباطی در جان انسانهای مؤمن، به صورت عنصری فعال در صحنه جانشان جلوه می‌کند و یکی از ضروریات زندگی معنوی آنها به شمار می‌آید.

در فرهنگ قرآنی و دینی ما «دعا» از امور لازم در حیات ایمانی است که استکبار و دوری از آن، سبب تنزل شخصیت انسان و محروم ماندن او از رحمت الاهی است.^۲ نگاه افراد به «دعا» دو گونه است: برخی دعا را به عنوان «وسیله» می‌نگرند؛ از این رو، اگر دعایشان برآورده شد، دیگر دست به دعا برنمی‌دارند و اگر دعایشان به اجابت نرسید، ناامیدی در آنها پیدا شده و گاه زبان به کفر و ناسزا می‌گشایند؛ زیرا «مدعو» و کسی که او را خوانده‌اند و به درگاه او روی آورده‌اند، خوب نمی‌شناسند و

۲. غافر، ۶۰.

۱. عنکبوت، ۶۵.

به لطف و حکمت او آگاهی ندارند. دسته دیگر «دعا» را به عنوان هدف می‌بینند و «دعا» در منظر آنان انس و دلدادگی به خدا و روی آوردن به درگاه اوست. اگر نیازشان برآورده شود، شکرگزار او می‌گردند و اگر حاجتشان داده نشود، دست از طلب بردارند و بلکه خود این طلب و ارتباط برایشان از هر نیازی بالاتر است. در مناجات المریدین می‌خوانیم:

وفي مناجاتك روعي وراحتي؛^۱ در مناجات تو نشاط و آسایش من وجود دارد. نکته‌ای که لازم است در حوزه‌های علمی و دینی مورد توجه قرار گیرد، این است که «دعا» را دانشی بدانند که از جوانب مختلف نیازمند بررسی است - همانند سایر موضوعات دینی چون عقاید، احکام و اخلاق - و علاوه بر آنکه از جنبه عملی در صحنه زندگی انسانهای مؤمن حضور دارد، از بُعد علمی نیز مورد مطالعه قرار گرفته و دانش دعا و نیز فلسفه دعا که هدف آن پاسخگویی به پرسشهای فراوانی درباره «دعا» است، به سبکی علمی و مستند به منابع دینی تحقیق و تحلیل شود.

صحیفه سجاده که سرتاسر دعا و مناجات است، در عین دعا، معارف و حقایق فراوانی را تعلیم می‌دهد و بسیاری از پرسشهای مطرح شده درباره دعا را نیز پاسخگوست.

زبان دعا در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام زبانی است که در عین لطافت و شور، القاکننده معارف بلندی در حوزه‌های مختلف دینی است و معارفی که در دعاها وجود دارد، شاید در احادیث نباشد؛ زیرا مخاطب ائمه علیهم‌السلام در احادیث، عموم مردم هستند و عقل آنها در گفتارها و خطابها باید رعایت شود؛ ولی در دعاها، مخاطب خداست؛ از این رو، امام علیه‌السلام آنچه در نگارخانه دل دارد، بیرون ریخته است؛ پس به اسرار و نکته‌های فراوانی در ادعیه می‌توان دست یافت.

۱. الصحیفة الثانیة السجادیة، المناجاة المریدین، ص ۳۰.

آشنایی اجمالی با صحیفه

صحیفه سجادیه در بردارنده دعاهایی از امام علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. دعاهایی که منعکس کننده روح متعالی امام سجاده علیه السلام و آموزنده شیوه تعظیم و تقدیس الاهی، حمد و شکر ربوبی، ذلت و انکسار در آستانه حق، اعتراف به گناه و تقصیر در مقام بندگی و دل بستگی و عشق و امید به لطف همیشگی و حسن بی مانند الاهی است و نشان دهنده راه طلب از خدا در توفیق و هدایت و هر خیر و سعادت، و نجات از عذاب و غضب او و هر شرّ و شقاوت، راه پناه بردن به خدا از شیطان حيله گر و نفس اماره.

رویکرد به صحیفه

محتوای اعتقادی، اخلاقی، حکمی، موعظه‌ای و اجتماعی آن، با قالب بلاغی و ادبی اش، ارزش والا و جایگاه بالایی در میان متون دینی به آن داده و سبب رویکرد عالمان و حکیمان، عارفان و دلسوختگان، ادیبان و نکته‌سنجان به آن شده است؛ از این رو، از قرنهای اولیه مورد توجه عارفان و اصحاب بوده است.

۱. شیخ مفید در کتاب الارشاد در فصل ترجمه امام سجاده علیه السلام و بیان مناقب

حضرت می نویسد:

وقدر روی عنه فقهاء العامة من العلوم ما لاتحصی کثرة و حفظ عنه من المواعظ و الأدعیه و فضائل القرآن و الحلال و الحرام و المغازی و

الأيام ما هو مشهور بين العلماء.^۱

۲. نجاشی در ترجمه «متوکل» می نویسد: متوکل بن عمیر بن متوکل، روی عن یحیی بن زید دعاء الصحیفة.^۲

۳. شیخ طوسی نیز در ترجمه وی می نویسد: المتوکل بن عمر بن المتوکل، روی عن یحیی بن زید بن علی علیه السلام دعاء الصحیفة.^۳

و نقل دعا‌های امام سجاده علیه السلام در کتابهای حدیثی - خصوصاً «کتب اربعه» - و نیز کتابهای دعایی که متقدمان نگاشته‌اند، نشان‌دهنده توجه آنان به صحیفه سجادیه است. مرحوم شیخ طوسی در کتاب دعایی خود به نام مصباح المتهجد به مناسبت‌های مختلف از دعا‌های صحیفه سجادیه نقل می‌کند و جالب اینجاست که در نقل دعا‌های دیگر ائمه علیهم السلام نام آنان را می‌برد؛ ولی در نقل دعا‌های امام سجاده علیه السلام، تنها به عنوان «دعای صحیفه» بسنده می‌کند؛ این بیانگر شهرت این کتاب به عنوان کتاب معتبر و دعایی حضرت سجاده علیه السلام نزد آنان بوده است.

نامهای صحیفه

صحیفه سجادیه به صحیفه کامله شهرت یافته است. ابن شهر آشوب در معالم العلماء از آن به زبور آل محمد علیهم السلام و انجیل اهل بیت علیهم السلام نام می‌برد.^۴ و اخت القرآن نیز آن را نامیده‌اند. علت نامیدن آن به «کامله» آن است که نسخه کوچک‌تری از این نسخه نزد زیدیه موجود است که نسخه شیعه امامیه در مقایسه با آن، بزرگ‌تر و کامل است.^۵

۱. الارشاد، ص ۲۶۰، ۲۶۱؛ ترجمه عبارت: (از او (امام سجاده علیه السلام) فقیهان عامه علوم فراوانی را روایت کرده و مواظ و ادعیه و فضایل قرآن و مسائل حلال و حرام و جنگها و وقایع را یاد گرفته و ثبت کرده‌اند؛ به گونه‌ای که همه اینها نزد علما مشهور است).

۲. رجال نجاشی، رقم ۱۱۴۴. ۳. شیخ طوسی، الفهرست، رقم ۵۷۹، ص ۲۶۲.

۴. به نقل از: شیخ آغا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۴۵.

۵. مقدمه علامه شعرانی بر صحیفه سجادیه، ص ۱۱، به نقل از: مرحوم آیه‌الله‌العظمی مرعشی نجفی.

علت نامگذاری به زبور و انجیل این است که زبور کتاب حضرت داوود علیه السلام بوده و محتوای آن غالباً دعا و مناجات است و چون صحیفه نیز کتاب دعا و مناجات است، از آن به زبور آل محمد نام برده‌اند. انجیل نیز کتاب حضرت عیسی علیه السلام است که موعظه‌ها و راهنمایی‌های حضرت مسیح را در بردارد. صحیفه سجادیه نیز به علت دارا بودن موعظ مؤثر در لابلای دعاها، انجیل اهل بیت نام گرفته است.

تعداد دعاهای صحیفه

صحیفه در وضع کنونی، ۵۴ دعا را در بر دارد. در صورتی که در مقدمه صحیفه، دعاهای موجود در آن، ۷۵ دعا ذکر شده است. یازده عدد از آن را خود راوی گم کرده و تنها ۶۴ عدد آن نزد راوی بوده است. پس باید ده تای دیگر در دست راویان دیگر مفقود شده باشد؛ ولی در اسناد دیگری از صحیفه که از «مطهری»^۱ نقل شده است، ذکر از ۷۵ باب دعا و مفقود شدن یازده باب نیست؛ بلکه ۵۴ باب را به تفصیل ذکر کرده است.

حدیث صحیفه

در مقدمه صحیفه از چگونگی دستیابی «متوکل بن هارون» - راوی اول صحیفه - به کتاب صحیفه سجادیه سخن به میان آمده است که بخشهایی از آن ذکر می‌شود:

متوکل بن هارون می‌گوید: یحیی^۲ بن زید بن علی علیه السلام را - پس از کشته شدن

۱. سند سید بن طاووس، شیخ طوسی و به طور کلی متقدمان به «متوکل» - راوی اول صحیفه - از طریق «محمد بن احمد بن مسلم مطهری» است.

۲. یحیی، فرزند زید شهید است که پس از کشته شدن پدرش در سال ۱۲۳ ق از کوفه عازم خراسان شد و در بلخ منزل حریش بن عبدالرحمان شیبانی وارد شد. نصر بن سیار - حاکم خراسان - او را در سال ۱۲۵ ق به شهادت رساند و نصر سر او را جدا کرده به مدینه فرستاد و جسد او را به دار آویخت. جسد وی مصلوب بود تا ابو مسلم خراسانی، خراسان را گرفت و جسد او را پایین آورده و بر او نماز خواند و دفن کرد. (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۲۷؛ اسدحیدر، الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۲۹)

پدرش^۱ - در حالی که عازم خراسان بود، ملاقات کردم.

پرسید: از کجا می آیی؟

گفتم: از حج.

او از خانواده و پسر عموهایش در مدینه احوال پرسسی کرد و بیش از همه از حال

جعفر بن محمد علیه السلام پرسید.

او را از حال حضرت و آنان آگاه ساختم و اندوهشان را در مصیبت پدرش، زید بن

علی علیه السلام بیان کردم.

یحیی گفت: عموی من - محمد بن علی علیه السلام - پدرم را به ترک خروج اشارت کرد و

خبر داده بود که اگر از مدینه بیرون رود، کارش به کجا خواهد کشید. آیا پسر عموی

من - جعفر بن محمد علیه السلام - را دیدار کردی؟

گفتم: آری.

گفت: چه فرمود؟

گفتم: فدای تو شوم! دوست ندارم آنچه از او شنیدم پیش روی شما بگویم.

تبسمی کرد و گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ هرچه شنیدی بازگویی.

گفتم: شنیدم که می فرمود: «تو را می کشند و به دار می آویزند؛ چنانکه پدرت را

کشتند و به دار آویختند.»

رنگ رویش پرید، و گفت: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾،^۲ ای

متوکل! خدای عزوجل این امر را به ما تأیید فرمود و برای ما علم و شمشیر قرار داد و

به عموزادگان ما دانش داد و بس.

۱. برای اطلاع از زندگی و شخصیت «زید شهید» فرزند امام سجاده علیه السلام به کتاب زید شهید انتقامگر،

نوشته: استاد محمد محمدی مراجعه فرمایید.

۲. رعد، ۳۹: «خداوند آنچه را خواهد محو می کند و تثبیت می نماید و نزد اوست ام الكتاب».

گفتم: فدای تو شوم! مردم را می بینم به پسر عموی تو - جعفر علیه السلام - گرایش بیشتری از تو و پدرت دارند.

گفت: عمویم - محمد بن علی علیه السلام - و پسرش - جعفر علیه السلام - مردم را به زندگی می خوانند و ما آنها را به مرگ دعوت می کنیم.

گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا آنها داناترند یا شما؟

زمانی سر به زیر افکند، آنگاه سر برآورد و گفت: همه ما داناییم؛ مگر آنکه هرچه ما می دانیم، ایشان نیز می دانند و هرچه آنها می دانند، ما نمی دانیم. آنگاه گفت: آیا از گفته های پسر عموی من - جعفر علیه السلام - چیزی نوشته ای؟
گفتم: آری.

گفت: به من نشان بده.

مسائلی چند را که نوشته بودم، بیرون آوردم. از جمله دعایی بود که حضرت ابو عبدالله علیه السلام بر من املا فرموده بود و خبر داده بود به من که پدرش، محمد بن علی علیه السلام بر او املا کرده و از دعای پدرش، علی بن الحسن علیه السلام در صحیفه کامله است.

یحیی در آن دعا نگریست و گفت: آیا اجازه می دهی نسخه ای از آن بگیرم؟

گفتم: ای پسر رسول خدا! این چیزی است که از ناحیه شما به ما رسیده است. آیا برای آن اجازه باید گرفت؟

پس فرمود: اکنون صحیفه ای از دعای کامل به تو می دهم که پدرم (زید) از پدرش (علی بن الحسین علیه السلام) فرا گرفته و مرا فرموده تا آن را نگاه دارم و به غیر اهلس نسپارم. پس من برخاستم و پیشانی او را بوسیدم و گفتم: ای پسر رسول خدا! دین من، دوستی و طاعت شماست و امید دارم همین مرا تا زنده ام و پس از مرگ سعادت مند سازد....

آنگاه یحیی صندوقچه ای خواست؛ آوردند و از آن صحیفه ای قفل کرده و مهر زده بیرون آورده و در مهر آن نگریست و بوسید و اشک ریخت. آنگاه مهر را

بشکست و قفل را گشود و صحیفه را باز کرد و بر دیده نهاد، و بر روی کشید و گفت: ای متوکل! به خدا سوگند اگر گفته پسر عمویم نبود که گفتمی من کشته و به دار آویخته می شوم، این صحیفه را به تو نمی دادم و بر آن بخل می ورزیدم؛ ولی می دانم که گفتار او راست است و از پدراننش گرفته است و به زودی سخن او درست آید و ترسیدم چنین علم به دست بنی امیه افتد و در خزائن خود پنهان کنند. پس آن را بگیر و مرا از اندیشه آن آسوده ساز....

متوکل پس از کشته شدن یحیی بن زید به مدینه رفته به خدمت امام صادق علیه السلام می رسد و صحیفه ای که یحیی به او داده بود، به حضرت نشان می دهد. متوکل می گوید:

امام علیه السلام صحیفه را گشوده و فرمود: به خدا قسم! که این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیه السلام است. آنگاه فرزند خویش را گفت: ای اسماعیل! برخیز و آن دعا که تو را دستور دادم نگهداری، بیاور.

اسماعیل برخاست و صحیفه ای آورد، مانند همان صحیفه که یحیی بن زید به من داده بود. ابو عبدالله علیه السلام آن را بوسید و بر چشم خود نهاد و گفت: این خط پدرم و املائی جدم علیه السلام در حضور من است.

گفتم: یا بن رسول الله! اجازه می دهی آن را با صحیفه زید و یحیی مقابله کنم؟
امام اذن داد و فرمود: تو را سزاوار آن دیدم.
پس من در آن نگرستم، هر دو یکی بود و یک حرف آن را برخلاف دیگری نیافتم....

ملحقات صحیفه

در نسخه های خطی و چاپی صحیفه سجادیه پس از ذکر ۵۴ دعای صحیفه، فصلی وجود دارد به نام «ملحقات الصحیفه» که در آن تعداد دیگری از دعاهاى حضرت سجاد علیه السلام ذکر شده است که عبارتند از:

۱. تسبیح؛ ۲. تحمید؛ ۳. ذکر آل محمد علیهم السلام؛ ۴. الصلاة علی آدم علیه السلام؛ ۵. الكرب و الإقالة؛ ۶. ممّا یحذر و یخاف؛ ۷. التذلل؛ ۸. ادعیة الأسبوع (دعاهای هفته) که با دعای روز یکشنبه شروع و به دعای روز شنبه ختم می شود. مرحوم محدث قمی در قسمتهای آغازین مفاتیح الجنان این دعاهای را ذکر کرده است؛ ۹. مناجاة خمسة عشر (مناجاتهای پانزده گانه) که مرحوم شیخ حرّ عاملی آنها را در صحیفه ثانیه نیز ذکر کرده است. این مناجاتها عبارتند از:

۱. مناجاة التائبین؛ ۲. مناجاة الشاکین؛ ۳. مناجاة الخائفین؛ ۴. مناجاة الراجین؛
۵. مناجاة الرّاغبین؛ ۶. مناجاة الشاکرین؛ ۷. مناجاة المطیعین؛ ۸. مناجاة المریدین؛
۹. مناجاة المحبّین؛ ۱۰. مناجاة المتوسّلین؛ ۱۱. مناجاة المفتقرین؛ ۱۲. مناجاة العارفين؛ ۱۳. مناجاة الذّاکرین؛ ۱۴. مناجاة المعتصمین؛ ۱۵. مناجاة الرّاهدین.

عنوانهای دعاهای صحیفه سجادیه

۱. حمد و شکر

- ۱- ۱. التّحمید لله عزّوجلّ؛ حمد خدای عزیز و جلیل، (۱)؛^۱
- ۱- ۲. دعاؤه فی الشّکر؛ دعای او در شکرگزاری، (۳۷).

۲. صلواتها و سلامها

- ۲- ۱. الصّلاة علی محمّد و آله؛ درود بر محمد و خاندان او، (۲)؛
- ۲- ۲. الصّلاة علی حملة العرش وکلّ ملک مقرب؛ درود بر حاملان عرش و هر فرشته مقرب، (۳)؛
- ۲- ۳. الصّلاة علی أتباع الرّسل و مصدّقهم؛ درود بر پیروان انبیا و تصدیق کنندگان آنها، (۴).

۳. حاجات و حالات مربوط به دنیا و زندگی دنیایی انسان

۳-۱. اذا عرضت له مهمّة أو نزلت ملّة و عند الكرب؛ آنگاه که مشکل مهمتی یا پیش آمد ناگواری رخ می‌داد، و نیز در هر اندوهی، (۷)؛

۳-۲. في طلب الحوائج الى الله تعالى؛ در حاجت خواستن از خدای تعالی، (۱۳)؛

۳-۳. اذا مرض أو نزل به كرب أو بليّة؛ هرگاه بیمار می‌شد یا اندوه و مصیبتی به او روی می‌آورد، (۱۵)؛

۳-۴. اذا دفع عنه ما يحذر أو عجل له مطلبه؛ هرگاه بلایی از او دفع یا حاجت او زود برآورده می‌شد، (۱۸)؛

۳-۵. اذا حزنه أمر و أهمته الخطايا؛ هرگاه پیش آمدی او را محزون می‌ساخت و یاد گناهان او را اندوهگین می‌کرد، (۲۱)؛

۳-۶. اذا سأل الله العافية و شكرها؛ هرگاه از خدای تعالی تندرستی و بهبودی می‌خواست و توفیق شکرگزاری بر عافیت می‌طلبید، (۲۳)؛

۳-۷. عند الشدّة و الجهد و تعسر الأمور؛ هنگام سختی و مشقت و دشواری کارها، (۲۲)؛

۳-۸. اذا قتر عليه الزق؛ هرگاه روزی بر وی تنگ می‌شد، (۲۹)؛

۳-۹. في المعونة على قضاء الدين؛ در یاری خواستن برای ادای قرض، (۳۰)؛

۳-۱۰. في استكشاف الهموم؛ در طلب رفع اندوهها، (۵۴).

۴. در حاجات معنوی و حالات روحی و عرفانی و اخلاقی

۴-۱. لنفسه و خاصته؛ برای خود و بستگانش، (۵)؛

۴-۲. في الإستعاذة من المكاره و سيّء الأخلاق و مذامّ الأفعال؛ در پناه بردن به خدا

از خوی ناپسندیده و کارهای زشت، (۸)؛

۴-۳. في الإشتياق إلى طلب المغفرة من الله جلّ جلاله؛ در اشتیاق به درخواست

آمزش از خدا جلّ جلاله، (۹)؛

۴-۴. فی اللّجأ إلى الله تعالى؛ در پناه بردن به خدای تعالی، (۱۰)؛

۴-۵. بخواتیم الخیر؛ در طلب عاقبت نیکو، (۱۱)؛

۴-۶. فی الإعتراف و طلب التّوبة إلى الله تعالى؛ در اعتراف به گناه و درخواست توبه

از خدای تعالی، (۱۲)؛

۴-۷. إذا استقال من ذنوبه أو تضرّع في طلب العفو عن عيوبه؛ هرگاه که از گناهان

آمزش می طلبید و برای عفو از نواقص خود تضرع و زاری می نمود، (۱۶)؛

۴-۸. فی مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال؛ در اخلاق نیکو و کردارهای پسندیده، (۲۰)؛

۴-۹. متفرّعاً إلى الله - عزّوجلّ -؛ در حالی که به خدا پناه می برد، (۲۸)؛

۴-۱۰. فی ذکر التّوبة و طلبها؛ در ذکر توبه و درخواست آن از خداوند، (۳۱)؛

۴-۱۱. فی الإستخارة؛ در طلب خیر از خدا، (۳۳)؛

۴-۱۲. إذا ابتلی أو رأى مُبتلی بفضيحة بذنب؛ هرگاه گرفتار می شد یا گرفتار شده‌ای

به رسوایی گناهی را می دید، (۳۴)؛

۴-۱۳. فی الرّضا إذا نظر إلى أصحاب الدّنيا؛ در رضا و خشنودی به تقدیر الاهی

چون به مردم دنیا می نگریست، (۳۵)؛

۴-۱۴. فی الإعتذار من تبعات العباد و من التّقصیر فی حقوقهم و فی فکاک رقبتهم من

النّار؛ در عذرخواهی از دادخواهیهای مردم و کوتاهی در ادای حقوقشان و رهایی

خویش از آتش، (۳۸)؛

۴-۱۵. فی طلب العفو و الرّحمة؛ در طلب آمرزش و رحمت، (۳۹)؛

۴-۱۶. إذا نُمی إليه میّت أو ذکر الموت؛ هرگاه خبر مرگ کسی می رسید یا سخن از

مرگ پیش می آمد، (۴۰)؛

۴-۱۷. فی طلب السّتر و الوقایة؛ در طلب پرده‌پوشی و نگه‌داری، (۴۱)؛

۴-۱۸. فی الرّهبّة؛ در ترس از خدا، (۵۰)؛

۴- ۱۹. فی التَّضَرُّعِ وَالاِسْتِکَانَةِ؛ در زاری و نیاز، (۵۱)؛

۴- ۲۰. فی الالْحاحِ عَلٰی اللَّهِ تَعَالٰی؛ در پافشاری و در درخواست از خدا، (۵۲).

۵. نماز شب و قرآن

۵- ۱. بعد الفراغ من صلاة اللیل فی الاعتراف بالذنب؛ وقتی از نماز شب فارغ می‌شد و به تقصیر خود اعتراف می‌کرد، (۳۲)؛

۵- ۲. عند ختم القرآن؛ پس از به اتمام رسانیدن تلاوت قرآن، (۴۲).

۶. دعا برای دیگران

۶- ۱. لأبویہ علیهم السلام؛ برای پدر و مادرش علیهم السلام، (۲۴)؛

۶- ۲. لولده علیه السلام؛ برای فرزندانش، (۲۵)؛

۶- ۳. لجیرانه و اولیائه إذا ذکرهم؛ درباره همسایگان و بستگان خویش، هرگاه یاد آنها می‌کرد، (۲۶)؛

۶- ۴. لأهل الثَّغور؛ برای مرزداران، (۲۷).

۷. دعاهاى مربوط به زمانهای خاص

۷- ۱. عندالصَّبَاحِ وَالمَسَاءِ؛ هنگام صبح و شام، (۶)؛

۷- ۲. إذا دخل شهر رمضان؛ هرگاه ماه رمضان فرا می‌رسید، (۴۴)؛

۷- ۳. فی وداع شهر رمضان؛ در وداع و خداحافظی ماه مبارک رمضان، (۴۵)؛

۷- ۴. فی یوم الفطر إذا انصرف من صلاته قام قائماً ثم استقبل القبلة، و فی یوم الجمعة؛ در روز عید فطر چون از نماز باز می‌گشت، روی به جانب قبله می‌ایستاد و در روز جمعه، (۴۶)؛

۷- ۵. فی یوم عرفة؛ در روز عرفه، (۴۷)؛

۷- ۶. یوم الأضحی و یوم الجمعة؛ در روز عید قربان و روز جمعه، (۴۸).

۸. دعاهای مربوط به آیات آسمانی و حوادث طبیعی

۸-۱. عند الإستسقاء بعد الجذب؛ در طلب باران، (۱۹)؛

۸-۲. إذا نظر الى السحاب و البرق و سمع صوت الرعد؛ چون سوی ابر و برق می نگرست و صدای رعد را می شنید، (۳۶)؛

۸-۳. إذا نظر الى الهلال؛ هرگاه به جانب ماه نو می نگرست، (۴۳).

۹. دفع شرارت شیطان و دشمنان

۹-۱. إذا اعتدى عليه، او رأى من الظالمين ما لا يحب؛ هرگاه ستمی به او می رسید، یا از ستمکاران عمل ناخوشایندی می دید، (۱۴)؛

۹-۲. في دفاع كيد الأعداء و ردّ بأسهم؛ در دور ساختن مکر دشمنان و بازگرداندن سختی و آزار ایشان، (۴۹)؛

۹-۳. إذا ذكر الشيطان فاستعاذ منه و من عداوته و كيدته؛ هرگاه نام شیطان برده می شد و آن حضرت از او و دشمنی و مکر او به خدا پناه می برد، (۱۷).

وثاقت و اعتبار صحیفه

پیش از بیان وثاقت و اعتبار صحیفه سجادیه، باید دید آیا ضرورتی برای کشف وثاقت آن وجود دارد یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش ذکر مقدمه‌ای لازم است:

باب دعا باب وسیعی است و همانند سایر مستحبات، مشمول قاعده «تسامح در ادله سنن»^۱ است. و دعا را - اگرچه به طریقی ضعیف و اسنادی سست هم روایت شود - می‌توان به قصد قربت مطلق قرائت کرد. و اگر ثوابی هم برای آن ذکر شده باشد - هر چند در واقع چنین نباشد - شخص دعاکننده از آن برخوردار خواهد بود. این مطلب را روایات «من بلغ»^۲ بیان می‌کند؛ زیرا دعا یعنی ارتباط با خدا و اگر این ارتباط با خواندن این دعا برقرار شده است، دیگر نیازی به درستی سند آن نیست.

سرّ این مطلب آن است که متون دینی ما یا از مقوله «حُکم» است و یا از مقوله «حکمت». در جایی که از مقوله حُکم و فرمان است، صرف «گفته» کافی نیست؛ بلکه

۱. یعنی ادله مستحبات، مشمول نوعی چشم پوشی و آسان‌گیری است و علت آن، وجود روایاتی محکم در این زمینه است.

۲. مفاد این روایات این است: هرکسی چیزی از ثواب بر انجام کاری به گوشش رسید و برای رسیدن به آن ثواب آن عمل را انجام داد، همان ثواب به او داده می‌شود؛ اگرچه واقعیت امر چنین نباشد و چنین حدیثی در واقع اعتبار هم نداشته باشد. ر.ک: محمد بن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۸۷.

«گوینده» آن مهم است، زیرا «عبودیت» و «اطاعت» در قالبی شکل می‌گیرد که انجام فرمان الهی تحقق یافته باشد و اطاعت امر هم زمانی محقق می‌شود که حکم آن مولا به دست آید. پس در حوزه «حکم» (واجبات و محرمات) و در یک کلام «فقه و احکام» بررسی اسناد روایت برای وثوق به صدور روایت از گوینده‌ای که منصب «مطاع بودن» را دارد، ضروری و حتمی است؛ ولی در متون «حکمی» آنچه مهم است «گفته» است، نه «گوینده»؛ از این رو، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

خذ الحکمة ممن أتاك بها، وانظر الی ما قال، ولا تنظر الی من قال؛ حکمت از هر جا که به سوی تو روی آرد، فراگیر، و گفته را بنگر، و گوینده را منگر.^۱

پس در متونی که مسائل اعتقادی، اخلاقی، و دعایی وجود دارد، نیازی به بررسی اسناد نیست؛ زیرا هدف، تأمین خلأهای فکری و اخلاقی و روحی و معنوی است و با این متون چنین هدفی تأمین می‌شود؛ از این رو، اگر حدیثی، مسئله‌ای از مسائل اعتقادی را تبیین کند و مبانی آن اعتقاد را به روشنی آشکار سازد، چه نیازی به دانستن سند آن حدیث است؟ مانند برخی از خطبه‌های نهج البلاغه - اگرچه اسناد آن معتبر است - زیرا که «آفتاب آمد دلیل آفتاب».

نتیجه سخن آنکه اگر متن دعایی با اصول و عقاید دینی مخالفتی نداشت و از طرفی حالت تضرع و انابه را در انسان پدید آورد و به شیوه لطیفی سخن گفتن با خدا را آموخت، مانعی در قرائت آن نخواهد بود و دغدغه‌ای در کشف وثاقت آن نباید داشت.

پس با توجه به مطالب بالا ضرورتی برای بررسی اسناد صحیفه به منظور دستیابی به وثاقت آن نیست؛ ولی اگر بخواهیم از این جهت نیز اطمینان خاطر یابیم، لازم است راههای دستیابی به وثاقت و اعتبار صحیفه را ذکر کنیم که عبارتند از تواتر، متن و سند.

۱. آمدی، غررالحکم و درر الکلم، فصل ۳۰، حرف خاء.

۱. تواتر^۱

یکی از راههای اطمینان به صدور روایتی، وجود تواتر است که با وجود آن نیازی به بحث از سند نیست؛ زیرا بحث سندی موضوعیت ندارد؛ بلکه «سند» راه دستیابی به وثاقت است و اگر وثاقت از طریق تواتر - که مطمئن تر از راه سند است - به دست آمد، دیگر نیازی به بررسی اسناد وجود ندارد.

این تواتر در زمینه صحیفه سجادیه وجود دارد؛ علاوه بر آنکه علمای شیعه - بالاتفاق - این کتاب را تلقی به قبول کرده‌اند و دعاهای آن را در کتب روایی و دعایی خود نقل نموده‌اند و در باب اجازات نیز هزاران طریق اجازه وجود دارد که همگی، نشانه اهتمام آنان به صحیفه و اهمیت صحیفه است.^۲ اینک گفتار برخی از علما را در تأیید تواتر دعاهای صحیفه ذکر می‌کنیم:

محقق و فیلسوف سترگ میرداماد:

الصَّحِيفَةُ الْكَرِيمَةُ السَّجَادِيَّةُ الْمَسْمُوءَةُ "انجيل اهل بيت" و "زبور آل الرسول ﷺ" متواترة.^۳

محدث بزرگ فیض کاشانی:

نقل الصَّحِيفَةُ هَذِهِ مَتَوَاتِرَةٌ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ - كَسَائِرِ الْكُتُبِ الْمُنَسُوبَةِ إِلَى مُصَنِّفِهَا.^۴

مرحوم آغا بزرگ تهرانی، صاحب کتاب الذریعة:

وهي (الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ) مِنَ الْمَتَوَاتِرَاتِ عِنْدَ الْأَصْحَابِ لِإِخْتِصَاصِهَا بِالْإِجَازَةِ وَ الرَّوَايَةِ فِي كُلِّ طَبَقَةٍ وَ عَصْرٍ يَنْتَهِي سِنْدُ رَوَايَتِهَا إِلَى الْإِمَامِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام، وَ زَيْدِ الشَّهِيدِ ابْنِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابِيهِمَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.^۵

۱. هدف اثبات تواتر اجمالی در زمینه صحیفه است.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۷؛ سید محمد مشکوة، مقدمه صحیفه سجادیه،

فصلنامه علوم حدیث، مقاله دکتر منصور پهلوان، ش ۱۲.

۳. سید محمد باقر میرداماد، شرح الصحیفه، ص ۴۵.

۴. محسن فیض کاشانی، تعلیقات علی الصحیفه، ص ۱۱، ۱۲.

۵. آغا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۸.

۲. متن

یکی از شیوه‌هایی که امروزه بیش از گذشته به آن اعتماد می‌شود، شیوه بررسی خود متن برای شناسایی صاحب متن است. از این جهت نیز، می‌توان به اعتبار این کتاب و انتسابش به امام سجاد علیه السلام اطمینان حاصل کرد.

متن صحیفه از دو جهت در اوج و بلندای کمال است:

۱. فصاحت و بلاغت؛

۲. محتوا و مضمون.

فصاحت و بلاغت صحیفه

جنبه‌های زیباشناختی و بلاغی صحیفه بر احدی از صاحبان ذوق در این زمینه پوشیده نیست که به گفتار برخی از آنان اشاره می‌شود:

- ادیب و بلاغی بزرگ، سید علیخان مدنی صاحب شرح کبیر و صحیفه سجادیه به نام ریاض السالکین، در شرح خود به نکات بلاغی و ادبی صحیفه اشاره و آنها را بررسی کرده است. وی در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:

و أما بلاغة بیانها و براءة تیبانها فعندها تسجد سحرة الکلام، و تذعن بالعجز مداره الأعلام...؛

بلاغت بیانی صحیفه و فضیلت مضمونی آن به گونه‌ای است که ساحران سخن در برابر آن به سجده می‌افتند و بزرگان علم در برابر آن اعتراف به عجز می‌کنند؛^۱

ابن شهر آشوب در المناقب داستانی را در این زمینه نقل می‌کند:

انّ بعض البلاء بالبصرة ذکرت عنده الصحیفة الكاملة فقال: خذوا عتی حتی أملی علیکم مثلها، فأخذ القلم وأطرق رأسه فمارفعه حتّی مات؛ در نزد برخی بلیغان بصره ذکر از صحیفه کامله شد. او گفت: این را بگیرید تا مانند آن را برای شما بگویم. آنگاه قلم به دست گرفت و سر خود را پایین افکند و سر برداشت تا از دنیا رفت؛

۱. سید علیخان مدنی، ریاض السالکین، ج ۱، ص ۵۱.

مرحوم میرزا عبدالله افندی، صاحب کتاب ریاض العلماء و صحیفه ثالثه سجادیه، در مقدمه صحیفه می نویسد:

تواتر ادعیه صحیفه و عظمت معانی آن، و لطافت الفاظ و طراوت عبارات آن به گونه‌ای است که دیگران را در برابر خود عاجز و خاموش ساخته است؛^۱

محتوای صحیفه

نشان عظمت محتوایی صحیفه همین بس که عالمان بزرگ و حکیمان گرانسنگی به نگاشتن شرحها و حاشیه‌ها بر این کتاب همت گماشته‌اند. مضمونهای صحیفه به گونه‌ای است که هم اهل اندیشه را خوراک می‌دهد و هم اهل دل را سیراب می‌سازد. اینک سخن برخی از این بزرگان را نقل می‌کنیم:

مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب آداب الصلاة چنین می‌فرماید:

در کلمات ائمه اطهار علیهم السلام، خصوصاً در صحیفه سجادیه همان صحیفه نورانیه الاهی که از سماوی عرفان عارف بالله و عقل نورانی سید ساجدین علیهم السلام نازل شده. برای خلاص بندگان خدا از سجن طبیعت و فهماندن ادب عبودیت و قیام در خدمت ربوبیت [است]؛^۲

محقق داماد نیز در مقدمه تعلیقاتش فرموده:

انّ فی انجیل اهل بیت علیهم السلام و زبور آل محمد علیهم السلام رموزاً سماویة، و الفاظاً الهیة، و اسالیب و حیاتیة و ...؛^۳

عارف و اصولی بزرگ، محقق اصفهانی (کمپانی) نیز، در اشعار خود چنین می‌گوید:

بل هی ام الصّحف المکرّمة	جوامع الحکمة منها محکمة
بل الحروف العالیات طُراً	تحکی عن اسمه العلّی قدرأ ^۴

۱. میرزا افندی اصفهانی، الصحیفه الثالثه السجادیة، ص ۴-۵.

۲. امام خمینی رحمته الله علیه، آداب الصلاة، ص ۱۹۲.

۳. میرداماد، شرح الصحیفه، ص ۴۳.

۴. شیخ محمد اصفهانی، حاشیه مکاسب، ج ۱، ص ۱۵. ترجمه: «صحیفه سجادیه، مادر

صاحب تفسیر طنطاوی نیز در نامه‌ای خطاب به آیه‌الله مرعشی نجفی در مورد صحیفه می‌نویسد:

من سوء حظنا أننا الى الآن لم نظفر بهذا الأثر القيم الخالد من تراث النبى وأهل بيته. وأنا كلما أنظر فيها أرى أنها فوق كلام المخلوق و دون كلام الخالق.^۱

غرض از ذکر دیدگاه‌های بالا، توجه به محتوای بلند و مضمون‌های عالی صحیفه بود. باید گفت خود صحیفه بر خودش گواه است و خود با این زیبایی و شیوایی‌اش فریاد می‌زند که من از «زین العابدین» و «سید الساجدین»^۲ بوده، و گوهری از آن معدن و مرواریدی از آن دریا هستم.

۳. سند

با وجود دو راه پیشین، دیگر نیازی به بررسی سند نیست و وقتی وثاقت و اعتبار صحیفه از دو راه قبلی مسلم شد، این راه هم اگر مورد مناقشه باشد ضرری نخواهد رساند. صحیفه سجاده به اسناد گوناگون نقل شده است؛ از جمله:

۱. سند محمد بن وارث: که در صحیفه ثالثه به آن اشاره شده است.^۲
۲. سند ابن شاذان: که هم در صحیفه ثالثه و هم در بحار الانوار بیان شده است؛^۳
۳. سند علی بن محمد خزار قمی - از قدمای شیعه - که در کتاب کفایة الأثر ذکر شده است؛^۴

→ صحیفه‌های تکریم شده است. و حکمت‌های جامع در آن بیان و تحکیم شده است. آنها حروف بلندی است که از نام صاحب آنکه دارای منزلتی بالا است، حکایت می‌کند.

۱. به نقل از: مدیر کاظم شانه‌چی، مقدمه الصحیفه السجادية، ص ۵۰. ترجمه: «این از بی‌بهرگی و محرومیت ما است که تاکنون بر این اثر گرانبهای جاویدان که از موارث نبوت است، دست نیافته بودیم. من هر چه در آن می‌نگرم، آن را از گفتار مخلوق فراتر و از کلام خالق فروتر می‌یابم».

۲. میرزا عبدالله افندی، صحیفه ثالثه، ص ۱۱.

۳. صحیفه ثالثه، ص ۱۲۷؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۳۰۸.

۴. علی بن محمد خزار، کفایة الاثر، ص ۳۰۲؛ مؤسسه امام مهدی (عج)، الصحیفه الجامعة، ص ۶۳۱.

۴. سند نجاشی در رجالش؛^۱

۵. سند شیخ طوسی در کتاب الفهرست؛^۲

۶. سند موجود در اول صحیفه؛

۷. سند نسخه متعلق به ۴۱۶ ق از ابوبکر محمد بن علی کرمانی.^۳

و اسناد دیگری که ذکر و بررسی آنها در این مختصر نمی‌گنجد؛ ولی سندی که در آغاز صحیفه متداول است، به روایت دیگری نقل شده که به اواخر قرن پنجم برمی‌گردد. افراد سلسله این سند، سند نجاشی و دو سند شیخ طوسی با سند قدیمی ترین نسخه موجود که متعلق به ۴۱۶ ق است را در نمودار زیر مقایسه می‌کنیم:

سند موجود در اول صحیفه متداول و مشهور عصر ما	سند نجاشی	دو سند شیخ طوسی	سند نسخه قدیمی (۴۱۶ ق.)
الإمام علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	الإمام علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	الإمام علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>	الإمام علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>
زید بن علی	زید بن علی	زید بن علی	زید بن علی
یحیی بن زید	یحیی بن زید	یحیی بن زید	یحیی بن زید
متوکل بن هارون	متوکل	متوکل	متوکل بن هارون
عمیر بن متوکل ثقفی بلخی علی بن نعمان اعلم عبدالله بن عمر بن خطاب زریات ابوعبدالله جعفر بن محمد حسینی ابومفضل محمد بن عبدالله شیبانی ابومنصور محمد بن محمد عکبری ابوعبدالله محمد بن احمد شهریار بهاء الشرف محمد بن حسن علوی	عمیر بن متوکل ثقفی از پدرش	عمیر بن متوکل از پدرش محمد بن مطهر ابن اخی طاهر تعلکبری جماعه احمد بن عبدون	عمیر بن متوکل محمد بن صالح احمد بن عبدالله علی بن مالک ابوعلی محمد بن همام بن سهل اسکافی ابوالحسن محمد بن یحیی دهنی بندار بن یحیی بزوزن ابوبکر محمد بن علی کرمانی
حدثنا	نجاشی	شیخ طوسی	شیخ طوسی

۱. نجاشی، رجال، رقم ۱۱۴۴. ۲. الفهرست، رقم ۵۷۹.

۳. کاظم مدیر شانه‌چی، مقدمه الصحیفه السجادیه، ص ۴۱. این سند در نسخه‌ای خطی که هنگام تخریب حرم مطهر امام رضا علیه السلام در میان صندوقی به همراه چند جلد کتاب بوده و تاریخ کتاب آن ۴۱۶ ق می‌باشد، به دست آمده است و بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی آن را با تحقیق و مقدمه عالمانه استاد کاظم مدیر شانه‌چی به طبع رسانده است.

آنچه در سند متداول مورد اعتراض واقع شده و در مرحله اول، آن را ضعیف قلمداد می‌کند، چند چیز است:

۱. گوینده «حدثنا» معلوم نیست؛

۲. ابو مفضل شیبانی تضعیف شده است؛

۳. متوکل بن هارون که راوی اول صحیفه است، مجهول می‌باشد؛

۱. گوینده حدثنا: در مورد گوینده «حدثنا» دو نظر است:

شیخ بهائی می‌گوید: وی، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن سکون حلّی (ابن سکون) متوفای ۶۰۶ق است؛

میرداماد می‌گوید: وی، عمید الرؤسا هبة الله بن حامد بن احمد بن ایوب، لغوی مشهور است.

باید گفت: هر دو احتمال مساوی است؛ زیرا هر دو نفر در مرتبه واحد بوده و مورد اعتماد هستند.

۲. ابو مفضل شیبانی: این شخص تنها کسی است که شیخ طوسی در میان راویان صحیفه - بر اساس سند مذکور - بر او ایراد گرفته و او را تضعیف کرده است. وی در مورد شیبانی می‌گوید: «کثیر الروایة، حسن الحفظ إلا أنه ضعفه جماعة من أصحابنا»^۱ نجاشی در ترجمه او می‌نویسد:

كان سافر في طلب الحديث عمره، اصله كوفي، وكان في أوّل أمره ثبتاً ثمّ خلط، و رأيت جلّ أصحابنا يغمزونه و يُضعفونه...

رأيت هذا الشيخ و سمعت منه كثيراً ثمّ توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة

بینی و بینه.^۲

از آنچه نقل شد، چنین استفاده می‌شود که ابو مفضل شیبانی در آغاز مورد توجه

۱. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۲۹۹، رقم ۶۵۱.

۲. نجاشی، رجال، ص ۳۹۶، رقم ۱۰۵۹.

علمای شیعه بوده است و سپس به سبب آنکه به مذهب زیدیه گرایش پیدا کرده است، از او اعراض کرده‌اند. تنها علت تضعیف او، انتسابش به مذهب زیدیه است که در پایان عمر به آن گرایش پیدا کرده بود.

در پاسخ باید گفت: اولاً روایات او در دوران استقامتش، صحیح است؛ ثانیاً صرف انتساب به فرقه‌ای، دلیل طرد روایات شخصی نمی‌شود؛ زیرا در علم «درایه» معیار پذیرش و اعتبار روایت، «وثاقت» راوی است، نه فساد عقیده و مذهب او. بنابراین، مرحوم میرداماد پس از ذکر کلام نجاشی می‌گوید:

خود نجاشی در موارد زیادی در ضمن ترجمه دیگر روایان، نام او را می‌برد و بر اسناد او اعتماد می‌کند.^۱

و از طرفی امثال شیخ مفید و ابن غضائری و نیز ابن اشناس که از مشایخ شیخ طوسی است، صحیفه کامله را از طریق «شیبانی» نقل می‌کنند. این مطلب می‌رساند که نقل صحیفه از وی، مربوط به دوران استقامت او بوده است و نیز بیان شد که اگر حتی در غیر این دوران هم باشد، مانعی نخواهد داشت.

۳. متوکل بن هارون: در مورد وی نیز گفته‌اند: از او در کتب رجالی ذکری به میان نیامده است؛ از این رو، وضعیّت او روشن نیست. اگرچه ممکن است در واقع از بزرگان و موثقان باشد. میرداماد در زمینه وی می‌نویسد:

از سوی اصحاب نصی بر توثیق متوکل وارد نشده است، مگر آنکه شیخ الدین حسن بن داود در کتاب خود او را در زمره موثقین ذکر کرده است.^۲

پس توثیق «ابن داود» نسبت به متوکل و از طرفی روایت گروهی از افراد موثق از او، سبب اعتماد به نقل وی است.

۱. میرداماد، شرح الصحیفه، ص ۴۹.

۲. شرح الصحیفه، ص ۵۱؛ رجال ابن داود، ص ۲۸۳.

نتیجه گیری

۱. اصطلاح «صحیح» نزد قدما با «صحیح» در نزد متأخران، تفاوت دارد؛ زیرا قدمای اصحاب روایتی را صحیح می دانسته اند که با قرینه های صحت همراه باشد؛ اگر چه سند آن مرسل یا ضعیف باشد. این قرینه ها امروزه در دست ما نیست که از جمله آنها وجود روایت در یکی از «اصول اربعه» می باشد. صحیفه را عده ای از مشایخ قدما نقل کرده اند و نزد آنان مشهور بوده و آن را پذیرفته بودند؛ از این رو، باید به صحت روایت صحیفه حکم کرد؛

۲. اگر موثقان متعددی از کسی حدیثی نقل کردند، سبب اعتماد به منقولات آن شخص است؛

۳. تغییر عقیده دادن ابو مفضل، ضرری به منقولات او - حتی در دوران خلط وی - نمی زند تا چه برسد به دوران استقامت او.

ترجمه‌ها، فرهنگنامه‌ها، تکمله‌ها و شرحهای صحیفه

معمولاً در کنار متنهای دینی، حدیثی و دعایی، مجموعه‌هایی تدوین شده است که یکی از هدفهای زیر را تعقیب می‌کند:

۱. ترجمه این متنها به زبان دیگر؛

۲. راهنماسازی و آسان کردن جست‌وجو تا محقق به راحتی به واژه یا موضوع مورد نظرش راهنمایی شود. می‌توان کتابهایی را که بر اساس این هدف تهیه می‌شوند، به دو دسته تقسیم کرد:

۱-۲. فرهنگهای واژه‌یاب یا معجمهای لفظی؛

۲-۲. فرهنگهای موضوعی یا معجمهای موضوعی؛

۳. شرح و توضیح بر این متون؛ کتابهایی که با هدف توضیح و تفسیر تدوین می‌شوند و نیز، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۳-۱. شرح لغات یا شرح مفردات که از این دسته تحت عنوان «قاموس» یا «تفسیر غریب اللغات»، یا «فقه اللغه» و یا «لغتنامه» نام برده می‌شود؛

۳-۲. شرح و تفسیر محتوایی این متون که «شرح»، «تعلیق» یا «حاشیه» نامیده می‌شود.

۴. تکمیل نواقص و جبران کمبودهای متنی این متون که این کتابها «تکمله» یا

«مستدرک» نامیده می‌شود.

در مورد صحیفه سجادیه تمام این مجموعه‌ها تدوین شده است که در فصلهای بعدی از آنها یاد می‌کنیم.

ترجمه‌ها

در عصر صفوی نهضتی در میان دانشمندان شیعه برای نگارش آثار به زبان فارسی پدید آمد و دانشمندان زیادی به نگارش به زبان فارسی و نیز ترجمه متون دینی به فارسی همت گماشتند؛ از این رو، قدیمی‌ترین ترجمه از صحیفه سجادیه را باید مربوط به این دوره دانست.

مرحوم آغا بزرگ تهرانی در الذریعة حدود پنج ترجمه مربوط به همین دوره را در کتاب خود ذکر می‌کند^۱ که دو تای از آن بدون نام است. این ترجمه‌ها عبارتند از:

۱. ترجمه صحیفه سجادیه از برخی از اصحاب: این ترجمه در سال ۱۰۵۹ق به پایان رسیده و نسخه‌ای از آن در خزانه رضویه به خط خرم علی انصاری موجود است. صاحب الذریعة، نسخه دیگری از آن را نزد مرحوم حاج شیخ عباس قمی دیده است؛
۲. ترجمه صحیفه از برخی از اصحاب؛

۳. ترجمه آقا حسین بن جمال الدین محمد خوانساری (م ۱۰۹۸ق): از زمره تألیفات مرحوم آقا جمال الدین خوانساری ترجمه‌ای از صحیفه سجادیه ذکر شده است؛^۲ ولی از پدر او ترجمه‌ای نقل نشده است؛ اما صاحب الذریعة این ترجمه را به پدر وی نسبت داده است؛

۴. ترجمه محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی: وی معاصر شیخ حرّ عاملی بوده است. در ابتدا شرح عربی بر صحیفه می‌نگارد، پس از آن به شرح فارسی مبادرت می‌ورزد. چون فهم معانی الفاظ دعا را برای عده‌ای سخت می‌بیند، به ترجمه الفاظ

۱. آغابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۴، ص ۱۱۱، ۱۱۲.

۲. فصلنامه علوم حدیث، ویژه‌کنگره خاندان خوانساری، سال چهارم، ش ۱، ص ۱۱۳.

- دعاها اقدام می‌کند. او علاوه بر ترجمه صحیفه، ملحقات آن را نیز ترجمه می‌کند؛
۵. ترجمه آقا محمد هادی بن مولی محمد صالح مازندرانی: (م ۱۱۲۰ق) او ترجمه‌اش را در ۱۰۸۳ق به پایان برده است؛
- علاوه بر اینها ترجمه‌های متعدد دیگری تاکنون از صحیفه انجام پذیرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
۶. ترجمه محمدعلی چهاردهی نجفی مدرس: (م ۱۳۳۴ق) معاصر شیخ آغا بزرگ تهرانی؛^۱
۷. ترجمه سید علینقی فیض الاسلام: این ترجمه از معروف‌ترین ترجمه‌های صحیفه است. مرحوم فیض الاسلام قرآن و نهج‌البلاغه را نیز ترجمه کرده است. ترجمه وی همراه با شرح مختصری می‌باشد و با دقت انجام پذیرفته؛ ولی نثر آن خیلی روان نیست؛
۸. ترجمه علامه ذوالفنون، حاج میرزا ابوالحسن شعرانی: ترجمه‌ای است شیوا و روان از صحیفه به همراه ترجمه ملحقات آن و نیز توضیحات و تعلیقات محققانه‌ای از مترجم که در پاورقی ذکر شده است؛
۹. ترجمه بلاغی اصفهانی: خطیب نامی، سید صدرالدین بلاغی اصفهانی؛
۱۰. ترجمه جواد فاضل: وی یکی از نویسندگان و مترجمان مشهور است؛
۱۱. ترجمه و شرح استاد محی‌الدین الاهی قمشه‌ای؛
۱۲. ترجمه استاد حسینی عمادزاده اصفهانی؛
۱۳. ترجمه آقای حسین انصاریان؛
۱۴. ترجمه آقایان محسن غرویان و عبدالجواد ابراهیمی؛
۱۵. ترجمه آقای عقیقی بخشایشی؛

۱. آغا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۴، ۱۱۲.

۱۶. ترجمه آقای علی شیروانی؛

۱۷. ترجمه انگلیسی صحیفه: مرحوم آغا بزرگ تهرانی در الذریعة از این ترجمه یاد می‌کند و از سید سرور حسینی و مولوی احمدعلی فوحانی^۱ به عنوان مباشران چاپ آن در سال ۱۳۴۸ق نام می‌برد. انتشارات «مکتبه الثقلین» این ترجمه را در قطع جیبی منتشر کرده است.

فرهنگهای واژه یاب یا معجمهای لفظی

۱. المعجم المفهرس لألفاظ الصحیفة السجادیة: تألیف سید علی اکبر قرشی که در سال ۱۳۹۱ق به چاپ رسیده است؛

۲. معجم الفاظ صحیفه: از علی انصاریان که همراه متن صحیفه در بخش فرهنگی سفارت ایران در سوریه منتشر شده است.

فرهنگهای موضوعی یا معجمهای موضوعی

در زمینه صحیفه تنها یک فرهنگ موضوعی - به زبان عربی - وجود دارد که آقای محمدحسین مظفر تحت عنوان، الدلیل إلی موضوعات الصحیفة السجادیة آن را تألیف کرده است. این کتاب حاوی نوزده موضوع کلی است که هر کدام شامل موضوعات فرعی می‌باشد. نوزده موضوع کلی عبارتند از: التوحید، النبوة، الإمامة، المعاد، الإسلام، الملائكة، الأخلاق، الطاعات، الذکر و الدعاء، السیاسة، الإقتصاد، الإنسان، الکوّن، الاجتماع، العلم، الزّمن، التاریخ، الصّحة، العسکرية.

لغتنامه‌ها یا قاموس لغات (شرح مفردات)

در زمینه شرح واژه‌ها و مفردات صحیفه از دوره صفوی تاکنون، کتابهایی تألیف شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. «موهانی» صحیح است، همان‌طور که در مقدمه ترجمه ذکر شده است: "Mohani"

۱. الأزهار اللطيفة في شرح مفردات الصحيفة: از سيد محمدرضا بن الحسن الحسيني الأعرجى الحلّی که در سال ۱۱۳۶ق تألیف آن را به پایان برده است و اختلاف نسخه‌ها و روایات را نیز در کتاب خود آورده است؛^۱
۲. تعليقات على الصحيفة السجادية: تألیف مرحوم ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) این کتاب عنوان تعلیقه دارد؛ ولی بیشتر به شرح و توضیح لغات صحیفه پرداخته است. مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام در سال ۱۴۰۷ق آن را تحقیق و تصحیح کرده و به چاپ رسانده است؛
۳. شرح لغات صحیفه قرشی: تألیف سيد علی اکبر قرشی أرموی، صاحب أحسن الحديث و قاموس قرآن که در سال ۱۳۸۳ق به چاپ رسیده است؛^۲
۴. قاموس الصحيفة: تألیف سيد ابوالفضل حسینی که در سال ۱۳۸۹ق انجام پذیرفته و به صورت الفبایی تنظیم شده است. مؤلف با مراجعه به ۷۲ منبع، تحقیقات ارزشمندی در این کتاب ارائه داده است. شرح لغات، به زبان عربی می‌باشد؛
۵. فرهنگ صحیفه سجادیه: تألیف منصور خاکسار که چاپ دوم آن را انتشارات نبوغ در سال ۱۳۳۷ش در قم به سامان رسانده است. ترتیب واژه‌های آن به صورت الفبایی متداول است، نه به صورت اشتقاقی؛ البته این فرهنگ در واقع ترجمه لغات صحیفه به زبان فارسی است.

شرح‌ها، حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها

با توجه به اهمیت و ارزش صحیفه سجادیه نزد عالمان دینی و ادیبان و عارفان، تاکنون شرح‌ها و حواشی فراوانی بر آن نگاشته شده است. مرحوم آغابزرگ تهرانی در الذریعة از حدود پنجاه شرح کوتاه و مفصل، فارسی و عربی در مورد صحیفه تازمان

۱. آغابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱، ص ۵۳۵.

۲. عقیقی بخشایشی، مقدمه صحیفه سجادیه، ص ۳۸.

خود نام می‌برد. ^۱ قدیمی‌ترین شرح ذکر شده در آن، مربوط به قرن ششم است؛ اگر چه شمار شرح‌ها بیش از این تعداد است؛ خصوصاً تا زمان ماکه شرح‌های متعددی نیز در این دوره نگاشته شده است و استقصای کامل آنها مقدور نیست، لذا به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱. شرح صحیفه حلّی: تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادریس عجللی حلّی (م ۵۹۸ق) این شرح به صورت «تعلیقه» بوده و ظاهراً قدیمی‌ترین شرح است؛
۲. الفوائد الشریفة^۲: تألیف شیخ تقی‌الدین ابراهیم بن علی کفعمی، صاحب کتاب المصباح و البلد الامین (م ۹۰۵ق)؛
۳. شرح صحیفه کرکی: شیخ محقق نورالدین ابوالحسن علی‌بن عبدالعالی کرکی (م ۹۴۰ق)؛
۴. شرح صحیفه زواره‌ای: ابوالحسن علی‌بن حسن زواره‌ای؛ مفسر قرآن و استاد مفسر بزرگ، ملا فتح‌الله کاشانی. این شرح به فارسی نگاشته شده و سال تألیف آن (۹۴۷ق) است؛
۵. شرح صحیفه عاملی: شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی (پدر شیخ بهائی) (م ۹۸۴ق). این شرح به صورت تعلیقه است؛
۶. شرح صحیفه: ابو جعفر محمد بن جمال‌الدین ابی منصور حسن بن شهید ثانی، صاحب کتاب شرح استبصار (م ۱۰۳۰ق)؛
۷. حدائق الصالحین: محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، معروف به «شیخ بهائی» (م ۱۰۳۱ق). وی علاوه بر این شرح، تعلیقاتی جداگانه بر صحیفه دارد؛

۱. آغابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۴۵-۳۵۹.

۲. مرحوم آغابزرگ طهرانی در جلد ۱۳ الذریعة، از این شرح تحت عنوان الفوائد الطریفة نام می‌برد؛ ولی در ج ۱۶ می‌گوید: مشهور الفوائد الطریفة است؛ ولی نصّ عبارت کفعمی در بلد الامین، الفوائد الشریفة است، و کتاب الفوائد الطریفة نام شرح مرحوم محمدتقی مجلسی است.

البته این شرح ناتمام است و آنچه از آن فعلاً موجود است الحديقة الهلالية است که شرح الدعاء عند رؤیة الهلال است.

۸. شرح صحیفه میرداماد: محمدباقر حسینی استرآبادی معروف به «محقق داماد» (فیلسوف نامی و استاد ملاصدرای شیرازی). این شرح مشتمل بر بحث‌های فلسفی و رجالی و نیز تحقیقات وازگانی و ادبی در مورد الفاظ صحیفه است و همچنین مطالب ارزشمندی در زمینه هیئت و نجوم دارد. چاپ سنگی آن در حاشیه شرح سید نعمت الله جزایری بوده؛ ولی در سال (۱۴۰۶ق) با تحقیق آقای سید مهدی رجائی در اصفهان به زیور طبع آراسته شده است؛

۹. النکت اللطيفة: شیخ فخرالدین بن محمد علی طریحی نجفی، صاحب کتاب مجمع البحرين (م ۱۰۸۵ق)؛

۱۰. شرح صحیفه مشهدی: میرزا محمد بن محمدرضا مشهدی، صاحب تفسیر کنز الدقائق، و معاصر شیخ حرّ عاملی. آغاز تألیف، ۱۰۹۱ق است؛

۱۱. شرح صحیفه: شیخ علی بن شیخ زین العابدین بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی، معروف به شیخ علی صغیر. شرحی مبسوط بر صحیفه بوده و همانند اسلوب تفسیر مجمع البیان نگاشته شده است؛ یعنی ابتدا دعا ذکر شده، سپس لغت، بعد اعراب و آنگاه معنای دعا بیان شده است. مؤلف در سال ۱۰۹۷ق از تألیف آن فراغت یافته است؛

۱۲. شرح صحیفه میرزا رفیعا: سید امیر رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی طباطبائی نائینی، معروف به «میرزا رفیعا»، از علمای عصر شاه صفی و شاگرد شیخ بهائی و استاد علامه مجلسی (م ۱۰۹۹ق)؛

۱۳. شرح صحیفه عبدالباقی: عبدالباقی خطاط تبریزی. به نقل صاحب الذریعة از کتاب الرياض، شرحی است مبسوط و به شیوه صوفیه نگاشته شده است؛

۱۴. الفوائد الطّریفة: شرح ملاً محمد تقی مجلسی، پدر علامه مجلسی (م ۱۰۷۰ق)؛

۱۵. الفوائد الطّریفة: شرح عربی علامه محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۱ق) که ناقص است؛

۱۶. شرح فارسی علامه مجلسی: این شرح تنها به توضیح موارد مهم و مشکل

پرداخته است؛

۱۷. ریاض السّالکین: صدرالدین السّید علی خان بن نظام الدین مدنی شیرازی

(م ۱۲۰ق). این شرح از مشهورترین، مبسوطترین و بهترین شرحهای صحیفه

سجادیه بوده و مشتمل بر ۵۴ روضه است و عمده شرحهای متأخر، متأثر از آن

بوده‌اند. مرحوم علامه امینی در زمینه این شرح می‌فرماید:

کتابٌ قَیمٌ یطّرح العلم من جوانبه، و تتدفّق الفضیلة بین دفتیه، فإذا أسمت فیهِ شرح

اللّٰحظ فلا یقف الّا علی خزائن من العلم و الأدب موصدةً أبوابها، أو مخابیء من

دقائق لم یهتد لیها آئی المعیّ غیر مؤلّفه الشریف المبجّل؛^۱

۱۸. شرح صحیفه: علی بن شیخ ابی جعفر محمد بن جمال الدین ابی منصور حسن بن

زین الدین شهید ثانی، صاحب کتاب الدر المنثور - (م ۱۱۰۴ق)؛

۱۹. شرح صحیفه بلاغی: شیخ حسن بن عباس بن محمد علی بلاغی نجفی، صاحب

کتاب تنقیح المقال. شرحی است مزجی در دو مجلد که در سال ۱۱۰۵ق تألیف آن را

آغاز کرده است؛

۲۰. شرح صحیفه فتونی: ابوالحسن بن محمد طاهر بن عبدالحمید فتونی بناطی

عاملی اصفهانی (م ۱۱۴۰ق). وی دارای تفسیری به نام مرآة الأتوار است؛

۲۱. ریاض العابدین: نوشته بدیع هرندی و به زبان فارسی است؛

۲۲. شرح صحیفه کاشانی: از ملاً حبیب‌الله بن علی مدد کاشانی؛

۲۳. شرح صحیفه لاهیجی: میرزا حسن بن عبدالرزاق لاهیجی، صاحب کتاب شمع

الیقین و آینه حکمت. شرح با وجود آنکه در سه مجلد است، ناتمام مانده؛

۲۴. ریاض العارفین: یا روضة العارفین از مولا محمد اصطهباناتی شیرازی؛

۲۵. نور الأنوار: سید نعمت الله جزائری تستری (م ۱۱۱۲ق) که در سال ۱۳۱۶ق به طبع رسیده است. این شرح از شرح‌های معروف صحیفه و در واقع تلخیص شرح بزرگ او بر صحیفه است؛

۲۶. شرح کبیر جزایری: این شرح، غیر از نورالانوار است؛

۲۷. شرح صحیفه سبزواری: میرزا ابراهیم بن محمد علی سبزواری، ملقب به «وثوق الحکماء» (م ۱۳۵۸ق). شرحی فارسی و عرفانی، همراه با شرح مفردات و جملات مشکل صحیفه است؛

۲۸. شرح صحیفه شیرازی: سید محمد شیرازی، از علمای معاصر. وی این شرح را در کربلا نگاشته و شرحی مزجی و روان در یک مجلد می‌باشد؛

۲۹. شرح صحیفه مغنیه: تألیف محمد جواد مغنیه، از علمای لبنان که در سال‌های اخیر نوشته شده و شرحی کوتاه و روان است؛

مستدرکات صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه، تنها شامل بخشی از دعا‌های حضرت سجاد علیه السلام است. با مراجعه به کتاب‌های حدیث و دعا می‌بینیم که دعا‌های دیگری نیز، از حضرت علیه السلام نقل شده است که در صحیفه سجادیه موجود نیست؛ از این رو، در قرون اخیر برخی از محدثان و محققان بر آن شدند که دیگر دعا‌های حضرت علیه السلام را نیز گرد آورند. بر این اساس کتاب‌هایی تحت عنوان صحیفه‌های دیگر حضرت سجاد تألیف و منتشر شد. این صحیفه‌ها در واقع مستدرکات صحیفه سجادیه‌اند.

مرحوم شیخ آغابزرگ تهرانی در کتاب الذریعة می‌نویسد: صحیفه‌های دیگری نیز تألیف شده است که حاوی دعاهایی از حضرت علیه السلام است که در صحیفه کامله یا اولی

ذکر نشده و آنها عبارتند از: صحیفه ثانیه، ثالثه، رابعه، خامسه، سادسه، سابعه و ثامنه^۱ ولی وی در مجلد پانزدهم که به ذکر صحیفه‌های سجادیه پرداخته است، تنها شش صحیفه را نام می‌برد.^۲ این صحیفه‌ها عبارتند از:

۱. الصحیفة السجادیة الثانية: این صحیفه، تألیف محدث بزرگوار مرحوم شیخ حرّ عاملی (محمد بن الحسن) (م ۱۰۴۱ق)، صاحب کتاب وسائل الشیعة، است. وی حدود شصت دعا و مناجات از امام سجاده^{علیه السلام} در این صحیفه ذکر کرده؛ ولی متأسفانه مأخذ و مسند هیچ کدام را بیان نفرموده است؛ اگرچه مصادر هر یک از ادعیه در صحیفه جامعه سجادیه که بعدها تألیف شده، آمده است. و نیز مرحوم آغابزرگ تهرانی در این زمینه در الذریعة می‌نویسد: محدث حرّ این دعاها را از کتابها و اصولی که نزدش معتبر بوده است، نقل کرده و در حاشیه نسخه خود ذکر کرده است.^۳

وی در رمضان ۱۰۵۳ق تألیف این صحیفه را به پایان برده است. نسخه اصلی آن همراه حاشیه‌ها در کتابخانه میرحامد حسین در هند موجود است و برای اولین بار در بمبئی در سال ۱۳۱۱ بدون حواشی به طبع رسیده است؛ سپس مرحوم سید محسن عاملی، (صاحب کتاب اعیان الشیعة و صحیفة خامسة سجادیة) آن را با نسخه‌های گوناگون مقابله و تصحیح کرده و الفاظ مشکل آن را نیز تفسیر و معنا کرده است. این کتاب همراه تعلیقات و حواشی سودمندی در مصر به سال ۱۳۲۲ق در قطع جیبی با ۳۱۰ صفحه به چاپ رسیده است.

در ایران به سال ۱۳۹۸ق از روی نسخه مصری افست شده و مکتبه الثقلین آن را منتشر کرده است. یکی از مناجاتهای معروف و منسوب به حضرت سجاده^{علیه السلام} مناجات «خسمة عشر» است که پانزده مناجات است. این مناجاتها در صحیفه ثانیه ذکر شده است.

۱. همان، ج ۱۳، ص ۳۴۰. ۲. همان، ج ۱۵، ص ۲۰، ۲۱. ۳. همان، ص ۲۰.

نکته‌ای که در اینجا لازم است ذکر شود، مطلبی است که صاحب الذریعة در کتاب خود آورده است. وی می‌نویسد: برخی فاضلان معاصر برای من حکایت کرده‌اند که به صحیفه ثانیه سجادیه‌ای که تألیف شیخ محمد بن علی حرفوشی - معاصر شیخ حرّ که بیش از چهل سال پیش از وی وفات یافته است - اطلاع یافته‌اند؛ بنابراین، صحیفه محدّث حرّ، صحیفه ثالثه و ما بعد آن، صحیفه رابعه خواهد بود!^۱

البته علّت آنکه محدث حرّ صحیفه خود را ثانیه نامیده، آن است که به صحیفه حرفوشی دست نیافته بوده است.

۲. الصحیفة السجادیة الثالثة: تألیف مرحوم میرزا عبدالله أفندی اصفهانی، صاحب کتاب ریاض العلماء و شاگرد علامه مجلسی و معاصر شیخ حرّ عاملی. وی ابتدا مقدمه سودمندی بر صحیفه ثالثه نگاشته و سپس صحیفه خود را بر دو بخش قرار داده است: بخش اوّل شامل، ۲۱ دعا از دعاهایی که از نسخه صحیفه کامله سجادیه ساقط شده است. غرض اصلی وی در تألیف صحیفه ثالثه، همین بخش است؛

در بخش دوّم به نقل دعاهایی می‌پردازد که در صحیفه اولی و صحیفه ثانیه موجود نبوده است. که عدد این دعاها حدود ۳۲ می‌رسد و جمع دعاهای این صحیفه، ۵۳ دعا می‌شود. امتیاز این صحیفه از صحیفه ثانیه این است که مؤلف پیش از نقل دعا مأخذ یا سند دعا را ذکر کرده است.

طولانی‌ترین مناجات منسوب به امام سجاده علیه السلام، به نام «المناجاة الانجلیة الطویلة أو الكبرى» در این صحیفه نقل شده است.

۳. الصحیفة السجادیة الرابعة: تألیف میرزار حسین نوری، صاحب کتاب مستدرک الوسائل (م ۱۳۲۰ ق). وی دعاهایی را ذکر کرده که در سه صحیفه قبلی نیامده است و شامل ۷۷ دعا می‌باشد. که نزدیک به نیمی از این دعاها، مربوط به ایام ماه مبارک رمضان است.

۱. آغا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۹، ۲۰.

در این صحیفه مأخذ هر دعا نیز ذکر شده است. این صحیفه در قطع جیبی با خط زیبا در ۱۵۲ صفحه در ایران به چاپ رسیده است.

۴. الصحیفة السجادیة الخامسة: تألیف مرحوم سید محسن امین عاملی، صاحب کتاب ارزشمند اعیان الشیعه (م ۱۳۷۰ ش). و در این صحیفه تمام دعاهاى صحیفه ثالثه و صحیفه رابعه همراه ۵۲ دعای دیگر که در سایر صحیفه‌ها ذکر نشده، گردآمده که جمعاً ۱۸۲ دعا می‌شود.

وی مأخذ هر دعا را ذکر کرده و اختلاف نسخه‌ها را در خود متن داخل پرانتز آورده است. این صحیفه در سال ۱۳۳۰ ق در دمشق، در قطع جیبی به زیور طبع آراسته شده و سپس مکتبه الإمام أميرالمؤمنین آن را در اصفهان افست و منتشر کرده است.

۵. الصحیفة السجادیة السادسة: تألیف علامه محمد صالح مازندارنی حائری. این صحیفه تاکنون به چاپ نرسیده است و از نسخه خطی آن اطلاعی در دست نیست. فقط خود مؤلف در فهرست نوشته‌های خود، از تألیف چنین صحیفه‌ای خبر داده است.^۱

۶. الصحیفة السجادیة الجامعة: این صحیفه، حاوی پنج صحیفه از صحیفه‌ها سجادیه (صحیفه کامله سجادیه همراه صحیفه ثانیه، ثالثه، رابعه و خامسه) است که آیه الله سید محمد باقر ابطحی اصفهانی آن را گردآورده. این صحیفه به سال ۱۴۱۱ ق در یک مجلد به چاپ رسیده است.

این صحیفه دارای مزایا و ویژگیهای زیر است:

۱. متن آن، تصحیح شده و با نسخه‌های گوناگون و کتبی که دعاها از آن نقل شده و یا کتابهای معتبر دعایی مقابله شده است؛ به اختلاف نسخه‌ها نیز اشاراتی رفته است؛
۲. لغات و واژه‌های مشکل در پاورقی و برخی از آنها در تعلیقات پایان کتاب تفسیر و معنا شده است؛

۳. سند صحیفه کامله سجادیه به طور مشروح بررسی شده و دربارهٔ راویان و ناقلان آن و نیز اجازات صحیفه مطالب مبسوطی بیان شده است؛
۴. در پایان، فهرستهای خوبی ضمیمه شده است که شامل: فهرست آیات قرآن، فهرست دعاها، فهرست موضوعات دعاها، فهرست منابع و مأخذ تک تک دعاها و... البته در این صحیفه ترتیب دعاها صحیفه کامله (اولی) به هم خورده است و بر اساس ترتیبی که در فهرست موضوعات آمده، تنظیم شده است.

۵

محتواشناسی ۱

دعای سی و دوم؛ دعای بعد از نماز شب

عظمت و سلطنت الاهی

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمَتَّابِدِ بِالْخُلُودِ، وَالسُّلْطَانِ الْمُمْتَنِعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا أَعْوَانٍ، وَالْعِزِّ الْبَاقِي عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ، وَخَوَالِي الْأَعْوَامِ وَمَوَاضِي الْأَزْمَانِ وَالْأَيَّامِ، عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا خَدْلَ لَهُ بِأَوْلِيَّتِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّتِهِ، وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ عَلْوًا سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمْدِهِ، وَلَا يَبْلُغُ أَذْنَى مَا اسْتَأْتَرَتْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِتِينَ.

صَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ، وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ التُّعُوثُ، وَحَارَتْ فِي كِبْرِيَاؤِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ. كَذَلِكَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَوَّلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ، وَعَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ.

بار خدایا! ای صاحب پادشاهی و مملکی که تا ابد جاودان است، و ای دارای سلطنتی که نفوذ ناپذیری آن، وام گرفته از لشکریان و یاران نیست، و ای دارنده عزت و شکوهی که با گردش روزگار و سپری شدن سالها و گذشتن زمانها و روزها باقی و پاینده است.

سلطنت تو چنان عزیز و شکست ناپذیر است که حد و مرزی برای آن در آغاز و انجام نیست، و پادشاهی تو چنان بلند و بالاست که همه موجودات پیش از رسیدن به پایان آن فرو مانده اند (قدرت درک آن را ندارند).

عالی‌ترین توصیفات در وصف پایین‌ترین مرتبه از رفعت و بزرگواری که به خود اختصاص داده‌ای، عاجز است.

اوصاف درباره تو گمراه شده و صفتها نزد تو از هم گسیخته، و اندیشه‌های باریک در کبریای تو حیران و سرگردان گشته‌اند؛ همچنین تویی خدایی که در اولیت خود اولی و همچنین هستی تو تا ابد پایدار باشد و زوال نپذیرد.

توضیحات

در این بخش از دعا حضرت سجاده علیه السلام ابتدا عظمت و مجد جاودان الهی را ستوده؛ سپس به ناتوانی انسان در درک صفات الهی و توصیف آن اشاره کرده است. در این دعا و دیگر دعا‌های صحیفه در زمینه عظمت الهی، نکات مهمی بیان شده است که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱. عظمت و شکوه پروردگار، قابل اندازه‌گیری نیست و پایانی ندارد. در دعای ۴۶ می‌خوانیم: «مجدک أرفع من أن یحدّ بکنهه»^۱ و نیز در دعای پنجم آمده است: «یا من لاتنقضی عجائب عظمته»^۲؛

۲. عظمت و سلطنت الهی وام‌گرفته از چیزی نیست و بر خلاف سلطنتهای غیر الهی که در شوکت و عظمت به امور و عوامل خاصی چون وجود لشکری و فادار و پرتوان، مردمی مطیع و فرمانبردار و... وابسته است، سلطنت و عظمت پادشاهی خداوند به هیچ عاملی وابسته نیست؛ نه اطاعت فرمانبرداران به سلطنت او چیزی می‌افزاید و نه گناه معصیت‌کاران از سلطنت او چیزی می‌کاهد. در دعای ۵۲ می‌خوانیم: «سبحانک لاینقص سلطانک من أشرك بک»^۳. و در همین دعا نیز بیان شده

۱. مجد و شکوه تو، بالاتر از آن است که قابل اندازه‌گیری باشد، دعای ۴۶، فقره ۲۳.

۲. ای کسی که شگفتیهای عظمت او پایان و انقضایی ندارد، دعای ۵، فقره ۱.

۳. منزهی تو، آن خدایی که مشرکان با شرک خود از سلطنت تو نمی‌کاهند، دعای ۵۲، فقره ۳.

است: «السُّلْطَانُ الْمَمْتَنِعُ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا عَوَانٍ»؛^۱

۳. حضرت ﷺ در دعاهاى خود از خدا مى خواهد که او را به اعترافِ به این عظمت برساند و راه انکار آن را بر بندد: «و اَحْبَبْنَا عَنِ الْاِلْحَادِ فِى عَظْمَتِكَ»^۲ و بلکه در جای دیگر سلامت دل انسان را در گرو اعتراف و یاد عظمت الاهی می داند: «و اجعل سلامة قلوبنا فى ذكر عظمتك».^۳

۱. المتأبّد: اسم فاعل از باب «تفعّل»، از ریشه «أبَد» می باشد. راغب اصفهانی در مفردات گوید: «تأبّد الشیء»: بقى أبداً: همیشه باقى و جاودان ماند؛^۴

۲. الممتنع: از باب افتعال و از ریشه «منع» به معنای عزّت و غلبه است؛ یعنی: آن سلطانی که عزت و چیرگی دارد که هیچ گاه مغلوب نمی شود. در دعای روز عرفه امام سجاده ﷺ می خوانیم: «سبحانك من ملِك ما أمتك»؛^۵

۳. خوالی الأعوام: «خوالی»: جمع «خالیه»: گذشته؛ «أعوام»: جمع عام: سال. این ترکیب اضافه صفت به موصوف است و اصل آن «الأعوام الخالیة» (سالهای گذشته و سپری شده) است؛

۴. مواضی: جمع «ماضی»: گذشته؛

۵. استعلی: از باب استفعال و از ریشه «علو»؛ ولی در اینجا معنای طلب علو را نمی دهد؛ بلکه به همان معنای ثلاثی مجرد خود، یعنی «علو» است؛

۶. سقطت الأشياء دون بلوغ أمده: «أمد»: غایت و نهایت (پایان)؛ «دون»: قبل، نزدیک؛ «أشیاء»: در اینجا مراد از آن عقول و مبادی و آلات ادراکی است؛ یعنی خردها و همها پیش از رسیدن یا هنگام رسیدن به نهایت و کنه عظمت پادشاهی تو، ناتوان

۱. سلطانی که منعت و عظمت او از سپاهیان و یاران پدید نیامده است.

۲. ما را از انکار در عظمت خود باز دار، دعای ۵، فقره ۱.

۳. سلامت دلهاى ما را در یاد عظمت و بزرگی خودت قرار ده، دعای ۵، فقره ۱۴.

۴. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۸

۵. منزهی تو ای مالک و پادشاهی که منیع و عزیز هستی، دعای ۴۷.

می شوند. در دعای اول صحیفه به این مطلب نیز اشاره شده است: «عجزت عن نعته أو هام الواصفین»^۱

۷. استأثرت: «استأثر الشئ»ء: «استبد به و خَصَّ به نفسه»: آن را ویژه خود ساخت و برای خود برگزید؛

۸. ضَلَّتْ فِیکَ الصِّفَاتِ: «ضَلَّتْ»: ضاعت و عدمت: گم و ناپدید شد؛ «الصِّفَاتِ»: مراد توصیفات است. معنای عبارت این است که هیچ صفتی نمی تواند تو را توصیف کند؛ همان طور که حضرت امیر علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه، می فرماید: «الذی لیس لصفته حدّ محدود و لا نعت موجود» برای صفات خدا مرز و کرانه‌ای نیست و نیز توصیفی وجود ندارد.

پس هیچ صفتی نمی تواند خدا را به گونه‌ای که مناسب کمال جبروتی او باشد، وصف کند؛ زیرا اولاً توصیفها همگی با مقیاسهایی انجام می پذیرد که همگی آنها محدود است و محدود هیچ گاه نمی تواند توصیفگر نامحدود باشد و ثانیاً توصیف چیزی، فرع احاطه بر آن چیز است و هیچ موجودی نمی تواند بر خداوند احاطه پیدا کند.

«برای دریافت صحیحی از صفات الاهی باید همه مفاهیم و اندازه گیریها والگوهایی که آدمی به وسیله ارتباط با طبیعت عینی در ذهن خود منعکس می نماید، کنار گذاشته شود و از صورتگری با نمودهای گوناگون جهان طبیعی برای تصویری به عنوان «خدا» اجتناب شود، زیرا:

مور ضعیف و ناتوان چون شکل یزدانی کشد

بی شک به شکل مورچه با شاخ حیوانی کشد

مغز شبان هم نقشه موسی بن عمران کشد

در ذهن مانی گرفتند، او صورت مانی کشد

باید دانست که دلایل روشنی واقعیت وجود خدا را اثبات می کند؛ ولی از آنجا که

۱. او هام توصیف گران از توصیف او عاجز و درمانده است، دعای ۱، فقره ۲.

این واقعیت مافوق مختصات جسمانی عالم طبیعت است، لذا با امثال چنین تعبیر سلبی (مانند تعبیراتی که در این دعا و این عبارت آمده است) افکار را متوجه عظمت آن حقیقت نمود و با نفی اوصاف جسمانی و سایر محدودیتها، برای دریافت منطقی آن حقیقت راهنمایی کرد؛^۱

۹. **تَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ:** «تَفَسَّخَتْ»: «تَقَطَّعَتْ وَ بَطَلَتْ»: نقض و باطل شد. مانند همین تعبیر در دعای ۴۶ نیز آمده است: «و تَفَسَّخَتْ دُونَ بُلُوغِ نَعْتِكَ الصِّفَاتِ». ^۲ و در ادامه عبارت و متفرع بر آن عرضه می‌دارند: «فَلَكَ الْعُلُوُّ الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ عَالٍ». این جمله به منزله نوعی تعلیل برای جمله پیش است؛ یعنی علت آنکه نمی‌توان تو را توصیف کرد، آن است که تو بالاتر از هر بالایی و این نشانگر این حقیقت است که تا احاطه به چیزی حاصل نشود، توصیف واقعی آن چیز مقدور نیست و او برتر از هر موجودی است؛

۱۰. **لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ:** «لَطَائِفِ»: جمع «لطیفه»: دقیق و باریک، «أَوْهَامِ»: جمع «وهم» است. «وهم» از واژه‌هایی است که در حوزه فلسفه و منطق وارد شده و معنای فلسفی به خود گرفته است. باید دقت کرد که «وهم» در متون دینی به معنای فلسفی آن نیست. در فلسفه «وهم» عبارت است از نیرویی است که به ادراک معناهای جزئی متعلق به محسوسات می‌پردازد؛^۳ در لغت «وهم» به معنای تمثّل و تخیّل و تصور چیزی است یا خاطری است که در قلب خطور می‌کند.^۴ بنابراین، نیروی وهم گسترده‌تری است؛ زیرا دیگر مبادی ادراکی و احساسی در یک چهارچوب خاص دریافت دارند؛ مثلاً عقل هیچ‌گاه نمی‌تواند از چهارچوب واقعیات پای خود را فراتر نهد؛ ولی «وهم» این‌گونه نیست او می‌تواند به تخیّل و ابداع صور نیز پردازد و مثلاً انسان دو سر را در

۱. علامه محمدتقی جعفری، خدا و جهان و انسان از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۳، ر.ک: میر داماد، الزواشح السماویه، ص ۱۹.

۲. اوصاف پیش از رسیدن به کنه و حقیقت تو از هم گسیخته و ناتوان مانده‌اند.

۳. صدر المتألّهین شیرازی، الأسفار الأربعة، ج ۸، ص ۵۶؛ ج ۳، ص ۳۶۰، ۱۷۰.

۴. سعید الخوری، اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۴۱۹.

ذهن ایجاد کند. پس «وهم» با وجود قدرت عمل بیشتر و ظرافتی که دارد، باز از توصیف خدا و ارائه تصویری که بیانگر او باشد عاجز است؛ از این رو، هر صورتی که در ذهن نقش بندد یا هر خطوری که در قلب پدید آید، آفریده ما است و نمی تواند بیانگر آن حقیقت نامحدود باشد.

امام باقر علیه السلام در این زمینه می فرماید:

کیف تدرکه الأوهام و هو خلاف ما یعقل، و خلاف ما یتصور فی الأوهام؛ چگونه اوهام او را درک می کنند، در حالی که او خلاف آن چیزی است که در اندیشه آمده و خلاف آن چیزی است که در اوهام نقش بسته است؛^۱

۱۱. الأوّل فی أوّلیتک: حضرت سجاد علیه السلام در دعای اوّل صحیفه «أولیت» خداوند را چنین بیان می کند:

الحمد لله الأوّل بلا أوّل کان قبله، و الآخر بلا آخر یكون بعده؛ ستایش شایسته خدایی است که اول است؛ اوّلی که پیش از او اوّلی نبوده و آخری است که پس از او آخری نیست.

و نیز در دعای ۴۷ عرضه می دارد:

الأوّل قبل کل أحد، و الآخر بعد کل عدد؛ او اوّل است پیش از هر کسی، و آخر است پس از هر شماره ای.

از مجموع این دو عبارت استفاده می شود که اول و آخر در مورد حضرت حق تعالی، به معنای مبدأ و انتها است؛ یعنی خدا مبدأ و آغاز هر چیز و انتها و پایان آنها می باشد.

کمی عمل و زیادی آرزو در انسان

وَ أَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا، الْجَسِيمُ أَمَلًا، خَرَجْتُ مِنْ يَدَيَّ أَسْبَابُ الْوَصْلَاتِ إِلَّا مَا وَصَلَهُ رَحْمَتَكَ، وَ تَقَطَّعَتْ عَنِّي عِصْمُ الْأَمَالِ إِلَّا مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ، قَلَّ عِنْدِي مَا أَعْتَدْتُ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَ كَثُرَ عَلَيَّ مَا أَبُوؤُهُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ لَنْ يَضِيقَ عَلَيْكَ عَفْوُ عَنِّ عَبْدِكَ وَ إِنِ أَسَاءَ، فَأَعْفُ عَنِّي.

اللَّهُمَّ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ خَفَايَا الْأَعْمَالِ عِلْمُكَ، وَأَنْكَشَفَ كُلُّ مَشْتُورٍ دُونَ خُبْرِكَ وَلَا تَنْتَظِي عَنكَ دَقَائِقُ الْأُمُورِ، وَلَا تَغْزُبُ عَنكَ غَيْبَاتُ السَّرَائِرِ.

و منم بنده‌ای با عمل اندک و آرزوی بسیار، وسایل رسیدن به سعادت را از دست داده‌ام، مگر رحمت تو دست گیرد و رشته‌های امیدم گسیخته، مگر امید عفو تو را که هنوز به دست دارم. طاعتی که بدان دلگرم شوم، اندک و معصیتی که بدان معترفم، بسیار است. عفو تو از بنده‌ات - گرچه بدکار باشد - دشوار نیست؛ پس مرا ببخش. خدایا! علم تو بر اعمال پنهان ما مُشرف است و هر پنهانی در پیش دانش تو آشکار و مکشوف، هیچ چیز کوچک از تو پوشیده نیست و اسرار ناپیدا از تو مخفی نمی‌ماند.

توضیحات

امام علیه السلام پس از آنکه از عظمت و قدرت الاهی سخن گفتند، به بیان رابطه انسان در برابر خدایش پرداختند. این انسان که با چنین خدایی می‌تواند به قله‌های کمال دست یابد و آرزوهای خود را جامه عمل بپوشاند، در مقام عمل خود را سهل‌انگار و ناتوان جلوه می‌دهد و به تعبیر شاعر: «گر گداکاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟» «عمل»، تلاش و حرکتی است که انسان برای رسیدن به آرزوهایش انجام می‌دهد. از طرفی انسان موجودی است که آرزوهایش تمام ناشدنی است. او بی‌نهایت طلب و سیری‌ناپذیر است؛ از این رو، در بُعد آرزو، حدّ و مرزی نمی‌شناسد؛ ولی در بُعد عمل که برآورنده آرزوهایش است، کوتاهی می‌کند.

پس برای رسیدن به آرزوهای خود باید به عمل شایسته دست زند و از طرفی به رحمت و فضل خداوند و نیز قدرت الاهی در رساندن او به آمال و آرزوهایش، امید بندد.

۱. الجسیم: «العظیم»: بزرگ؛

۲. أسباب الوصلات: «الوصلات»: جمع «وُصلة»: چیزی که سبب رسیدن به مطلوب می‌شود. حاصل معنا این است: اسبابی که با آنها به سعادت می‌رسیدم، از دست داده‌ام، مگر سببی که هیچ‌گاه از دست نمی‌رود و آن رحمت تو می‌باشد؛ زیرا

رحمت از توست نه از ما و رحمت تو هر چیز و هر کس را فرامی‌گیرد؛

۳. عَصَمَ الْأَمَالَ: «عِصَم»: جمع عصمت: حفظ، نگهداری، بازداشتن، منع. در اینجا به معنای چیزی است که بدان تمسک بسته و چنگ زده می‌شود؛ یعنی آرزوهایم را که بسان ریسمان و رشته‌ای در دست داشتم و به آنها امید بسته بودم، از دست داده‌ام؛ مگر امید به عفو و رحمت تو که هنوز رشته آن در دستم است؛
۴. اَعْتَدَ: «إِعْتَدَاد»: به شمار آوردن، آماده و مهیا ساختن؛
۵. أَبْوَاءُ: از «بَاءِ يَبُوءُ» در اصل به معنای «رجوع به چیزی» است و به معنای «اعتراف» و «اقرار» و «پذیرش» نیز آمده است. معنای دوم، در اینجا مناسب و مراد است. خود اقرار هم، نوعی رجوع به حقیقت است؛
۶. دُونَ خُبْرِكَ: «عند علمك»: در برابر دانش تو؛
۷. لَا تَنْطَوِي: «إنطوى على الشيء»: «ستره فی باطنه»: او را درون خود پنهان کرد و پنهان کرد؛
۸. لَا تَعْرَبُ: «لا یغیب»: پنهان و پوشیده نیست؛

شیطان و وسوسه‌های او

وَ قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِعَوَائِي فَأَنْظَرْتَهُ، وَ اسْتَمَهَّلَكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأَمَهَّلْتَهُ، فَأَوْقَعَنِي وَ قَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ صَغَائِرِ ذُنُوبٍ مُؤَبِقَةٍ، وَ كِبَائِرِ أَعْمَالٍ مُزْدِيَةٍ. حَتَّى إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ، وَ اسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَعْيِي سَخَطَتَكَ، فَتَلَّ عَنِّي عِذَارَ عَذْرِهِ وَ تَلَقَّانِي بِكَلِمَةٍ كُفْرِهِ، وَ تَوَلَّى الْبِرَاءَةَ مِنِّي، وَ أَدْبَرَ مُوَلِّياً عَنِّي، فَأَصْحَرَنِي لِعُضْبِكَ فَرِيداً، وَ أَخْرَجَنِي إِلَى فَنَاءِ نَقِمَتِكَ طَرِيداً؛

دشمن تو که برای فریب دادن من از تو مهلت خواسته است و مهلتش دادی و تا روز جزا فرصت طلبیده است و فرصتش بخشیدی، بر من چیره شده است و مرا در حالی که از گناهان صغیره هلاک کننده و از گناهان کبیره تباه سازنده به سوی تو می‌گریختم، بر زمین زد.

و آنگاه که گناه آلوده گشتم و به زشتکاری، سزاوار خشم تو شدم، عینان حيله و

نیرنگ خود را از من در پیچید و در روی من به ناسپاسی سخن گفت و از من بیزاری جست و پُشت کرده بگریخت و مرا با خشم تو تنها گذاشته و تا آستانه انتقام تو نزدیک آورد و رها کرد.

توضیحات

در بخش پیشین، مسئله عمل و آرزو مطرح شد و در این بخش از «شیطان» سخن به میان آمده است. ارتباط این دو بخش با هم در این است که علت سستی انسان در بُعد عمل و روی آوردنش به اعمال ناشایسته و گرایش به آرزوهای باطل به جای آرزوهای معقول، وجود عامل گمراه کننده‌ای به نام «شیطان» است، اگر چه نقش شیطان در این انحراف، بسان نقش بادبزی بر روی تنور آتش است که تا آتش نباشد، باد بزن کاره‌ای نخواهد بود و تا نفس اماره در ما نباشد، از دست شیطان کاری ساخته نیست. او با وسوسه‌هایش این آتش درونی را دامن زده و وسایل سقوط و گمراهی و کم‌کاری یا بدکاری انسان را فراهم می‌سازد.

شیطان در فرهنگ دینی، تنها یک واقعیت تاریخی نیست؛ بلکه واقعیتی زنده و فعال و خطرناک در برابر آدمی است که سعادت او را تهدید می‌کند؛ از این رو، متون دینی و دعایی «شیطان» را «دشمن آشکار انسان» دانسته‌اند که لازم است انسان از او بهراسد و در برابر او موضع محکم اتخاذ کرده و از شر او به خدا پناه برد.

۱. استحوذ: از ریشه «حاز یحوز حیازة»: غلبه و احاطه بر چیزی یافت. پس معنای عبارت این است: شیطان بر من غلبه و استیلا یافت و مرا به سوی آن چیزی که خود اراده کرده بود، راند. در دعای ۸ نیز مانند این عبارت وجود دارد: «و نعوذ بك... أن يستحوذ علينا الشيطان»^۱

روایتی نیز در مورد زمینه‌های این چیرگی نقل شده است: روزی حضرت موسی

۱. به تو پناه می‌بریم از اینکه شیطان بر ما چیره و مسلط شود.

با شیطان ملاقات کرد و به او گفت:

فاخبرنی بالذنب الّذی إذا أذنبه ابن آدم استحوذت علیه؟ قال: إذا اعجبته نفسه، واستكثر عمله، و صغرفی عینه ذنبه»^۱ مرا خبر بده از گناهی که اگر انسان مرتکب آن شود، بر او تسلط پیدا می‌کند؟ شیطان گفت: هرگاه که انسان دچار عجب شده و عملش را زیاد شمرده و گنااهش در چشمش کوچک آید.

یعنی سه گونه نگرش نادرست، زمینه‌های چیرگی شیطان بر انسان را فراهم آورد: نگرش بزرگ‌بینانه به نفس، نگرش کثرت‌گرایانه به اعمال، نگرش کوچک‌شمارانه به گناهان؛

۲. **إستظرك:** «إستمهلك»: طلب تأخیر و درخواست مهلت کرد، از ریشه «نظر نظراً»: درنگ کرد و مهلت داد. در سوره‌های «اعراف»، «حجر» و «ص»^۲ مسئله مهلت خواهی شیطان از خدا ذکر شده است؛

۳. **فأوقعنی:** «أوقع» از ریشه «وقع یقع» است و چون ثلاثی مجرد دارای معناهای گوناگونی است، مزید آن نیز معانی متفاوتی دارد. اگر «أوقع» از «وقع» به معنای «حاصل شد و واقع شد» گرفته شده باشد، پس «أوقعنی» به معنای «واقع ساخت مرا» خواهد بود، و اگر از «وقع» به معنای «ساقط شد و افتاد» گرفته شده باشد، «أوقعنی» به معنای «أسقطنی»: «مرا افکند، ساقط نمود، بر زمین زد» می‌باشد. حاصل معنا این است که شیطان به هدفی که داشت، دست یافت و مرا با اغوا خود به چاه گمراهی افکند؛

۵. **موبقة:** اسم فاعل از باب افعال؛ «أوبق»: «أهلك»: به هلاکت و نابودی انداخت؛

۶. **مردية:** اسم فاعل از باب افعال؛ «أردی إرداءً»: «هلاک ساخت، در چاه افکند؛

۷. **قارفت معصيتك:** «قارف»: کسب کرد، تحصیل نمود، نزدیک شد.

نکته جالبی که در اینجا است، ضمیر «قارفت» در مقایسه با ضمیر «استحوذ» و «أوقعنی» است. ضمیر در دو کلمه اخیر، به شیطان برمی‌گردد؛ یعنی شیطان است که بر

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۳؛ محمد بن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۹.

۲. اعراف، ۱۴، ۱۷؛ حجر، ۳۶ - ۴۰؛ ص، ۷۹ - ۸۳.

انسان چیره می‌شود؛ البته باز مینه‌هایی که خود انسان فراهم کرده بود (در شماره ۱ آن را توضیح دادیم). و نیز شیطان است که انسان را به سقوط می‌کشانند؛ ولی ضمیر «قارفت» متکلم آمده است؛ یعنی این خود انسان است که مرتکب گناه می‌شود؛ زیرا شیطان هیچ‌گاه نمی‌تواند انسان را به گناه وادارد و این انسان است که با سوء اختیار خود و با اجازه ورود دادن به شیطان به حریم قلب خویش، مرتکب گناه می‌شود. در حالتی که راه‌گریز از شیطان را هم خوب می‌داند؛ هم در باطن و وجدان خویش به آن آگاه است و هم در برنامه‌های دین به او ابلاغ شده است.

۸. فتل عتی عذار غدره: «صرف عنه»: روی گردان از او شد؛

«عذار»: کناره رخسار و صورت، خط ریش، افسار چهارپا (آن چیزی که به صورت می‌بندند تا او را به حرکت درآورند، یا در هنگام حرکت مهارش کنند).
«غدر»: در اصل به معنای «پیمان شکنی» است؛ ولی بر نیرنگ و فریب نیز اطلاق می‌شود، و معنای دوم در اینجا مراد است.

اگر «عذار» را به معنای افسار و عنان بگیریم، معنای عبارت این است: افسار نیرنگ و فریب را از من برگرداند. و اگر به معنای رخساره بگیریم، یعنی: چهره نیرنگ و فریب خود را از من روی گردان ساخت. در هر صورت حاصل معنای یکی است؛ یعنی چون هدف او گمراه کردن و انداختن من در گناه و خشم الهی بود و این هدف برایش حاصل شد، دیگر نیازی به فریفتن من ندارد و از این عمل منصرف شده است؛

۹. تَلَقَانِي بِكَلِمَةِ كَفْرَةٍ: اشاره به آیه قرآن در حکایت از زبان شیطان است: ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّ خِيٍّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱ «گفت شیطان

هنگامی که کار گذشت: همانا خدا شما را وعده داد، وعده ای حق، و وعده دادم شما را پس خلف وعده کردم با شما و من بر شما فرمانروایی نداشتم جز آنکه خواندم شما را پس اجابتم کردید؛ پس سرزنش مکنید مرا و سرزنش کنید خویشتن را، نه من فریاد شما رسم و نه شما یید فریاد رس من، من همانا کفر ورزیدم به آنچه مرا از قبل شریک گردانید. همانا برای ستمگران عذابی دردناک است».

۱۰. **تَوَلَّى الْبِرَاءَةَ مَتَى:** این عبارت نیز اشاره است به آیه قرآن در حکایت دیگری از زبان شیطان: ﴿كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۱؛ «مانند شیطان در آنگاه که گفت به انسان: کافر شو، پس هنگامی که کفر ورزید، گفت: همانا من بیزارم از تو، همانا می ترسم از خدا پروردگار جهانیان.»؛
 ۱۱. **فَأَصْحَرُنِي:** «أصحر الرجل للصحراء»: ابرز لها: بیرون رفت به سوی صحرا. در این عبارت انسانی که فریب شیطان را خورده است، به انسانی تشبیه شده که او را به صحرا بیرون برده اند و در آنجا تنها و بی کس است و چیزی نیست که او را از گرما و سرما و دیگر خطرهای محافظت کند؛ یعنی قدرت دفاعی وی را از انسان می گیرد. پس حاصل معنا چنین می شود: او مرا در صحرای گمراهی رهایم ساخت تا غضب تو بر من فرود آید؛

۱۲. **فَنَاءَ نَقَمْتِكَ طَرِيدًا:** «فناء»: ساحت، آستانه؛

«طريد»: فعيل به معنای مفعول است از ریشه «طرد»: إبعاد و دور ساختن؛ پس طريد، یعنی دور شده.

خدا تنها پناه انسان

لَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ، وَلَا خَفِيءٌ يُؤْمِنُنِي عَلَيْكَ، وَلَا حِصْنٌ يَخْجُبُنِي عَنْكَ، وَلَا مَلَأْتُ أَلْبَابَ إِلَيْهِ مِنْكَ. فَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ، وَمَحَلُّ الْمُعْتَرِفِ لَكَ، فَلَا يَضِيقُنَّ عَنِّي فَضْلُكَ، وَلَا يَقْضِرُنَّ دُونِي عَفْوُكَ، وَ

لَا أَكُنْ أَحْتَبِبُ عِبَادَكَ التَّائِبِينَ، وَلَا أَقْنَطُ وَفُودَكَ الْآمِلِينَ، وَ أَغْفِرُ لِي، إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ؛

کسی نیست شفاعت مرا نزد تو کند و حمایت کننده‌ای ندارم که مرا پناه دهد و حصاری نیست تا مرا از تو پنهان کند و پناهگاهی نیست تا از عقاب تو به آن گریزم. اینک در جایگاه پناه برنده به سوی تو و اعتراف کننده نزد تو ایستاده‌ام. پس فضل گسترده‌ی تو بر من تنگ نشود و خلعت عفو تو از قامت من کوتاه نیاید و من نومیدترین بندگان توبه کار نباشم و مأیوس‌ترین کسانی که با امید به درگاه تو روی آورده‌اند، نشوم. و مرا بیامرز که تو بهترین آمرزندگان.

توضیحات

انسان در برابر خدا راه گریز (فرار) ندارد؛ زیرا «لایمکن الفرار من حکومتک؛^۱ از حکومت تو نمی‌توان فرار کرد و «لایسبک من طلبت و لایفلتک من أخذت»؛ کسی را که طلب کنی، بر تو پیشی نگیرد و هر که را بگیری، از تو نگریزد».^۲ و از طرفی راه گزیر (چاره) دارد؛ زیرا که «...رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»^۳، «...رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا...»^۴ و «وَأَنْ رَحْمَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِي».^۵

پس اگر انسان در اثر گناه مشمول غضب الاهی شود، هیچ چیزی نیست که او را از غضب خدا مستور ساخته و دور کند؛ او از دست انتقام الاهی نمی‌تواند بگریزد و پناهگاهی نیست که بدان پناه برد. در همین شرایط تنها پناهگاه او خود خداست؛ از این رو، راه گریز و فرار در عین بسته بودن، باز است. راه فرار از خدا به غیر خدا بسته، ولی راه فرار از خدا به خود خدا باز است؛ به همین دلیل هیچ گاه شخص - هر

۱. فقره‌ای از دعای کمیل. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۳. اعراف، ۱۵۶، «رحمت من همه چیز را در برمی‌گیرد».

۴. غافر، ۷: «پروردگار ما! هر چیزی را از جهت رحمت و علم فراگیر هستی».

۵. شیخ عباس قمی، مفاتیح، تعقیبات عامه، ص ۱۵، «همانا رحمت تو از گناه من فراگیرتر است».

قدر هم گناه داشته باشد - نباید ناامید باشد؛ ولی بداند که تنها امید، خداوند است و باورش شود که رحمت، عفو و فضل او آنقدر وسیع و فراگیر است که گناهان را اگر چه بسیار باشند می‌آمرزد و انسان را هر چه قدر هم آلوده باشد، می‌بخشد؛ به شرط آنکه به او پناه ببرد و از او آمرزش بخواهد.

۱. خفیر: از «خفرت الرجل أخفره خفراً»: او را حمایت کردم و پناهِش دادم. پس «خفیر» پناه دهنده و حمایت کننده و منع کننده از عذاب است؛
۲. وفودك: «وفود»: جمع وافد: وارد شونده؛

۳. تفاوت عفو و مغفرت: «عفو در لغت، محو کردن و از بین بردن است؛ ولی «مغفرت» از «غفر»: ستر و پوشاندن است؛ از این رو، گفته‌اند: لطف در عفو بیشتر است نسبت به مغفرت؛ زیرا غفور بودن خدا، به این معنا است که او گناهان را می‌پوشاند و پوشاندن مستلزم عفو و محو نیست؛ اگر چه در استعمالات ممکن است معنای این دو در هم تداخل کند.^۱

سرافکنندگی انسان در برابر خدا

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنِي فَتَرَكْتُ، وَ نَهَيْتَنِي فَرَكَبْتُ، وَ سَوَّلَ لِي الْخَطَا خَاطِرُ السُّوءِ فَفَرَطْتُ وَ لَأَسْتَشْهَدُ عَلَى صِيَامِي نَهَاراً، وَ لَأَسْتَجِيرُ بِتَهْجُدِي لَيْلاً، وَ لَأَتُنْثِنِي عَلَيَّ بِأَخْيَابِهَا سُنَّةً، حَاشَا فُرُوضِكَ الَّتِي مَنْ ضَيَعَهَا هَلَكَ، وَ لَسْتُ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَضْلِ نَافِلَةٍ مَعَ كَثِيرٍ مَا أَغْفَلْتُ مِنْ وَظَائِفِ فُرُوضِكَ، وَ تَعَدَّيْتُ عَنْ مَقَامَاتِ حُدُودِكَ إِلَى حُرْمَاتِ أُنْتَهَكْتَهَا، وَ كَبَّأْتِرِ ذُنُوبٍ أَجْتَرَّخْتُهَا كَانَتْ عَافِيَتُكَ لِي مِنْ فَضَائِحِهَا سِتْرًا.

وَ هَذَا مَقَامٌ مِنْ أَسْتَحْيِي لِنَفْسِيهِ مِنْكَ، وَ سَخِطَ عَلَيْهَا، وَ رَضِيَ عَنْكَ، فَتَلَقَّاكَ بِنَفْسٍ خَاشِعَةٍ، وَ رَقِيَّةٍ خَاضِعَةٍ، وَ ظَهَرَ مُثْقَلٍ مِنَ الْخَطَايَا، وَ اقْفَأَ بَيْنَ الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَوْلَى مِنْ رَجَاءٍ، وَ أَحَقُّ

۱. ر.ک: سید نعمت‌الله جزایری، نور الأنوار فی شرح الصحیفه، ص ۱۵۷؛ ابی هلال العسکری، فروق اللغویه، ص ۱۹۵؛ فخر رازی، شرح أسماء الله الحسنی، ص ۲۱۱-۲۱۶، ۳۳۸، ۳۳۹.

مَنْ خَشِيَهِ وَ اتَّقَاهُ، فَاعْطِنِي يَا رَبِّ مَا رَجَوْتُ، وَ آمِنِي مَا حَذَرْتُ، وَ عُدْ عَلَيَّ بِعَائِدَةٍ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ أَكْرَمُ الْمَسْئُولِينَ.

خدایا! تو مرا امر نمودی و من ترک فرمان تو کردم و مرا نهی فرمودی، ولی مرتکب نهی تو شدم. و اندیشه بد، کار زشت را در نظرم زیبا نمود، پس به وادی تقصیر و کوتاهی افتادم.

هیچ روزی را گواه بر روزه خود نگیرم و هیچ شبی را که به بیداری و عبادت سپری کردم، پناه خود قرار ندهم و هیچ سنتی بر اثر بجا آوردن آن مرا ثنا نگفته است، مگر واجبات تو که اگر کسی آنها را فرود گذارد و بجای نیاورد، هلاک شود و به کیفر خواهد رسید. به بسیاری نوافل به تو تو سئل نجویم؛ چون وظایف و واجبات را همچنان که باید، رعایت ننمودم و از مرزهای حدود و احکام تو تجاوز کرده، و پرده محرمات تو را دریده‌ام. و گناهان بزرگی را مرتکب شده‌ام که تو بر من پرده پوشیدی و مرا رسوا ساختی. این جایگاه کسی است که در برابر تو شرمنده شده و بر نفس خویش خشم نموده، و از تو خشنود گردیده است. بادل شکسته و گردنی فرو افکننده و پستی گرانبار از بار گناه پیش تو آمده، در حالی که از یک سوی به تو امیدوار و از دیگر سوی از تو هراسان است.

و تویی سزاوارتر از همه کس به امید و شایسته تر به ترس و بیم، پس ای پروردگار من! آنچه امیدوارم به من ارزانی دار و از آنچه می ترسم مرا ایمن ساز و از رحمت خود بهره مند کن که کریم ترین کسی که از او حاجت خواهند، تویی.

توضیحات

شرمندگی انسان در برابر خدا از دو جهت است:

۱. به اعمال نیک خود تکیه ندارد؛ زیرا آنها را در مقام بندگی ناچیز می شمارد؛
۲. به اعمال زشت خود و رعایت نکردن حریم الهی آگاهی یافته و اظهار پشیمانی و سرافکنندگی دارد.

از این رو، با نفسی خاشع و سری افکنده به بارگاه او روی آورده است. حالت تقصیر، حالت بسیار خوبی است؛ لذا در دعا می خوانیم: «لاتخرجنی من التقصیر».^۱ و نیز حالت خشوع و دلشکستگی در برابر حق، از عالی ترین حالاتی است که سبب توجه و عنایت الاهی می شود. و چه زیبا شاعر فارسی سروده است:

ذوق حضور تو تندرست ندارد در حرمت جز شکسته راه ندارد
گر بکشی حاکمی و گربنوازی بنده به جز درگهت پناه ندارد

۱. **سَوَّلَ لِي الْخَطَاءَ خَاطِرَ السَّوْءِ:** «تسویل»: آراستن و تزیین چیزی را گویند به نحوی که انسان را به سوی آن جلب کند؛ از این رو، یکی از کارهای شیطان نیز «تسویل» است؛ یعنی دنیا و چیزهایی را که در واقع زیبایی ندارند، در چشم بشر می آراید تا او را بفریبد.

«خاطر السوء»: «خاطر» چیزی است که در دل آدمی وارد شده و خطور می کند. خواطر، چهار نوع است: (۱) خاطر ربّانی؛ (۲) خاطر ملکی که «الهام» نامیده می شود؛ (۳) خاطر نفسانی؛ (۴) خاطر شیطانی.^۲ دو قسم اخیر، از مصادیق «خاطر سوء» و دوتای اول «خاطر خیر» است. معنای عبارت این است: اندیشه بد، خطا و گناه را برای من زیبا جلوه داد تا آنکه مرا فریفت و به ارتکاب آن سوق داد؛

۲. **لَأَسْتَشْهَدَ عَلَي صِيَامِي نَهَارًا:** حاصل این جمله و جملات بعدی این است که در واقع عبادتی ندارم که به آن اعتماد کرده و آن را وسیله آمرزش یا رحمت تو قرار دهم؛ زیرا: اولاً عبادتهایی که ما انجام می دهیم لایق مقام ربوبی نیست؛ همان طور که شکرگذاری نعمتهای الاهی از عهده کسی ساخته نیست؛ بلکه آنچه انجام می دهیم به قدر توان خودمان است. ثانیاً توفیق انجام این عبادتها هم لطف و عنایت خداست و

۱. «خداوندا! مرا از حدّ تقصیر در اعمال خارج مکن»، اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۹.

۲. ابوالفضل حسینی، قاموس الصحیفه، ص ۱۳۵.

خود نعمتی دیگر است که نیازمند شکر است و نه تنها به عبادت‌های خویش نباید بنازیم و به آنها بر خداوند منت گذاریم، بلکه شکرگزار او باشیم که توفیق بندگی به ما عنایت فرمود و در واقع اوست که برگردن ما منت نهاده است تا عبادتش کنیم؛ پس این عبادتها چیزی نیست که بتوان آنها را در پیشگاه خداوند عرضه داشت. و ثالثاً گناهان فراوانی را نیز مرکب شده‌ایم که برخی سبب حبط و نابودی اعمال نیک می‌شوند؛ پس با چه رویی به درگاه او روی آوریم؟ از این رو، تنها با خشوع و سرافکندگی و امید و رغبت در پیشگاه او باید ایستاد و به آستانه او سر سایید؛

۳. **تهجد:** از «وجود»: خوابیدن و بیداری (از لغات ضد) دارای دو معنای متضاد

است. اینجا مراد همان بیداری در سحر برای ادای نوافل شب است؛

۴. **لأثنی علی:** «ثناء»: مدح و یاد نیک از کسی، به گونه‌ای که نشان بزرگداشت او

باشد. حاصل معنا این است: مرا مدح نمی‌کنی به علت آنکه شب را به عبادت زنده داشتیم. و این کنایه است از اینکه عملی که شایسته مدح و ثنا باشد، انجام نداده‌ام؛

۵. **وظائف فروضك:** آداب و شرایط قبول شدن و صحت واجبات. «فروض»: امور

لازمی که ترک آن سبب عقاب است. و مقابل آن «سنت» و «نفل» قرار دارد که انجام آن الزامی نیست و ترک آن هم سبب عقاب نیست؛

۶. **حدودك:** «حد»: مانع بین دو چیز که از یکی شدن و آمیخته شدن یکی به دیگری

جلوگیری می‌کند. «حدود الاهی»: همان احکام و شرایع الاهی است که واجب است و نباید از مرز آنها تجاوز کرد؛

۷. **إنتهكتها:** از «هتك الستر هتکاً»: پرده را درید و شکافت، هتک حرمت کرد،

آبروریزی، رسوایی. حاصل معنا: حریم محرمات را شکستم و دریدم، محرماتی که از ورود به آنها و ارتکابشان منع شده بودم؛

۸. **إجتاحتها:** «إجتراح»: اکتساب، به دست آوردن و انجام دادن.

۹. عافیتک لی من فضائحتها سترأ: «فضائح»: جمع «فضیحة»، از ریشه «فضح یفضح فضحاً»: رسوا کرد، کشف کرد. این دو معنا، بی ارتباط با هم نیستند؛ زیرا رسواییها در سایه آشکار شدن آنها است. اینجا مراد از «فضائح»، رسواییهای گناهان است؛ «عافیت»: دفاع و نگاه داشت الاهی نسبت به بنده خود از بلا، عذاب، رنج، بیماری و امثال اینها می باشد.

حاصل معنا: نگاه داشت و عافیت تو از رسواییها و بر ملاشدنهای گناهان و عیوب من، نوعی پوشش از گناهان است. ممکن است مراد این باشد که ما را از گناه حفظ کن تا در اثر ارتکاب آن مستحق رسوایی نشویم.

پرده پوشی خداوند

اللَّهُمَّ وَإِذْ سَتَرْتَنِي بِعَفْوِكَ، وَتَعَمَّدْتَنِي بِفَضْلِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَةِ الْأَكْفَاءِ فَأَجْزَنِي مِنْ فَضِيحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَالرُّسُلِ الْمَكْرُمِينَ، وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، مِنْ جَارٍ كُنْتُ أَكَاتِمُهُ سَيِّئَاتِي، وَمِنْ ذِي رَحْمٍ كُنْتُ أَخْتَشِمُ مِنْهُ فِي سِرِّيَاتِي.
لَمْ أَتَّقِ بِهِمْ رَبِّ فِي السُّتْرِ عَلَيَّ، وَوَقَّعْتُ بِكَ رَبِّ فِي الْمَغْفِرَةِ لِي، وَأَنْتَ أَوْلَى مَنْ وُتِّقَ بِهِ، وَأَعْطَى مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَأَزَافَ مِنْ أَسْتُرِ حِمِّي، فَأَرْحَمْنِي.

خدایا! اکنون که به پرده گذشت، عیب مرا پوشاندی و میان همگنان در سرای فانی غرق نعمتهای خودساختی، پس از رسواییهای سرای باقی در جایگاههای گواهانی چون فرشتگان مقرب و پیامبران مکرم و شهیدان و صالحان پناهم ده. و نیز از همسایه ای که بدیهایم را از او پنهان می کردم و از خویشاوندی که در کارهای پنهانی خود، از او شرم می داشتم. پروردگارا! من به اینان در رازپوشی اعتماد نکردم؛ ولی به تو ای پروردگارم در آمرزش اعتماد دارم. تویی سزاوارترین کس که به او اعتماد گردد و بخشنده ترین کس که به او روی آورده شود و مهربان ترین کسی که از او رحم و مهربانی خواسته شود، پس به من رحم فرما.

توضیحات

انسان همیشه می‌کوشد که خود را خوب جلوه دهد؛ از این رو، هنگام ارتکاب امور ناشایست می‌کوشد آنها را پنهان سازد یا اگر عیب‌هایی دارد، آنها را از دیده دیگران مخفی کند. پس او در مورد آشکار شدن کاستیها و گناهانش حساسیت خاصی دارد و همین حساسیت می‌تواند عامل بازدارنده او از خطا و گناه باشد؛ زیرا اگر ایمان به آخرت داشته باشد و بداند که هر قدر بکوشد تا عیبها و گناهان خود را بپوشد، روزی برملا و آشکار خواهد شد و در عرصه قیامت در برابر دیدگان گواهان آن روز رسوا می‌شود، از انجام گناه و خطا سر باز می‌زند.

۱. **تَعْمَدَنِي**: از «غمد»: پوشانید، پنهان داشت، «تَعْمَدَهُ اللهُ بِرَحْمَةٍ»: خدا او را در رحمتش فروپوشاند؛ یعنی باران رحمت الاهی تمام وجود او را فرا گرفت.

۲. **حَضْرَةُ الْأَكْفَاءِ**: «حضره»: حضور، محضر؛

«أَكْفَاءِ»: جمع **كُفُوٌ**: شبیه، همانند، همسان و مساوی؛

۳. **مَوَاقِفُ الْأَشْهَادِ**: «مواقف»: جمع «موقف»: مکان و قوف و ایستادن؛

«أَشْهَادِ»: جمع شاهد، مانند صاحب و اصحاب. ابن فارس در مقاییس اللغة

می‌گوید: «شهد»: «أَصْلُهُ يَدُلُّ عَلَى حُضُورٍ وَعِلْمٍ وَإِعْلَامٍ»^۱

ولی با توجه به اینکه ماده «شهد» گاهی با حرف و گاهی بدون آن متعدی می‌شود، معنای آن تفاوت پیدا می‌کند:

۳-۱. اگر «شهد» بدون حرف متعدی شد، معنای آن: آگاهی یافتن، مشاهده کردن، حاضر بودن است. مانند آیه مبارکه: ﴿...وَأَلَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲ شاهد بودن خدا، به معنای عالم و آگاه بودن اوست؛ یا آیه ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ أَلُور...﴾^۳ که شهادت به

۱. «شهد» بر سه معنا به همراه هم دلالت می‌کند: حاضر بودن، آگاهی یافتن و اعلام کردن.

ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۲۱. ۲. حشر، ۱۱.

۳. فرقان، ۷۲.

معنای حاضر بودن می باشد؛

۲-۱. اگر با حرف «علی» متعدی شد، به معنای «گواهی دادن» است و «شاهد» یعنی گواه؛ از این رو، در اقرب الموارد می گوید: «شهد علی کذا: أخبر به خيراً قاطعاً»^۱ که حرف باخبر شدن و آگاهی نیست؛ بلکه علاوه بر آگاه ساختن، گواهی دادن را نیز می رساند؛ مانند آیه شریفه: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲ که معنای آن گواهی دادن اعضای انسان در روز قیامت است؛

۳-۳. اگر با حرف «با» متعدی شود، به معنای «سوگند خوردن» می باشد.

با توجه به معنای بالا، معنای دقیق «أشهد» در عبارت امام سجاده علیه السلام چیست؟ آیا شاهدان روز قیامت تنها آگاهان هستند یا آنکه علاوه بر آگاهی، گواهی نیز می دهند؟ با توجه به آیه شریفه که می فرماید: ﴿...وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ رَبِّيهِمْ...﴾^۳ «روزی که شاهدان می گویند اینها کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند»، چنین به دست می آید که شاهدان، «گواهان» هستند؛ زیرا این آیه گواهی می دهد که گروهی خاص دروغ می گویند.

۴. اکاتمه: از ریشه «کتَم» پنهان داشت؛

۵. احتشم منه: از او شرم می کنم.

یادآوری نعمتهای الهی

اللَّهُمَّ وَأَنْتَ حَذَرْتَنِي مَاءً مَهِينًا، مِنْ صُلْبٍ مُتَضَائِقِ الْعِظَامِ خَرَجَ الْمَسَالِكِ إِلَى رَجْمِ ضَيْقَةٍ، سَتَرْتَهَا بِالْحُجْبِ، نُصِرْتَنِي حَالًا عَنْ حَالٍ حَتَّى أَنْتَهَيْتَ بِي إِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ، وَأَثَبْتَ فِي الْجَوَارِحِ كَمَا نَعَتَ فِي كِتَابِكَ ﴿نُطْفَةٌ ثُمَّ عَلَقَةٌ ثُمَّ عِظَامًا ثُمَّ كَسَوَتْ الْعِظَامَ لَحْمًا، ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ﴾^۴ كَمَا سِتُّ. حَتَّى إِذَا أَخْتَجْتُ إِلَى رِزْقِكَ، وَلَمْ أَسْتَغْنِ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِكَ جَعَلْتَ لِي قُوْتًا مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَ

۲. نور، ۲۴.

۱. اقرب الموارد، ج ۱، ص ۶۱۷.

۴. اشاره است به آیه چهاردهم از سوره مؤمنون.

۳. هود، ۱۸.

شَرَابٍ أَجْرِيتهُ لِأَمَتِكَ الَّتِي أَسْكَنْتَنِي جَوْفَهَا، وَأَوْدَعْتَنِي قَرَارَ رَجِمِهَا، وَ لَوْ تَكَلَّنِي يَا رَبِّ فِي تِلْكَ
الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي، أَوْ تَضَطَّرَّنِي إِلَى قُوَّتِي، لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَرِلاً، وَ لَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي بَعِيدَةً،
فَعَدَّوْنِي بِفَضْلِكَ غِذَاءَ الْبَرِّ اللَّطِيفِ، تَفَعَّلُ ذَلِكَ بِي تَطَوُّلاً عَلَيَّ إِلَى غَايَتِي هَذِهِ لِأَعْدَمِ بَرَكَ، وَ
لَا يُبْطِئُ بِي حُسْنُ صَنِيْعِكَ، وَ لَا تَتَأَكَّدُ مَعَ ذَلِكَ ثِقَتِي فَأَتَفَرَّغَ لِمَا هُوَ أَخْطَى لِي عِنْدَكَ.

قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي فِي سُوءِ الظَّنِّ وَ ضَعْفِ اليَقِينِ، فَأَنَا أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي، وَ طَاعَةَ
نَفْسِي لَهُ، وَ اسْتَعْصَمَكَ مِنْ مَلِكِيهِ، وَ اتَضَرَّعُ إِلَيْكَ فِي صَرْفِ كَيْدِهِ عَنِّي، وَ أَسْأَلُكَ فِي أَنْ تُسَهِّلَ
إِلَيَّ رِزْقِي سَبِيلاً.

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى أَيَّدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ، وَ إِلَهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَ الْإِنْعَامِ، فَصَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ سَهِّلْ عَلَيَّ رِزْقِي، وَ أَنْ تُقْنَعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي، وَ أَنْ تُزْصِنَنِي بِحِصَّتِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي، وَ
أَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِي وَ عُمْرِي فِي سَبِيلِ طَاعَتِكَ، إِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

خدایا! مراد حالتی که آبی پست و ناچیز بودم، از مجراهای باریک میان استخوان
درهم فشرده پُشت پدر در تنگنای رحم فرود آوردی و در میان چند پرده نهان کردی
و از حالی به حالی گردانیدی تا صورت من کامل شد و اندامها را برای من ثابت و
پابرجا کردی؛ چنانکه در کتاب خود وصف فرمودی: «نخست نطفه، پس از آن خون
بسته شده و آنگاه پاره گوشتی، سپس استخوان آفریدی، پس از آن استخوانها را به
گوشت پوشانیدی، سپس مرا چنانکه خواستی، آفرینش دیگری دادی.»

تا وقتی که محتاج روزی تو شدم، از ریزش فضل تو بی نیاز نبودم؛ از زیادتی
خوراکی و آشامیدنی کنیزت (مادرم) که مراد در شکم او جای داده و به رحم او سپردی،
برای من خوراک مقرر داشتی. و اگر مرا در آن حال به توانایی خود وا گذاشته و به
نیرویم سپرده بودی، تاب و توان از من رفته و نیرو از من دور شده بود؛ ولی تو مرا از
فضل خود به مهربانی و لطف روزی دادی و تا این غایت از روی احسان و بخشش و
لطف پروردی. هیچ‌گاه از احسان تو محروم نبوده‌ام و در فضل تو نسبت به من کم و

کاستی روی نداد. با این حال هنوز اعتمادم به تو استوار نشده است تا به آرامش خاطر به کاری بپردازم که برای من نزد تو سودمندتر و بهره دهنده تر باشد.

شیطان عنان مرا گرفته و به سوی ضعف یقین و بدگمانی می کشاند. اکنون از بدصحتی او با من و اطاعت نفسم از او شکایت دارم و از چیره شدن او به تو پناه می برم و به تضرع و زاری از تو می خواهم نیرنگ او را از من دفع کنی و راه روزی را بر من آسان فرمایی.

تو را سپاس بر نعمتهای بزرگی که آغاز کردی و شکر احسان خود را به من الهام فرمودی. پس درود بر محمد و آل او فرست و روزی را بر من آسان فرما و مرا به قسمت خود قانع و خشنود کن و به بهره و نصیب خودم در آنچه روزی کرده ای خرسند ساز و هرچه از تن و عمر گذشته است در راه طاعت خود قرار ده که تو بهترین روزی دهندگانی.

توضیحات

در این فراز ابتدا به مراحل آفرینش و شکل گیری انسان (نطفه، جنین و...) اشاره شده است. هدف از بیان این مراحل، توجه دادن به نکات مهمی است:

۱. یادآوری نعمت و احسان ابتدایی خداوند به انسان؛ لطف احسانی که آب گنبدیده را به صورت انسانی موزون و زیبا، با اندیشه و احساس درآورده است؛
۲. شکرگزاری این نعمت و مراقبت از آفریده الهی؛ بدین گونه که خاکی را که خداوند قابلیت افلاکی شدن به او داده است، با کفران نعمت دوباره خاکی نکند؛
۳. آگاه ساختن انسان به این حقیقت که این لطف خدا در جانب جسم و صورت انسان، در جانب روح و سیرت او نیز وجود دارد تا شوق و امید در حرکت به سوی کمال نفس برایش پدید آید و بداند که خدایی که او را از پست ترین صورت مادی به عالی ترین صورت رسانیده، می تواند وی را از پست ترین حالات نفس به عالی ترین مقامات آن برساند.

آنگاه امام علیه السلام دو مرحله حیض (انحطاط) و اوج (کمال) انسان را بیان می‌کند: مرحله اول که مرحله ای است که انسان عنان خود را به دست شیطان سپرده و فرمانبردار او شده است، دچار حالاتی چون سوءظن به خدا و سستی در یقین شود؛ مرحله دوم که مرحله اوج و شکوفایی است، انسان از دست شیطان گریخته و مطیع حضرت حق شده است؛ از این رو، دارای اوصافی عالی چون شکر که ﴿...قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱ قناعت و رضا شده است.

۱. حدرتنی: فرود آوردی، نازل کردی، از «حدرت السّفینة»: فرود آوردن کشتی به جای پایین و شیب‌دار، فرود آوردن چیزی از بالا به پایین؛

۲. ماء مهیناً: سست و پوچ، بی ارزش؛

۳. حَرَجِ الْمَسَالِكِ: «حرج»: صفت مشابه از «حَرَج» است به معنای تنگی، تنگنایی.

۴. علقه: خون بسته شده و جامد را گویند و این اولین حالتی است که نطفه به آن

تبدیل می‌شود؛

۵. مُضَغَةً: پاره گوشت؛

۶. من فضل تمام: «فضل» اینجا به معنای «فُضْلَةٌ»: باقی مانده و مازاد از چیزی

می‌باشد و مراد خون حیض است که به غذای مخصوص برای فرزند در رحم تبدیل شده و مقداری هم در سینه‌ها تبدیل به شیر می‌شود تا زمانی که طفل از شکم مادر خارج می‌شود از آن استفاده کند؛

۷. أحمطی: بهره‌دهنده‌تر: صفت تفضیل از ماده «حظ» به معنای «بهره» است؛

۸. ملکته: تسلط و توانایی او که نتیجه این سلطه، به بندگی درآوردن من است. ابن

فارس در مقایس اللغة می‌نویسد: ملك: اصل صحيح يدلّ على قوة في الشيء و صحّة؛^۲

۹. الجسام: جمع جسیم: بزرگ؛

۱۰. **ماذهب من جسمی و عمری فی سبیل طاعتک:** در این عبارت دو معنا احتمال می‌رود.

۱. گناہانی که گذشته انجام داده‌ام، به حسنات تبدیل کنی تا مصداق آیه شریفه:
(... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...) ^۱ شوم.

۲. فعل ماضی به معنای مستقبل است علت عدول از فعل مستقبل به ماضی، وقوع حتمی آن می‌باشد؛ یعنی آنچه از جسم و عمر من باقی مانده است، در راه اطاعت خود قرار ده.

پناه بردن به خدا از آتش جهنم

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلَطَتْ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَتَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ، وَ مِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ، وَ هَيْئُهَا أَلِيمٌ، وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ، وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا وَ تَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مَنْ اسْتَعَطَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلَّمَ إِلَيْهَا، تَلْقَى سُكَّانَهَا بِأَخْرَمَا لَدَيْهَا، مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ.

وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِقَابِهَا الْفَاغِرَةِ أَقْوَاهَا، وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَنْبِيَائِهَا، وَ شَرَابِهَا يَقَطَعُ أَمْعَاءَ وَ أَفِيدَةَ سُكَّانِهَا، وَ يَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ، وَ اسْتَهْدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا، وَ أَخَّرَ عَنْهَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْزِنِي مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ، وَ أَقْلِنِي عَثْرَاتِي بِحُسْنِ إِقَالَتِكَ، وَ لَا تَخْذُلْنِي يَا خَيْرَ الْمُجِيرِينَ، إِنَّكَ تَقِي الْكَرِيهَةَ وَ تُغْطِي الْحَسَنَةَ، وَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

خدایا! به تو پناه می‌برم از آتشی که گناهگاران را به آن عذاب می‌کنی و هر که از راه رضای تو منحرف شود، بدان بیم و انزار می‌دهی و آتشی که روشنی آن، تاریکی؛ آسان (اندک) آن، دردناک (بسیار) و دور آن، سخت نزدیک است. آتشی که هر قسمت

۱. «خداوند سیئات آنها را به حسنات تبدیل می‌کند»، فرقان، ۷۰.

آن قسمت دیگر را می‌بلعد و فرو می‌برد؛ پاره‌ای از آن بر پاره دیگر حمله می‌برد. آتشی که استخوانها را می‌پوساند و ساکنانش را از آب جوشان می‌نوشاند. آتشی که به تضرع و زاری کسی گوش فرامی‌دهد و به کسی که از آن مهربانی طلبد رحم نمی‌کند. کسی نمی‌تواند به فروتنی و تسلیم، از شکنجه و عذاب بکاهد و ساکنانش را به عذابی دردناک و کیفری سخت ناگوار و هر چه سوزان‌تر که در حدّ توان او باشد، پاداش می‌دهد.

و پناه می‌برم به تو از کزدمهای آنکه دهان گشوده‌اند و مارهای نیش برآورده و نوشیدنی آنکه دلها و روده‌های ساکنان را پاره پاره می‌کند و قلب آنها را از جای برمی‌کند و از تو می‌خواهم که مرا راه‌نمایی به آنچه مرا از آتش دور ساخته و بازم گرداند. خدایا! بر محمد و آل او درود فرست و مرا به بسیاری رحمت خود از آتش پناه ده و به نیکویی گذشت خویش از لغزشهایم درگذر و مرا خوار و ذلیل مگردان؛ ای بهترین پناه‌دهندگان.

خداوندا! تو بندگان را از هر ناپسندی حفظ می‌کنی و نیکی می‌بخشی و هر چه بخواهی به جای می‌آوری و بر همه چیز توانایی.

توضیحات

انسان در حرکت به سوی دو بی‌نهایت است: بی‌نهایت نعمت و بی‌نهایت بلا، و جهنم چهره قیامتی بی‌نهایت بلا است. جهنم منتهای دعوت شیطان است در دعای ۱۶ چنین می‌خوانیم: «أنا حينئذٍ موقن بأنّ منتهی دعوتك الى الجنّة، و منتهی دعوته (الشیطان) الى التّار».^۱ جهنم جایگاه گناهکاران و کسانی است که از رضایت حق روی گردانده‌اند؛ از این رو، عذاب جهنم عذابی نیست که نشانه ظلم خدا - العیاذ بالله - به انسان باشد؛

۱. «من در این هنگام یقین دارم که منتهای دعوت تو به سوی بهشت است و منتهای دعوت او (شیطان) به سوی آتش»؛ دعای ۱۶، فقره ۲۴.

بلکه نشانه ظلم خود انسان به خودش است؛ لذا در دعای ۱۶ چنین آمده است: «فان تعذّبتنی غیر ظالم لی»^۱.

امام علیه السلام در این فراز اوصاف آتش جهنم را بیان کرد، و از آن به رحمت خدا پناه برده است.

۱. تغلّطت: سخت گرفتی از «غلظ الشيء»: سخت شد آن چیز، خلاف نرمی و ملایمت؛
۲. صدف: خارج شد، اعراض کرد؛
۳. هینها: «هین»: آسان و سبک، خوار و کوچک؛
۴. یصول: حمله می‌کند، چیره می‌شود، از «صولة» به معنای حمله کردن یا «صولة السلطان» به معنای قدرت و غلبه سلطان گرفته شده است؛
۵. نذر العظام رمیماً: «نذر»: وا می‌گذارد، ترک می‌کند، از ریشه «وذر یذر وذراً» است. این واژه با این معنا، تنها به صورت مضارع و امر استعمال می‌شود و در قالب ماضی و مصدر و اسم فاعل به کار برده نمی‌شود؛ از این رو، «وذر» نمی‌گویند و به جای آن «ترک» استعمال می‌شود؛^۲
- «رمیم»: پوسیده؛
۶. حمیماً: آب داغ، به آیه ﴿...لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ...﴾^۳ اشاره دارد؛
۷. الویال: بدی عاقبت؛
۸. الفاغرة: «الفاتحة»: گشاینده، بازکننده، در اینجا دهانهای باز و گشوده؛
۹. حیاتها الصّالقه بأنیابها: «حیات»: جمع حیة: مار، افعی؛
«الصّالقة»: زننده، گزنده. «أنیاب»: دندانهای نیش؛
۱۰. أمعاء: جمع «معا»: روده؛
۱۱. ینزع: از «نزع الشيء من مكانه نزعاً»: از جای برکند آن را

۱. «اگر مرا عذاب کنی، به من ظلم روانداستی»: دعای ۱۶، فقره ۳۱.

۲. أقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۴۴۰.
۳. انعام، ۷۰.

۱۲. اقلنی عثراتی: «اقالة»: فسخ کردن و به هم زدن معامله را گویند. اینجا مجاز است به معنای درگذشتن از گناهان و لغزشها. گذشت با فسخ نیز رابطه دارد؛ زیرا در فسخ معامله، سخن از صرف نظر کردن و گذشت است.

درود بی پایان بر رسول خدا ﷺ و خاندانش

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِذَا ذُكِرَ الْأَبْرَارُ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَا اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، صَلَاةً لَا يَنْقُطِعُ مَدَدُهَا، وَلَا يَخْضِي عَدْدُهَا، صَلَاةً تَسْخَنُ الْهَوَاءَ، وَتَمَلُّ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ.
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْضَى، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ الرِّضَا، صَلَاةً لَا حَدَّ لَهَا وَلَا مُنْتَهَى، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

خدایا! بر محمد و آل او درود فرست؛ هرگاه نیکان یاد شوند و بر محمد و آل او درود فرست تا روز و شب درگردشند؛ درودی که دنباله آن قطع نشود (همیشه باشد) و تعداد آن به شمار نیاید؛ درودی که فضا را پُر کند و زمین و آسمان را فراگیرد.
درود خدا بر او باد تا آنجا که خشنود شود و درود خدا بر او و آل او باد پس از خشنود شدن، درودی که پایان و کرانه‌ای برای آن نباشد؛ ای بخشنده‌ترین بخشنندگان!

توضیحات

صلوات بخشی از فرهنگ دینی ما است؛ زیرا در قرآن آمده است که خداوند و فرشتگان بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستند و به مؤمنان نیز امر شده است تا بر او صلوات بفرستند.^۱

طبرسی در تفسیر مجمع البیان حدیثی را از کعب بن عجره ذیل آیه صلوات نقل می‌کند که وی گفت: وقتی این آیه نازل شد، به رسول الله ﷺ عرض کردیم: می‌دانیم چگونه بر تو سلام کنیم؛ ولی نمی‌دانیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ
حمید مجید، و باریک علی محمد و آل محمد کما باریک علی ابراهیم و آل ابراهیم
إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۱

حقیقت این صلوات و آثار آن چیست؟ در سوره احزاب آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي
عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾^۲ از این آیه
شریفه چنین استفاده می‌شود که صلوات خدا بر کسی، سبب خروج او از تاریکی به
نور می‌شود. در واقع، نوعی لطف است که سبب ترقی درجه او می‌شود؛ ولی برای ما
ساکنان عالم تاریکی، صلوات سبب خروج از ظلمت به نور است و برای
رسول خدا ﷺ و خاندان پاکش که ساکنان عامل نورند، سبب ترقی درجات در همان
مراتب نوری؛ زیرا نور مراتب بی‌نهایتی دارد که مرتبه بالاتر، شدیدتر از مرتبه
پایین‌تر است ﴿...نُورٌ عَلَى نُورٍ...﴾^۳

در دعاهای صحیفه نیز، به آثار صلوات برای رسول خدا ﷺ و نیز برای ماکه بر او
درود می‌فرستیم و همچنین علت و نوع صلوات، مطالب جالبی بیان شده است که به
نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱. صلوات خدا بر پیامبر ﷺ و خاندان او، سبب عالی‌ترین فیوضات و وصول به
عالی‌ترین درجات برای آنان است:

و صلِّ اللَّهُمَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوةً تَبْلُغُهُ بِهَا أَفْضَلَ مَا يَأْمَلُ مِنْ خَيْرَتِكَ وَفَضْلِكَ وَ
كِرَامَتِكَ؛ خدایا! بر محمد و آل او درود فرست؛ درودی که آنان را به برترین
چیزی که از خیر و فضل و کرامت تو امید دارند، برساند؛^۴
رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تَرْضِيهِ وَتَزِيدُ عَلِيَّ رِضَاهُ؛ پروردگارا! بر محمد

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۹.

۲. احزاب، ۴۳: «او آن کسی است که بر شما صلوات می‌فرستد و فرشتگان او نیز، تا شما را از
تاریکیها به سوی نور خارج کند و او به مؤمنان رحیم است.»

۴. دعای ۳۵.

۳. نور، ۳۵.

و آل او درود فرست؛ درودی که او را خشنود سازد و بر خشنودی او بیفزاید؛^۱
رَبِّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةَ تَجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نَحْلِكَ وَ كِرَامَتِكَ وَ تَكْمِلُ لَهُمْ
الْأَشْيَاءَ مِنْ عَطَايَاكَ وَ نَوَافِلِكَ، وَ تَوْفَّرَ عَلَيْهِمُ الْحِطُّ مِنْ عَوَائِدِكَ وَ فَوَائِدِكَ؛
پروردگارا! بر محمد و آل او درود فرست؛ درودی که به وسیله آن بخشش و
گرامی داشتنت را برای ایشان فراوان کنی و همه چیز را از بخشایشت برای آنان
کامل فرمایی و نصیب و بهره‌ای از عطاها و احسانهایت را بر آنان بسیار کنی.^۲

۲. صلوات بر پیامبر ﷺ نشانه قدردانی ما از زحمات آنان در مسیر هدایت ما و سایر
انسانها است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ كَمَا هَدَيْتَنَاهُ، وَ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَاهُ...؛
خدایا بر محمد و آل او درود فرست؛ همان‌گونه که ما را به وسیله او
هدایت فرمودی و بر محمد و آل او درود فرست؛ همان‌گونه که ما را به
وسیله او نجات دادی...^۳

۳. صلواتی که بر رسول ﷺ و خاندانش فرستاده می‌شود، شریف‌ترین صلواتها است
از جهت مرتبه و نیز نهایی برای آن نیست دعاهاى ذیل به این مطلب اشاره دارند:
۵۸/۴۷، ۱۳۳-۳/۴۸-۲۴/۱۳-۱۸/۲۷؛

۴. فرستادن صلوات برای مادر دنیا و آخرت آثاری دارد؛ از جمله:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ... صَلَاةَ تَبْلُغُنَا بِرَكَّتِهَا، وَ يَنَالُنَا نَفْعَهَا، وَ يَسْتَجَابُ لَهَا
دَعَاؤُنَا؛ خدایا! بر محمد پیامبر ما و خاندانش درود فرست... درودی که برکت
آن به ما برسد و نفع آن عاید ما شود و دعای ما به سبب آن به اجابت برسد؛^۴
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ... صَلَاةَ تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَوْمَ الْفَاقَةِ إِلَيْكَ؛
خدایا! بر محمد و آل او درود فرست... درودی که در روز قیامت و روز
نیازمندی به تو، شفیع ما گردد.^۵

پس بر محمد و آل او صلوات.

۱. دعای ۴۷، فقره ۵۲. ۲. دعای ۴۷، فقره ۵۷. ۳. دعای ۳۱، فقره ۳۰.
۴. دعای ۴۵، فقره ۵۶. ۵. دعای ۳۱، فقره ۳۰.

۱. **تشحن الهواء:** «تملاً»: پر کند، و پر شدن هوا و یا زمین و آسمان، کنایه از کثرت عدد آن است؛

۲. **حتى یرضی:** ضمیر غایب به پیامبر ﷺ برمی گردد و مفاد این عبارت در دعای ۴۷، فقره ۵۲ نیز وجود دارد که در بالا بیان شد. این مطلب به آیه مبارکه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^۱ اشاره دارد. گفته اند این آیه امیدوارکننده ترین آیه برای ما انسانهاست؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ راضی نمی شود که احدی از امت او به جهنم رود.^۲

۶

محتواشناسی ۲

دعای جهل و دوم؛ دعای هنگام ختم قرآن

ویژگیهای کلی قرآن

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنِي عَلَى خَتْمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا، وَجَعَلْتَهُ مُهَيِّمًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَفَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ وَفُوقَانًا فَرَّقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَحَرَامِكَ، وَقُرْآنًا أَعَزَّبْتَ بِهِ عَنِ شَرَائِعِ أَخْكَامِكَ، وَكِتَابًا فَضَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلًا، وَجَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلْمِ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ، وَشِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصَدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ، وَمِيزَانَ قَسَطٍ لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ، وَنُورَ هُدًى لَا يَطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ، وَعَلَّمَ نَجَاةً لَا يَضِلُّ مِنْ أُمَّ قَصَدَ سُنَّتِهِ، وَلَا تَنَالُ أَيْدِي الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُزَّةِ عِضْمَتِهِ.

بار خدایا! یاریم کردی تا تلاوت کتابت رابه پایان رساندم؛ همان کتابی که روشنایی و نور، نازلش کردی و بر هر کتابی که فرو فرستاده‌ای، گواه گرفتی و بر هر کلام و سخنی که بر خلق خواندی، برتری دادی؛ فرقانی که بدان حلال را از حرام جدا کردی، و قرآنی که شرایع و احکام خود را در آن آشکار ساختی؛ کتابی است برای بندگان شکافته و روشن و وحیی است که بر پیامبرت محمد ﷺ فرو فرستادی؛ نوری است که برافروختی تا ما به پیروی آن در تاریکیهای گمراهی و نادانی راه را بیابیم و درمان آن کسی است که از روی فهم و باور به آن گوش فرا دهد، و ترازوی دقیق و درستی

است که زبانه آن از حق و درستی بر نمی‌گردد؛ نور هدایتی است که درخشش آن در نظر بینندگان خاموش نمی‌شود. پرچم نجاتی است که هر کس آهنگ راه مستقیم آن کند، گمراه نمی‌شود و هر که چنگ در ریسمان عصمت او زند، دست هلاکت بر او چیره نشود.

توضیحات

در صحیفه سجاده بیشترین مطلب راجع به قرآن، در همین دعا آمده است. در دعاهای ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸ و ۵۲ هم درباره قرآن از زوایای مختلف مطالبی بیان شده است. از مجموعه مطالب چنین به دست می‌آید که امام سجاده علیه السلام ابتدا به خطری که قرآن و معارف آن را تهدید می‌کنند، اشاره کرده که همان عمل نکردن به قرآن و کنار گذاشتن کتاب خدا و تلاش برای محو معارف و حقایق قرآن است. در دعای روز عرفه می‌فرماید:

ولا تجعلني للظالمين ظهيراً و لالهم على محو كتابك يداً و نصيراً؛^۱ مرا پشتیبان ستمگران و بر نابود کردن کتاب خود، یار و کمک آنان قرار مده.

و در دعای روز عید قربان عرضه می‌دارد:

و خلفاؤك مغلوبين مقهورين مُبْتَرِّين، يَرون حُكْمك مبدلاً و كتابك منبوذاً؛
جانشینان تو مورد قهر و غلبه قرار گرفتند و حقیقتشان از دست رفت، حکم تو را
تبدیل شده و کتاب تو را دور افتاده دیدند.^۲

از طرفی - چه در این دعا و چه در دیگر دعاها - ویژگیهای اساسی قرآن را روشن می‌سازد؛ اینکه کتاب خدا برنامه حرکت انسان به سوی خداست؛ قرآن هیچ‌گاه از معلم و مبین قرآن جدا نیست و تنها به تلاوت قرآن نباید پرداخت؛ بلکه تلاوت قرآن باید همراه عمل به قرآن و فهم آیات خدا باشد؛ از این رو، امام سجاده علیه السلام اسلوب صحیفه را اسلوبی «دعایی - تعلیمی» قرار می‌دهد. و در ضمن دعا، حقایق و معارف مهمی را نیز آموزش می‌دهد.

۱. دعای ۴۷، فقره ۱۳۲۰. ۲. دعای ۴۸، فقره ۹.

۱. الذی انزلته نوراً: اشاره است به آیه شریفه: ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾؛^۱ «به سوی

شما نوری آشکار فرستادیم». خاصیت نور این است که هم روشن است و هم روشنی بخش؛ یعنی نوری است که راه انسان را به سوی رسیدن به سعادت و کمال (قرب الاهی) روشن می‌کند؛

۲. مهیمناً: اشاره است به آیه شریفه: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ...﴾؛^۲ «ما بر تو کتاب را به حق و راستی فرستادیم که کتابهایی که در برابر آن است، تصدیق کرده و بر آنها گواه است».

واژه «مهیمن» هم اسمی از اسمای الاهی است که در قرآن آمده و هم وصفی است

که برای قرآن ذکر شده. در تفسیر «مهیمن» به معنای وصف قرآن، و جوهی ذکر شده است: (۱) شاهد و گواه؛ (۲) مؤتمن؛ (۳) رقیب و حافظ.

اهل لغت گفته‌اند: «مهیمن» در اصل «مؤیمن» از ریشه «أمن» بوده است و همزه آن

به «هـ» تبدیل شده است؛ ولی برخی گفته‌اند: ریشه آن «هیمن» است از «هیمن

الطائر»: «اذا رفر ف علی فراخه»: آنگاه که برای جوجه‌اش بال گستراند - و این کنایه از

مراقبت و محافظت از جوجه است.^۳

۳. أعریت: «کشف و أظهرت»: آشکار ساختی و اظهار کردی؛

۴. شفاء لمن أنصت بفهم التصديق إلى إسماعه: «إنصات»: خاموش بودن و در اینجا

به معنای ساکت شدن و خاموش بودن برای شنیدن است؛

«فهم التصديق»: فهمیدن گاهی همراه تصدیق و باور داشتن و گاهی همراه تکذیب

و انکار است؛ زیرا بسیار کسانی هستند که حقیقت را می‌دانند و می‌فهمند؛ ولی آن را

تصدیق نکرده و انکارش می‌کنند. در آیه شریفه می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ

۱. نساء، ۱۷۴. ۲. مائده، ۴۸.

۳. ر.ک: میرداماد، شرح الصحيفة الكاملة، ص ۳۳۳، ۳۳۴؛ فخر رازی، شرح اسماء الله الحسنى،

ص ۱۹۲، ۱۹۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۰۲.

يُنَكِّرُ وَنَهَا^۱؛ «نعمت خدا را می شناسند، سپس انکارش می کنند». اینجا فهمی مطلوب است که همراه باور و تصدیق باشد.

قرآن شفا و درمان است؛ ولی برای چه کسی؟ و از چه نوع بیماری و دردی؟ دارو برای کسی مفید است که پی به نوع بیماری یا اصل بیماری خود برده و خواستار بهبودی آن است؛ انسانی را شفا بخش است که جویای سلامت روح خود و در پی درمان نفس اماره خویش باشد و به قرآن با دید درمانگر بنگرد و به آیات آن از دل و جان گوش سپارد و این پاسخ سؤال اول است که از همین عبارت دعا به دست می آید. اما قرآن درمان کننده چه نوع بیماری است؟ پاسخ این پرسش در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه آمده است.

فإن فيه شفاءً من أكبر الداء وهو الكفر والتفاق، والقي والضلال^۲؛ قرآن درمان کننده بیماریهای مهلکی چون کفر و نفاق و انحرافات فکری (غی) و گمراهیهای عملی (ضلال) است؛

۵. لا يحيف عن الحق لسانه: «لا يحيف»: «لا يميل»: منحرف و روی گردان نمی شود از راستی و حق؛

«لسانه»: در اینجا به معنای «زبان ترازو» است؛

۶. من أم قصد سته: «أم»: قصد کرد، آهنگ چیزی نمود؛

«قصد»: میانه روی، استقامت، عدم انحراف. «سنت»: طریقه و راه روشن.

حاصل معنا: هر کس که آهنگ راه مستقیم و بدون انحراف قرآن را کند.

تلاوت همراه رعایت

اللَّهُمَّ فَإِذَا أَقَدْتَنَا الْمَعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ، وَ سَهَّلْتَ جَوَابِي أَلْسِنَتِنَا بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ، فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَزْعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ، وَ يَدِينُ لَكَ بِإِعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ، وَ يَقْرَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ وَ مَوْضِحَاتِ

بِیِّنَاتِهِ؛ بار خدایا! اکنون که توفیق تلاوت قرآن را به ما مرحمت فرمودی و سختی زبانهای ما را به نیکویی و روانی عبارت آن نرم و آسان کردی، پس ما را از آن گروه قرار ده که رعایت آن را چنان که شایسته است، کردند و فرمانبردار تو شدند؛ آیات محکم قرآن را از روی اعتقاد گردن نهادند؛ هم به متشابه آن و هم به ادله روشن آن ایمان آوردند.

توضیحات

تلاوت قرآن هدف اصلی نیست؛ بلکه تلاوت باید سبب زیاد شدن ایمان، فهم و عمل گردد و حفظ حروف با حفظ حدود همراه شود. در این فراز از دعا، حضرت تلاوت را با سه چیز ملازم می‌داند: (۱) رعایت و تعهد نسبت به قرآن؛ (۲) تسلیم در برابر آیات محکم، فهم و عمل به آنها؛ (۳) اقرار به آیات متشابه و دست نزدن به تأویلات ناروا.

در دعای ۴۷ صحیفه امام علیه السلام نکته جالبی را در زمینه تلاوت بیان می‌کند:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ رَهْبَتِي عَنْهُ تِلَاوَةَ كِتَابِكَ؛^۱ خدایا! هنگام تلاوت کتابت، حالت رهبت و خوف به من عطا فرما.

۱. أَقْدَتْنَا الْمَعُونَةَ: «إِفَادَةٌ»: بخشش، فایده رساندن؛

«المعونة»: یاری کردن؛

۲. جَوَاسِي أَلْسِنَتَا: «جواسی» جمع «جاسی» از ریشه «جسأ یجسأ جُسوءاً»: سخت،

خشن و خشک شد. اضافه آن به «السنه» از باب اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی زبانهای سخت و خشک ما را؛

۳. یرعاه حقّ رعایته: رعایت قرآن، یعنی حفظ، احترام و پای بندی و تعهد در برابر

آن. در زمان امام علیه السلام - همان طور که قبلاً بیان شد و در دعای ۴۷ آمده است - حافظ و قاری قرآن زیاد بوده است؛ ولی پایبند به قرآن کم یافت می‌شد؛ یعنی قرآن در صحنه زندگی حضور نداشته و عملاً کتاب خدا را کنار گذاشته بودند؛ از این رو، امام علیه السلام تلاوت همراه رعایت را از خداوند طلب می‌کند.

- رعایت قرآن، مصداقهای گوناگونی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
۱. تلاوت زیاد: زیرا تلاوت زیاد قرآن، اثر خود را خواه ناخواه در جان انسان می‌گذارد و او را به بیداری و آگاهی می‌رساند. در روایت است که سه چیز به خدا شکایت می‌کند: الف) مسجدی که در آن نماز گذاشته نمی‌شوند؛ ب) عالمی که در میان نادانان است؛ ج) قرآنی که غبار روی آن نشسته و قرائت نمی‌شود.^۱
 ۲. انس با قرآن: امام سجاده علیه السلام می‌فرماید:
لومات ما بین المشرق و المغرب لما أستوحشت بعد أن يكون القرآن معي؛^۲ اگر همه بمیرند، وحشتی مرا فرامی‌گیرد مادامی که قرآن با من هست؛
 ۳. تعلیم و تعلم قرآن؛
 ۴. تدبّر در معانی قرآن؛
 ۵. عمل به قرآن و پیروی از احکام آن.
- این پنج مصداق، لابلائی دعاهاى امام علیه السلام به صورت پراکنده بیان شده است؛
۴. یدین لك: «ینقاد لك»: منقاد و فرمانبردار برای تو شود؛
 ۵. لمحکم آیاته: «محکم»: استوار و آشکار. مراد از آن، آیاتی است که در آن وجوه گوناگون راه ندارد و معنای آن روشن است؛
 ۶. بمتشابهه: «متشابه»، آیه‌ای است که احتمالات متعددی به معنای آن راه داشته و باید با تفکر، معنای صحیح و مراد از آن را به دست آورد.

قرآن و حاملان آن

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا، وَالْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا، وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا، وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ، وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمَلَهُ.
اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا حَمَلَةً، وَعَزَّفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرَفَهُ وَفَضَلَهُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۳؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۰۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۲.

بِهِ، وَ عَلَى آلِهِ الْخُزَانِ لَهُ، وَ أَجْعَلْنَا مِمَّنْ يَغْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا الشُّكُّ فِي تَصْدِيقِهِ، وَ لَا يَخْتَلِجَنَا الرَّيْبُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَجْعَلْنَا مِمَّنْ يَغْتَصِمُ بِخَلِيلِهِ، وَ يَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِزْرِ مَغْفِلِهِ وَ يَسْكُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ، وَ يَهْتَدِي بِضَوْءِ صَبَاحِهِ، وَ يَقْتَدِي بِسَبْتِجِ إِسْفَارِهِ وَ يَسْتَضِيحُ بِمِضْبَاحِهِ، وَ لَا يَلْتَمِسُ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ.

بار خدایا! آن را بر پیامبرت محمد ﷺ به طور اجمال فرو فرستادی و دانش شگفتیهای آن را به طور کامل به او الهام فرمودی و تفسیر آن را به ما میراث دادی و ما را بر کسی که علم قرآن را ندارد، برتری بخشیدی و نیرومندان ساختی تا رتبه ما را از کسی که تاب تحمل این علم ندارد، والاتر گردانی.

خدایا! همچنان که دل ما را برای نگهداری قرآن شایسته دیدی و به رحمت خود، شرافت و برتری آن را به ما شناساندی، پس بر محمد که مردم را بدان پند داد و بر خاندان او که خزانه داران علم اویند، درود فرست و ما را از زمره آن گروه قرار ده که قرآن را از جانب تو می دانند تا در تصدیقش دچار تردید نشده و از راه راست آن منحرف نشویم.

خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که چنگ در ریسمان قرآن زنند و از متشابهاات به سنگر محکم آن پناه برند و در سایه سار آن بیاسایند و به سپیده روشنش اقتدا کرده و از پر تو نورش روشنی گیرند و هدایت را از غیر او نجویند.

توضیحات

قرآن کریم که کتاب هدایت است، هیچ گاه از حاملان و عالمان به آن جدا نیست؛ یعنی کتاب هدایت همراه هادی است که عالم و حامل آن می باشد، همان طور که کتاب طبابت، نیاز مند به طبیب است و بدون آن قابل فهم و استفاده نخواهد بود. این مطلب، حقیقتی است که آیات قرآن و روایات بر آن گواه است. در آیه ۴۴ سوره نحل چنین آمده است: ﴿... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛ «ما ذکر (قرآن) را به سوی

تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را به سوی آنها نازل شده است روشن کنی» و نیز آیاتی که هدف بعثت را در سه چیز بیان می‌کند که یکی از آنها آموزش کتاب و حکمت است؛^۱ پس معلوم می‌شود که معارف و حقایق قرآن، باید آموزش داده شود و روش شود و این وظیفه مهم، به عهده عالم به حقایق آن است.

سوال این است که معلّم و روشن‌کننده آن، چه کسی می‌تواند باشد؟ باز به تصریح قرآن اولین معلم قرآن، شخص رسول الله ﷺ است و پس از وی، اهل بیت او خواهند بود؛ زیرا علاوه بر دلالت حدیث ثقلین، آیات قرآن نیز این مطلب را بیان می‌کند.

در سوره واقعه چنین آمده است: ﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾. دستیابی به کتاب مکنون، تنها برای «مطهّرون» است. در اینجا نه تعبیر به «مطهّرون» شده است که مراد طهارت ظاهری (وضو و غسل) باشد و نه «طاهرون» که پاکان باشند؛ بلکه تعبیر به «مُطَهَّرُونَ» به صیغه مفعول شده است؛ یعنی کسانی که پاک شدند. «مطهّرون» در فرهنگ قرآن، تنها یک گروه، یعنی اهل بیت پیامبر ﷺ هستند؛ زیرا در آیه تطهیر چنین آمده است: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳ پس اهل بیت رسول خدا ﷺ همان مطهّرون هستند که دستیابی به حقایق قرآنی دارند.

و نیز آیه شریفه ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...﴾^۴ «بلکه آن آیات روشنی است در سینه کسانی که علم به آنها داده شده است» اشاره دارد که حقیقت قرآن در سینه «أوتوا العلم» است. اگر در فرهنگ قرآن دقت شود، بین «عالمان» و «أوتوا العلم» تفاوت است. «أوتوا العلم» کسانی هستند که خدا به آنها علم داده است و مفاد تمام این آیات در فقرات این بخش از دعا است که حضرت ﷺ عرضه می‌دارد: علم عجایب قرآنی را به رسول ﷺ الهام کردی و علم آن را به ما نیز به ارث دادی.

۳. احزاب، ۳۳.

۲. واقعه، ۷۷-۷۹.

۱. جمعه، ۲.

۴. عنکبوت، ۴۹.

۱. انزلته... مجملاً، و الهمة علم عجائبه مکملاً: قرآن بر پیامبر ﷺ به همین صورتی که اکنون موجود است - بدون شرح و تفصیل - نازل شد و علم به حقایق آن و تفصیل مطالب آن به طور کامل به قلب مبارکش الهام گردید. همان طور که در آیه دوم سوره جمعه بیان شده، یک شأن پیامبر ﷺ تلاوت کتاب بر مردم است؛ یعنی همان که بر او نازل شده، به آنان ابلاغ کند. شأن دیگر، آموزش و روشن کردن همین نازل شده است که نیازمند داشتن علم به تفصیل و حقایق آیات قرآن است.

میرداماد در شرح این فقره از دعای گوید: نازل کردی بر او ﷺ - به طور اجمال - از جهت نبوت و الهام کردی دانش عجایب آن را - به طور تفصیل - از جهت ولایت. همانا مرتبه نبوت، رساندن و ابلاغ آن چیزی است که نازل شده (تبلیغ التنزیل) که همراه اندماج و مستور بودن حقایق است (ادماج الحقایق)، ولی مرتبه ولایت، فهم تأویل و کشف اسرار است؛ از این رو، ولایت پیامبر ﷺ برتر از مرتبه نبوت اوست.^۱

۲. ورثتنا علمه مفسراً: علم به حقایق تمام قرآن که به رسول خدا ﷺ الهام شده، به ارث به اهل بیت ﷺ او نیز داده شده است. حضرت سجاد علیه السلام در دعای ۴۷ صحیفه نیز در این زمینه بیان می‌دارد:

صَلَّ عَلَى أَطْنَابِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ، وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ، وَ حَفِظْتَ دِينَكَ وَ خَلْفَاتِكَ فِي أَرْضِكَ؛ بر پاکان اهل بیت او (رسول خدا) درود فرست کسانی که برای امر خودت برگزیدی، و خزانه‌های دانش خودت و حافظان دینت و جانشینان در زمین قرارشان داری.^۲

سید بن طاووس در کتاب دعای خود اقبال در ضمن دعاها ماه رمضان این دعا را نقل کرده و پیش از ذکر دعا به نکته‌ای اشاره کرده است که بیان آن مناسب است. وی می‌گوید: در این فصل عباراتی است که مخصوص و ویژه پیامبر و ائمه ﷺ است و اگر غیر اینها بخواهد این عبارات را تلاوت کند، آنها را مناسب حال خود ایراد کند و آن عبارات از «ورثتنا علمه» تا «فصل علی محمد...» می‌باشد.^۳

۲. دعای ۴۷، فقره ۵۶.

۱. محمد باقر میرداماد، شرح الصحیفة، ص ۳۳۶.

۳. سید بن طاووس، اقبال الأعمال، ص ۲۶۷.

یعنی بجای «ورثتنا علمه» بگویند: «ورثت اوصیائه علمه مفسراً».

مرحوم سید نعمت الله جزایری در شرح خود این رأی را به مرحوم علامه مجلسی نیز نسبت می‌دهد؛ ولی خود با این رأی موافق نیست؛ زیرا معتقد است که در نقل الفاظ و عمل به آنها تا آنجا که ممکن است، محافظت کامل باید کرد.^۱ ظاهراً نظر ایشان این است که این گونه عبارتها به قصد انشا خوانده نشود؛ بلکه به قصد حکایت از قول معصوم علیه السلام قرائت شود؛

۳. حملته: در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: حملة القرآن عرفاء اهل الجنة؛^۲ حاملان قرآن، عارفان اهل بهشت هستند.

در این فقره از دعا مراد از حمل قرآن، حمل معانی و علوم آن است؛ زیرا امام علیه السلام به دل اشاره دارد؛ یعنی دل ما را حامل قرآن قرار دادی؛

۴. لا یختلجنا الزیغ: «لا یختلجنا»: «لا یتزعنا»: نکشاند، خارج نسازد منحرف نکند؛ «الزیغ»: شک، مایل شدن از حق؛

۵. یتعصم بحبله: «حبل»: ریسمان، به معنای عهد و ذمه و امان نیز آمده است. در روایات «حبل» بر سه چیز اطلاق شده است: (۱) قرآن (۲) امام علیه السلام (۳) دین^۳ که هر سه اینها ملازم یکدیگر هستند.

علت نامیدن قرآن به «حبل» این است که ریسمان وسیله‌ای است که چیزی را از پایین به بالا می‌کشاند؛ قرآن ریسمانی است که انسانهای زندانی شده در چاه تاریک گمراهی را به عالم نور بالا می‌کشاند؛ به شرط آنکه به این ریسمان چنگ بزنند.

۶. یاوی من المتشابهات إلى حرز معقله: «الحرز»: مکان محکم و امن؛ «المعقل»: پناهگاه و دژ؛

۱. نعمت الله جزایری، نورالأنوار فی شرح الصحیفه، ص ۱۷۱. ۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۶. ۳. نورالأنوار فی شرح الصحیفه، ص ۱۷۱.

اضافه «حرز» به «معقل» یا اضافه بیانیه است؛ یعنی حرزی که عبارت باشد از معقل و یا اضافه لامیه است؛ یعنی حرزی که برای معقل قرار داده شده است.

در هر یک از دو کلمه «متشابهات» و «حرز» دو احتمال وجود دارد:

۱. اگر مراد از «متشابهات» آیات متشابه باشد، منظور از «حرز» آیات محکمه است،

و پناه بردن به معنای رجوع می باشد؛ زیرا در آیه شریفه فرموده است: ﴿...مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...﴾.^۱ از «آیات محکمت» به «أم الكتاب» تعبیر شده است و مفسران گفته اند معنای «أم الكتاب» این است که متشابهات به آنها رجوع داده می شود؛ مانند ارجاع فرزند به مادرش و اینکه مادر اهل و منشأ اوست؛

۲. ممکن است مراد از «متشابهات»، شُبّهات و امور شبهه ناک باشد که همان

تاریکیهای نادانی و گمراهی است. در این صورت مراد از «حرز» خود قرآن است که برای هدایت یافتن به نور آن، باید به چنین حرزی پناه برد؛ چنان که از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود:

فَإِذَا التَّبَسُّتَ عَلَيْكَ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفِّعٌ؛^۲

هرگاه فتنه ها بسان شبهای تیره و تاریک شما را فراگرفت، بر شما باد به قرآن که آن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می شود.

۷. تَبْلُجُ أَسْفَارًا: «تَبْلُجُ»: از «بَلَجُ الصَّبْحِ بَلُوجًا، تَبْلُجٌ وَ ابْتِلَاجٌ»: أضاء و اشراق: روشن و هویدا شد؛

«أسفاره»: از «أسفر الصبح إسفاراً»: أوضح و انكشف: روشن و تابان کرد نور خورشید در هنگامه صبح، زداینده تاریکی و روشن کننده سطح زمین است. نور قرآن به نور خورشید در صبح تشبیه شده است که هم زداینده تاریکی هولناک شب گمراهی است و هم روشنی بخش و سبب ظهور حق و راه هدایت است.

قرآن نردبان عروج انسان

اللَّهُمَّ وَكَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمَّدًا عَلِمًا لِلدَّلَالَةِ عَلَيْكَ، وَ أَنْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ، وَ سَلْمًا نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ، وَ سَبَبًا نُجْزِي بِهِ النَّجَاةَ فِي عِزِّهِ الْقِيَامَةِ، وَ ذَرِيعَةً نَقْدُمُ بِهَا عَلَى نَعِيمِ دَارِ الْمُقَامَةِ.

خدایا! همچنان که محمد ﷺ را به سبب قرآن چون علم هدایت برافراشتی تا به سوی تو راه نماید و به خاندان او راههای رضایت و خشنودیت را آشکار ساختی، پس بر محمد و آل او درود فرست و قرآن را وسیله‌ای برای ما به سوی والاترین منزلهای کرامت قرار ده. و نردبانی که تا جایگاه امن و سلامت عروج کنیم و دست‌آویزی که به پاداش رستگاری در عرصه قیامت نایل شویم و به سبب آن به نعمت‌سرای جاودانی درآییم.

توضیحات

از آنجا که سیر انسان نهایی ندارد و قرآن، کتاب غیب انسان و برنامه حرکت او به سوی خدایش است، تاریخ انقضایی برای قرآن متصور نیست و برای همه دوره‌های حیات انسان فرو فرستاده شده و نردبانی است که تا سرای جاوید و بی‌نهایت کشیده شده است.

۱. **أَنْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْكَ:** «أنهجت»: «أوضحت»: آشکار و روشن ساختی.

نفس انسانی دارای سه مرتبه است: اماره، لوامة و مطمئنة^۱ که عالی‌ترین مرتبه نفس و نشان کمال آن، مرتبه مطمئنه است. ویژگی این مرتبه آن است که دارای مقام رضا است؛ یعنی هم او از خدایش راضی است و هم خدا از او راضی است.

اساس حرکت در نظام دینی - چه در بُعد فردی و چه اجتماعی - حرکت بر مدار

۱. اماره: امر به بدی می‌کند، لوامة: در مرتبه بالاتری است که می‌خواهد خوب باشد و اگر بدی از او سرزند، خود را سرزنش می‌کند. مطمئنه: از چنگال هوای نفس و وسوسه شیطان رها شده و به آرامش رسیده است.

رضایت الاهی است. به این صورت که گفتار و رفتار و اندیشه انسان به گونه‌ای تنظیم شود که بر محور خشنودی خداوند باشد؛ ولی سخن اینجاست که کشف رضایت خداوند با چه معیاری ممکن است؟

با توجه به مطالبی که در بحث حاملان قرآن بیان شد، آن حقایقی که سمت کاشفیت از رضای خداوند را دارند، عبارتند از: قرآن، کتاب فرستاده شده از سوی خدا و انسان کامل که حامل قرآن است؛ یعنی کسی که به مرتبه‌ای از صفای باطن رسیده است که هوای نفس در او کشته شده و دارای مقام اطمینان است و آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد، از روی هوای نفس نیست؛ بلکه بر اساس رضای خداست؛ از این رو، در همه مراتب عصمت دارد و قول، فعل و تقریر او حجت است؛ زیرا قول، فعل و تقریر او کاشف از رضای الاهی است؛ پس با تمسک به دو چیز گرانها که در حدیث «ثقلین» آمده است (قرآن و عترت) می‌توان راههای رضایت الاهی را سپری نمود. امام سجاده علیه السلام در دعای ۴۷ صحیفه عرضه می‌دارد:

و جعلتهم (اهل البيت) الوسيلة إليك و المسلك الى جنتك؛^۱ آنان را وسیله به سوی خود و راه به جانب بهشت قرار دادی.

۲. سَلِّمْ: نردبان؛

۳. ذریعة: وسیله.

قرآن و سازندگی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اَخْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقَلَ الْاَوْزَارِ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ سَمَائِلِ الْاَبْرَارِ، وَ اَقْفُ بِنَا اَنَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَكَ بِهٖ اَنَاءَ اللَّيْلِ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ، حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ يَتَطَهَّرُ بِهٖ وَ تَقْفُو بِنَا اَنَارَ الَّذِينَ اَسْتَضَاؤُوا بِنُورِهِ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْاَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخَدَعِ غُورِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنَا فِي ظَلَمِ اللَّيَالِي مُؤْنَسًا، وَ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّيْطَانِ وَ

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، فقره ۵۶.

خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ حَارِسًا، وَ لِأَقْدَامِنَا عَنْ ثَقَلِهَا إِلَى الْمَعَاصِي حَاسِبًا، وَ لِأَلْسِنَتِنَا عَنِ الْخَوْضِ فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَةٍ مُخْرِسًا، وَ لِجَوَارِحِنَا عَنْ أَقْتِرَافِ الْآثَامِ زَاجِرًا، وَ لِمَا طَوَّبَ الْعَقْلَةَ عَنَّا مِنْ تَصَفُّحِ الْإِعْتِبَارِ نَاشِرًا، حَتَّى تُوَصَّلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ، وَ زَوَاجِرِ أَمْثَالِهِ الَّتِي ضَعَّفَتِ الْجِبَالَ الرَّوَاسِي عَلَى صَلَابَتِهَا عَنِ أَحْتِمَالِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَدِّمْ بِالْقُرْآنِ صَلَاحَ ظَاهِرِنَا، وَ أَخْجُبْ بِهِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنْ صِحَّةِ ضَمَائِرِنَا، وَ اغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَ عَلَاقِقَ أَوْزَارِنَا، وَ اجْمَعْ بِهِ مُنْتَشِرَ أُمُورِنَا، وَ أَرِوْ بِهِ فِي مَوْقِفِ الْعَرُوضِ عَلَيْكَ ظَمًا هُوَ اجْرِنَا، وَ أَكْسُنَا بِهِ حَلَلَ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ فِي نُشْرِنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْزُبْ بِالْقُرْآنِ خَلَّتْنَا مِنْ عَدَمِ الْإِمْلَاقِ، وَ سُقِ الْيَنَابِ بِرَغَدِ الْعَيْشِ وَ خِضْبِ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ، وَ جَنِّبْنَا بِه الضَّرَائِبَ الْمَذْمُومَةَ وَ مَدَانِي الْأَخْلَاقِ، وَ اغْصِنْنَا بِهِ مِنْ هَوَاةِ الْكُفْرِ وَ دَوَاعِي التَّفَاقِ، حَتَّى يَكُونَ لَنَا فِي الْقِيَامَةِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ جَنَانِكَ قَائِدًا، وَ لَنَا فِي الدُّنْيَا عَنْ سَخَطِكَ وَ تَعَدِّي حُدُودِكَ ذَائِدًا وَ لِمَا عِنْدَكَ بِتَخْلِيلِ خَلَالِهِ وَ تَحْرِيمِ جَرَامِهِ شَاهِدًا.

خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و بارگناهان را به سبب قرآن از دوش ما فرو افکن و به ما خصلت‌های زیبای نیکوکاران را عطا فرما و پیرو آنانی قرارده که قرآن را در ساعات شب و بامدادان و شامگاهان برای تو بپا داشتند (به تلاوت و تدبر و عمل به آن پرداختند). تا به پاکسازی آن ما را از هر آلودگی پاک کنی و دنباله‌رو کسانی قرارده که از روشنی آن بهره‌مند شدند؛ و آرزو، آنها را از عمل باز نداشته و به افسون و نیرنگ فریبشان نداده تا از کار درمانند.

خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و قرآن را برای ما مونسی در تاریکیهای شبهای تیره و محافظی از نیرنگها و وسوسه‌های شیطان قرارده که پای ما را از رفتن به سوی گناهان بر بندد و زبان ما را از فرو رفتن در باطل و نادرستی - بی‌گزند و آسیب - گنگ کند و اعضای تنمان را از گناهان باز دارد و آنچه را که پرده غفلت در نور دیده و از دیده اعتبار او پنهان کرده است، بگشاید تا دل‌های ما شگفتیهای آن را نیک دریابد و

مَثَلهای تکان دهنده آن را که کوههای سخت از حمل آن عاجزند، در دل ما نشانند. خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به برکت قرآن ظاهر ما را آراسته دار، و صفحه اندیشه ما را از وسوسه‌ها پاک کن و آلودگی دل‌هایمان و وزر و وبال ناشی از گناهانمان را به قرآن بشوی و به آن، پریشانی کارهای ما را به سامان آور و در هنگامه عرض اعمال در گرمگاه روز قیامت سوز تشنگی ما را به قرآن فرو نشان و در سهمناک‌ترین روز که رستاخیز ما است، به سبب قرآن جامه امان بر ما بپوشان. خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به قرآن، نیازمندی و تنگدستی ما را جبران فرما تا محتاج نباشیم و آسایش زندگی و فراوانی روزی را نصیب ما کن و از سرشت بد و اخلاق نکوهیده و زشت برکنار دار و از پرتگاه کفر و انگیزه‌های نفاق و دورویی نگاه دار، تا قرآن در آن روز ما را به سوی خشنودی و بهشت تو کشاند و در دنیا از خشم و نافرمانی تو باز دارد و نزد تو گواهی دهد که ما حلال آن را حلال دانسته و حرام آن را حرام شمردیم.

توضیحات

در این بخش از دعا، قرآن برنامه زندگی و سازندگی معرفی شده و راه بهره از قرآن برای ساختن پیکره معنوی انسان بیان شده است. این بخش خود به چهار قسمت تقسیم می‌شود که همه در محور سازندگی و تعالی انسان است:

۱. راه رسیدن انسان به مرتبه تلاشگران و کوشندگانی که هیچ عامل بازدارنده‌ای چون آرزوها نمی‌تواند آنان را از تلاش در مسیر کمال باز دارد. مراحل این مرتبه عبارتند از:

۱ - ۱. باز کردن زنجیرهایی که گناهان به پای انسان بسته‌اند و او را از حرکت در مسیر هدایت باز داشته‌اند؛

۱ - ۲. اتصاف به اخلاق و روش نیکوکاران؛

۱-۳. پیروی از کسانی که همه اوقات خویش را با محوریت قرآن سپری می‌کنند؛
 ۲. راه وصول به مرتبه فهم و شناخت قلبی معارف و شگفتیهای قرآن، فهم حقایق قرآن مطلبی نیست که تنها با اندیشه به دست آید؛ زیرا این فهم نوع خاصی از معرفت است که از راه دل حاصل می‌شود و تا زمانی که دل به صفای خاص خود و طهارت لازم نرسد، راهی به حقایق و رموز قرآن نخواهد یافت. اعضا و حواس ما، مانند کانالها و مجاری آبی هستند که آب را به دریای دل روان می‌کنند و آب، رمز دانش حقیقی است و حال اگر این کانالها خوب لایروبی و مهار شود، آب موجود در این دریای زلال، مایه حیات می‌شود؛ یعنی با کنترل رفتار که پدیده اعضا و حواس است، می‌توان دلی آماده برای شناخت حقیقی در اختیار داشت؛ وگرنه آب آن گنبدیده، کدر و غیر قابل استفاده خواهد بود؛ یعنی نه تنها دانش حقیقی قلب را روشن نخواهد کرد که در اثر مراقبت نکردن از رفتار، دل به تردید، وسوسه و مانند آن دچار می‌شود و کدورت و تاریکی قلب کنایه از این حالت است. شرع مقدس که انسان را به مراقبت از رفتار و کنترل اعضا مکلف کرده است و آنها را از حرکت در جهت باطل و گناه نهی فرموده، برای این است که با این مراقبتها به صفا و سلامت قلبی نایل شود و در اثر طهارت و صفای دل به معرفتی حضوری از مبدأ و معاد دست یازد. گفتنی است که شناختهای ذهنی روش خاص خود را دارند که همان اندیشه درست است و تا آن روش به کار گرفته نشود، دانشی که به دست می‌آید معتبر نیست. شناختهای قلبی نیز شیوه خاص خود را دارند؛ زیرا معرفت قلبی به صورت انعکاس حقیقت در قلب انجام می‌شود و تا آینه دل جلا نگیرد، منعکس کننده حقایق غیبی نخواهد بود؛

۳. قسمت سوم راه وصول به کمال، طهارت و سلامت قلب است و اثر آن این است که شخص به مقام ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ می‌رسد. او در روز قیامت که عرصه ترس است و همه از یکدیگر گریزان هستند، هیچ ترس و اندوهی در دل ندارد؛ زیرا با

کمال پاکی به مقام دوستی خدا نایل شده و از هیچ چیز واهمه و اندوه ندارد؛

۴. در قسمت چهارم امام علیه السلام به اصلاح معاش و زندگی اشاره دارند. ذکر این مطلب در میان این سلسله مطالب عرفانی، نشان آن است که تأمین معاش در حرکت آخرتی و معنوی انسان بی تأثیر نیست؛ از این رو، از خداوند درخواست گشایش در روزی را می‌کند و نیز در این قسمت بر پرهیز از دو نوع انحراف تأکید دارند. انسان باید در همه مراحل مراقب این دو نوع انحراف باشد و تا زمانی که به دار سلامت و سرای آخرت کوچ نکرده، ممکن است خطر آن دو دام‌گیر او شود؛ این دو انحراف عبارتند از:

۴- ۱. انحراف در بُعد عقیده که از آن به «کفر و نفاق» تعبیر شده است؛

۴- ۲. انحراف در بُعد اخلاق و آن متصف شدن به اخلاق و عادات زشت است. طبیعی است که پیمودن راه رضایت الاهی و رسیدن به بهشت و دوری از عذاب خداوند، در گرو پرهیز از این دو گونه انحراف است.

۱. **أحطط...الأوزار:** از «حَطَّ يَحْطُ حَطًّا»: پایین آمدن، فرود آمدن، کم شدن؛

«الأوزار»: جمع «وزر»: گناه، گرانی، سنگینی.

چون گناه بسان بار سنگینی بر دوش انسان گناهکار است، از آن به «وزر» تعبیر شده است. کلمه «حط»، با آن مناسب است؛ یعنی بار گناهان را از دوش ما که سنگینی کرده است، فرو افکن؛

۲. **شمائل الأبرار:** «شمائل»: طبایع و اخلاق؛

۳. **واقف بنا:** از «قفو الرجل: إذا تبعث اثره»: به دنبال جای پای او رفتیم. معنای

عبارت این است: ما را پیرو و دنباله‌رو آنان قرار ده؛

۴. **قاموا لك به:** قیام به چیزی، یعنی تلاش و تحمل سختی برای برپا داشتن آن. در

معجم البحرین در ماده «قیام» آمده است:

قام بالأمر إذا جَد و تجلَّد؛ هرگاه در چیزی بکوشد و متحمل سختی و رنج برای

آن شود. معنای عبارت دعا این است: کسانی که در تمام اوقات برای تو قرآن را

به پا داشتند؛ یعنی به تلاوت آن، تدبیر در معانی آن و عمل به آن پرداختند.

۵. نَزَغَات: جمع «نَزَغَة» از ریشه «نَزَغ»: اِفْسَاد و وَسْوَسَة؛

۶. مَن غَيْرِ مَا أَقَفَ: «ما» در این جمله زائده است. معنای عبارت این است که گنگی و بسته شدن زبان، در اثر بیماری یا به صورت غیر اختیاری نباشد، که آن هنری نخواهد بود و ثوابی بر آن مترتب نیست؛ بلکه این حالت از روی اختیار انجام شود؛ یعنی زبان خود را بسته نگه دارند، نه آنکه بسته شود؛

۷. لَمَّا طَوَّتِ الْغَفْلَةُ عَنَّا مَن تَصَفَّحَ الْإِعْتِبَارَ نَاشِرًا: «طوت»: از «طی»: پیچیدن، پوشاندن و ضد آن «نشر» است به معنای گشودن، باز کردن و گستراندن؛

«تصفّح»: نظر کردن و جست و جو کردن؛

«الإعتبار»: عبرت و پند.

در این فراز غفلت (بی خبری) در برابر عبرت (بینایی و باخبری) و «طی» در برابر «نشر»^۱ آمده است. کار غفلت این است که حقیقت را می پوشاند و کار عبرت آن است که حقیقت را می گشاید و باز می کند، غفلت، کوری آور و عبرت، بینایی آور است.

۸. زَوَاجِرُ أَمْثَالِهِ: «زواجر» جمع «زاجر»: مانع و اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی «الأمثال الزاجرة»، زیرا مثلهای قرآن، خاصیت باز دارندگی از ارتکاب گناه و پیروی از هوای نفس را دارند؛

۹. الزَّوَاسِي: جمع «راسية»: ثابت، استوار و پابرجا؛

۱۰. إِحْتِمَالِهِ: حمل و برداشتن آن. این فراز اشاره دارد به آیه مبارکه: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُمْ خَشْيَةً مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ مراد این آیه، سرزنش انسان در مورد قساوت قلب او و کمی خشوعش هنگام تلاوت قرآن و تدبیر در معانی آن است؛

۱۱. دَرَنَ قُلُوبِنَا: «دَرَنَ»: چرک و آلودگی. در اینجا حالات غفلت، گناه و قساوت

محتواشناسی ۲ دعای چهل و دوم؛ دعای هنگام ختم قرآن ۱۰۳

قلب به نوعی چرک و آلودگی ظاهری تشبیه شده است. چرک و آلودگی ظاهری علاوه بر آنکه سبب بیزاری انسانهاست، سلامت شخص را نیز به خطر می‌اندازد. چرک و آلودگی باطنی و قلبی نیز چنین است که سبب نفرت ساکنان غیب، یعنی فرشتگان و نیز انسانهای پاک می‌شود. همچنین سلامت دل او را نیز تهدید می‌کند؛

۱۲. ظمأ هو اجرنا: «ظماً»: تشنگی؛

«هو اجر»: جمع «هاجرة»: وسط روز و هنگامه شدت حرارت و گرما. راغب در کتاب مفردات می‌گوید: این زمان زمانی است که به علت شدت حرارت امکان مسیر و حرکت وجود ندارد و گویا مردم از آن ساعت دوری گزیده‌اند؛ از این رو، به آن «هاجرة» گویند.^۱

۱۳. نشور: جمع «نشر»: بازگشت به زندگی پس از مرگ؛

۱۴. خلتنا: «حاجتنا»؛

۱۵. الإملاق: فقر و بی‌چیزی؛

۱۶. رغد العیش: خوبی و گوارایی زندگی و معیشت؛

۱۷. خصب: در اصل به معنای بسیاری گیاه است و آن نیز کنایه از بسیاری خیر و برکت است؛

۱۸. الضرائب المذمومة: «الضرائب»: جمع «ضريبة»: عادت و خلق، سرشت؛

۱۹. مدانی الاخلاق: «مدانی»: از ذنات: پستی می‌آید؛ یعنی اخلاق پست یا پستیها و زشتیهای اخلاقی؛

۲۰. هوة الكفر: «هوة»: گودال عمیق و کفر به گودال عمیقی تشبیه شده است. و وجه تشبیه: تاریکی و تنگی و سختی رهایی از آن است؛

۲۱. ذائداً: «مانعاً»؛

۱. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۵۳۷.

قرآن و سختیهای مرگ و قیامت

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَيَّ أَنْفُسَنَا كَوْنِ السِّيَاقِ وَجَهْدَ الْآسِنِينَ، وَ تَرَادَفَ الْخَشَارِجِ ﴿...إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿١﴾ وَتَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْعُيُوبِ، وَرَمَاهَا عَنْ قَوَيْسِ الْمَنِيَا بِأَسْهُمٍ وَخَشْيَةِ الْفِرَاقِ، وَدَافَ لَهَا مِنْ دُعَابِ الْمَوْتِ كَأَسَأَ مَسْمُومَةَ الْمَدَاقِ، وَدَنَا مِنَّا إِلَى الْآخِرَةِ رَحِيلٌ وَانْطِلَاقٌ، وَصَارَتْ الْأَعْمَالُ قَلَابِدٌ فِي الْأَعْنَاقِ، وَكَانَتْ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَارِكْ لَنَا فِي حُلُولِ دَارِ الْبَلَى وَطُولِ الْمُقَامَةِ بَيْنَ أَطْبَاقِ الثَّرَى، وَاجْعَلِ الْقُبُورَ بَعْدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَنَازِلِنَا، وَافْسَحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ فِي ضَيْقِ مَلَاجِدِنَا، وَلا تَقْضُخْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا، وَارْحَمْ بِالْقُرْآنِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ذُلَّ مَقَامِنَا، وَتَبَيَّنْ بِهِ عِنْدَ اضْطِرَابِ جَسَدِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْمَجَازِ عَلَيْهَا زَلَلَ أَقْدَامِنَا، وَنَجَّنَا بِهِ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَشَدَّ آيِدِ أَهْوَالِ يَوْمِ الطَّامَةِ، وَبَيَّضَ وُجُوهَنَا يَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ الظُّلْمَةِ فِي يَوْمِ الْحَسْرَةِ وَالتَّدَامَةِ، وَاجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وُدًّا، وَلا تَجْعَلِ الْحَيَاةَ عَلَيْنَا نَكْدًا.

خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به برکت قرآن در هنگامه مرگ (احتضار) اندوه جان‌کندن و ناله‌های سخت و بیچیدن نفسها در گلو (به شماره افتادن نفسها) را آسان فرما. آنگاه که جان به گلوگاه رسد و گفته شود: کیست درمان‌کننده؟ و فرشته مرگ برای گرفتن جانها از پشت پرده‌های غیب، خویش را بنمایاند و از کمان مرگ تیرهای وحشتناک فراق و جدایی را به سوی جانها پرتاب کند و جامی به طعم شرنگ از زهر مرگ آمیخته سازد و کوچ کردن و روان شدن به سوی سرای آخرت نزدیک شود و کردارها چون گردنبندهایی بر گردن‌ها بسته شود و خانه گور تا روز ملاقات (قیامت) آرامگاه ما گردد.

خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست و فرود آمدن به سرای پوسیدن (قبر) و

بسیار ماندن در میان طبقه‌های خاک را بر ما مبارک و نیکو ساز و خانه گور را پس از مفارقت از دنیا بهترین منزل ما قرار ده و تنگی لحد را برای ما فراخ کن و ما را به پس آمدهای هلاک کننده گناهان در پیشگاه حاضران در عرصه قیامت رسوا مساز.

و به برکت قرآن در آنجایی که عملها را بر تو عرضه می‌دارند، به خواری مقام ما رحم کن و آنگاه که پل جهنم زیر پای عبور کنندگان می‌لرزد، گامهای ما را استوار گردان و از لغزش باز دار و تاریکی قبور ما را پیش از برانگیختن روشن فرما و ما را از هر اندوهی در روز قیامت و از سختیهای سهمگین آن نجات ده.

و در روز حسرت و پشیمانی که روی ستمگران سیاه می‌شود، روی ما را سفید کن، و دوستی ما را در سینه مؤمنان جای ده و زندگی را بر ما سخت و رنج آور قرار مده.

توضیحات

در این فراز به بیان سختیهای مرگ و مشکلات پس از آن پرداخته شده است. مرگ، آن جام تلخی است که هر جانی آن را خواهد چشید. واقعیتی که با دو ویژگی همراه است:

۱. جدایی از همه دلبستگیها و داراییهای دروغین؛

۲. عدم جدایی از اعمالی که انسان در طول زندگی انجام داده و بسان قلاده‌ای برگردنش آویخته می‌شود تا پاسنگوی آنان باشد.

مسئله به مرگ ختم نمی‌شود و تار سیدن به حیات جاویدان، مراحل قبر و قیامت و سختیهای آن را نیز باید طی کند. امام علیه السلام به نقش قرآن در این دو مرحله (مرگ و پس از آن) اشاره می‌کند:

مرحله اول همان سختی مرگ و جان‌کندن است و قرآن در این مرحله آسان‌کننده همه آن سختیها است. عبارت «هُؤن بالقرآن؛ به قرآن آسان فرما» اشاره به این نکته است که اگر شخص در طول زندگی دنیایی خود با قرآن رابطه برقرار کرده و اهل عمل به قرآن بوده باشد، می‌تواند این مرحله را به آسانی سپری کند و این قرآن است که در سخت‌ترین حالات، او را یاری می‌کند؛

مرحله دوم مرحله پس از مرگ است. به تعبیر امام سجاده علیه السلام در دعای حزین، مصیبت و مشکلات مراحل پس از مرگ بیشتر از خود مرگ است؛^۱ از این رو، امام علیه السلام در این دعا تعبیر «وارحم بالقرآن» را می آورد؛ یعنی پس از مرگ که مراحل رسیدگی به اعمال و حرکت در اوصاف باطنی است، تنها قرآن است که سبب نزول رحمت و سفیدرویی انسان در این عرصه ها می شود.

نکته مهم و جالب توجه این است که امام علیه السلام در این دعا از سختیها و رنجهای مرگ و پس از آن سخن گفته و از خداوند خواستار آسانی آن به وسیله قرآن شده است؛ ولی در دعای چهارم صحیفه مرگ را واقعیتی شیرین و کلید مغفرت و رحمت الاهی بر می شمرد که انسان در طول زندگی مشتاق آن بوده است؛ اما زمانی مرگ چنین خواهد شد که انسان اهل عمل صالح شود.^۲ پیام قرآن هم این است که انسان در کنار ایمان، باید به عمل صالح که همان اطاعت خداوند است، رو آورد. نتیجه چنین تمسکی به قرآن، آن خواهد شد که مرگ و پس از آن با همه سختیها، به شیرین ترین و زیباترین واقعیت برای انسان تبدیل خواهد شد.

۱. هَوْنٌ: آسان کن؛

۲. كَرْبِ السِّيَاقِ: «کرب»: حزن و اندوه؛

«السِّيَاقِ»: از «ساق يسوق سياقا»: راندن از پشت سر، «ساق المريض»: بیمار شروع به جان کندن کرد. «کرب السیاق»: اندوه ناشی از جان کندن.

در دعای چهارم صحیفه آمده است:

و تَهْوَنُ عَلَيْهِمْ كُلُّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا؛ هنگام خارج شدن جانها از بدنها هر اندوهی که بر آنان وارد می شود، آسان و برطرف کن.

۳. جَهْدُ الْأَيْنِ: «جهد»: رنج و مشقت؛

۱. «کیف و ما بعد الموت أعظم و أدهى»: سید محسن عامل، الصحیحة الخامسة السجادية، ص ۱۲۵.

۲. دعای ۴۰، فقره ۳.

«أنین»: از «أن الرجل من الوجع یئینُ أنیناً؛ آه کشید و از شدت رنج و درد فریاد برآورد»؛

۴. **ترادف الحشارج**: «ترادف»: تتابع و پی در پی بودن؛

«حشارج»: جمع «حشرجة»: صدایی که در گلوی شخص محترض هنگام مرگ می پیچد؛

۵. **التراقی**: جمع «الترقوة»: استخوان بالای گودی گلوگاه. و عبارت «بلغت النفوس

التراقی» به معنای رسیدن جان به گلوست که کنایه از مشرف بودن شخص به مرگ است؛

۶. **قیل: من راقٍ: راقٍ**: اسم فاعل از «رقی» است. ابن فارس در معجم مقاییس

اللغة می گوید:

رقی: اصول ثلاثة متباینة: أحدها: الصعود، الآخر: عوذة یتعوذ بها، والثالث:

بقعة من الأرض.^۱

اگر «راقی» را به معنای صعود و بالا رفتن بگیریم، معنای عبارت این است: آیا راقی و

بالا برنده ای است که روح او را بالا ببرد؟ و او را از این حالت خارج کند؟

ولی اگر به معنای کسی که تعویذ برای بهبودی بیماری دهد، (طیب) بگیریم که با

سیاق عبارت هم مناسب تر است، معنا چنین می شود: آیا طیبی هست که او را درمان

کند؟ در روایتی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده است: «انّ ذلك ابن آدم إذا دخل

به الموت، قال: هل من طیب؟»^۲

۷. **المنایا**: جمع «المنیة»: مرگ. در این عبارت مرگ به کمائی تشبیه شده است که

تیرهای و حشمتاک جدایی را به سوی انسان پرتاب می کند؛

۸. **داف لها من ذعاف الموت**: «داف یدوف دوفاً و أداف الدواء»: «خلطه»: چیزی را

با او آمیخت «الدعاف»: سهم و زهر، «طعام مذعوف»: غذای زهرآلوده و برخی

گفته اند: «ذعاف» زهر ناب و خالص را گویند؛

۹. **قلائد فی الأعناق**: «قلائد»: جمع قلادة: گردنبندی که شخص بر گردن خود

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۵۹؛ این مربوط به فرزند آدم است، زمانی که مرگ بر

او وارد می شود، می گوید: آیا طیبی هست؟

آویزان می‌کند. این عبارت اشاره است به آیه شریفه: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبِيرَهُ رَفِي عُنُقِهِ...﴾؛^۱ عمل هر انسانی مانند طوق در گردنش قرار می‌گیرد. و این کنایه است که اعمال انسان از او جدا نمی‌شود؛ همان‌طور که صاحب گردنبند آن را از گردن خود جدا نمی‌سازد؛

۱۰. **المأوی:** مراد از آن، روز قیامت است و علت نامیدن آن به روز تلاقی و دیدار، این است که آسمانیان با زمینیان دیدار می‌کنند یا اولین و آخرین به دیدار هم نایل می‌شوند و یا آنکه انسان با خدا، انسان با عملش، ظالم با مظلوم و... به ملاقات هم می‌رسند؛

۱۱. **دارالبلی:** «بلی» از «بلی الثوب بلی و بلاء»: لباس کهنه شد. مراد از خانه کهنگی، همان قبر است؛ زیرا جسم انسان در این مکان فرسوده و به خاک تبدیل می‌شود.

۱۲. **المقامه:** مصدر است و به معنای اقامت؛

۱۳. **أطباق الثرى:** «الثرى»: خاک نمناک، مطلق خاک، زمین؛

«أطباق»: جمع طبق مثل اسباب و سبب و بر وزن «طباق» نیز جمع آن آمده است؛ نقل جبل و جبال و مراد از آن طبقه و پوشش است؛

۱۴. **افسح:** از «فسح یفسح فسحاً» به معنای وسعت و گشادگی؛

۱۵. **ضیق ملاحدنا:** «ضیق»: تنگی؛

«ملاحد»: جمع «ملحد» به معنای «لحد»: شکاف در گور؛

۱۶. **حاضری القيامة بمویقات آثامنا:** در اصل «حاضرین» بوده است و چون به «القیامة» اضافه شده است «نون» آن حذف گردیده است؛ یعنی گروه بسیاری که در قیامت حاضر می‌شوند؛

«مویقات»: جمع «مویقة» اسم فاعل از باب افعال از ریشه «ویق و بوقاً و مویقاً»:

هلاک شدن پس «مویق» یعنی هلاک کننده؛

«آثام»: جمع اثم: گناه. این ترکیب از باب اضافه صفت به موصوف است؛ یعنی آثام

موبقة: گناھانی که سبب هلاکت و نابودی انسان می شوند.

۱۷. **یوم الطامة**: «طامة»: بلایی است که بالاتر از همه مصیبتهاست، از ریشه «طم» الإناء طمأ: ظرف را پر کرد. و چون مصیبت در روز قیامت فراگیر و همه جانبه است، از آن «یوم الطامة» تعبیر شده است؛

۱۸. **تسود وجوه الظلمة**: ممکن است مراد از سیاهی چهره، حالت خواری و خسران انسان باشد؛

۱۹. **نكدأ: سختی و دشواری.**

درود و سلام بر رسول خدا ﷺ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ كَمَا بَلَغَ رِسَالَتَكَ، وَصَدِّعْ بِأَمْرِكَ، وَنَصِّحْ لِعِبَادِكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْرَبَ النَّبِيِّينَ مِنْكَ مَجْلِسًا، وَامْكَنْهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً وَأَجَلَّهُمْ عِنْدَكَ قَدْرًا، وَأَوْجِهْهُمْ عِنْدَكَ جَاهًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَشَرِّفْ بُشَيَّانَهُ، وَعَظِّمْ بُزْهَانَهُ، وَثَقِّلْ مِيزَانَهُ، وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ، وَقَرِّبْ وَسِيلَتَهُ، وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَآيَمَ نُورِهِ، وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ، وَأَخِينَا عَلَى سُنَّتِهِ، وَتَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ، وَخُذْ بِنَا مِنْهَاجَهُ، وَأَسْلُكْ بِنَا سَبِيلَهُ، وَأَجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ، وَأَحْشُرْنَا فِي زَمْرَتِهِ، وَأُورِدْنَا حَوْضَهُ، وَأَسْقِنَا بِكَأْسِهِ.

وَ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تُبَلِّغُهُ بِهَا أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُ مِنْ خَيْرِكَ وَفَضْلِكَ وَكَرَامَتِكَ، إِنَّكَ ذُو رَحْمَةٍ وَابْسِعَةٍ وَفَضْلٍ كَرِيمٍ.

اللَّهُمَّ أَجْزِهِ بِمَا بَلَغَ مِنْ رِسَالَتِكَ، وَأَدِّئِي مِنْ آيَاتِكَ، وَنَصِّحْ لِعِبَادِكَ، وَجَاهِدْ فِي سَبِيلِكَ، أَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُضْطَفِينَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ.

خدایا! بر محمد که بنده تو و پیامبر توست، درود فرست؛ همان گونه که پیغام تو را رسانید و فرمان تو را آشکار کرد و بندگان تو را پند داد (خیر خواهی کرد).

خدایا! پیامبر ما را - درود تو بر او و خاندانش باد - در روز قیامت از همه پیامبران به خود نزدیک تر کن و شفاعت او را بیش از آنان بپذیر و قدر و منزلت او را بزرگ تر و فزون تر و آبروی او را بیشتر فرما.

خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بنیان او را والا و شریف و حجت او را بزرگ، و ترازوی او را سنگین کن و شفاعت او را بپذیر و درجه او را نزدیک و روی او را سفید و نورش را کامل و رتبه او را بلند ساز و ما را بر سنت او زنده بدار و بر دین او بمیران و ملازم روش او و رونده راه او فرما و از فرمانبران او قرار ده و در زمره پیروان وی محشور کن و بر حوض او وارد کن و از جام او بنوشان.

خدایا! بر محمد و خاندان او درود فرست؛ درودی که با آن او را به بهترین آرزویش از خیر و فضل و کرامت رسانی، که تویی صاحب رحمت گسترده و بخشایش بزرگ. خدایا! او را در برابر اینکه پیغامهای تو را بگذارد و آیات تو را رسانید و بندگان تو را خیرخواهی کرد و در راه تو جهاد کرد، پاداشی ده بهتر از آنچه به فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و برگزیده دادی و سلام و رحمت و برکات خدا بر او و بر خاندان پاک و طاهرش باد.

توضیحات

یکی از امتیازات دعاهای صحیفه این است که ذکر صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام هم در میان دعا و هم پایان آن آورده می شود. این دعا از دیگر دعاها مستثنا نیست؛ ولی یاد کردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و درود بر او، با موضوع این دعا نیز مناسبت خاص خود را دارد؛ زیرا قرآن بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ و روشن کردن آیات قرآن، رنجهای و ملامتهای فراوانی را به جان خریده تا مردم را از جهالت و گمراهی به نور هدایت و دانایی دعوت کند؛ از این رو، لازم است ذکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به میان آید و سلام بر وی نثار شود.

۱. صدع بأمرك: «صدع»: در اصل به معنای شکافتن اجسام سخت مانند شیشه و سنگ است و چون لازمه شکافتن، جداسازی و در برخی موارد آشکار کردن چیزی است، در دو معنای اخیر نیز به کار می‌رود؛ مانند «صدع بالحق»: حق را آشکار ساخت. در اینجا نیز به معنای آشکار ساختن آمده است؛ یعنی فرمان تو را آشکار ساخت؛

۲. قرّب وسیلته: «وسيلة»: چیزی است که انسان را به هدف و مطلوبش می‌رساند. راغب اصفهانی در المفردات در زمینه حقیقت وسیله می‌گوید: «وسيلة به سوی خداوند، همان مراعات راه الهی به وسیله علم و عبادت و مکارم شرع است.»^۱

مرحوم فیض کاشانی در تعلیقات خود بر صحیفه سجادیه، «وسيلة» را به منزله و درجه حضرت ﷺ نزد خداوند تفسیر کرده است. بنابراین، معنای عبارت «قرّب وسیلته» این است که او را به آن منزلتی که نزد خود به وی اختصاص داده‌ای، برسان. مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار حدیثی از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است که در آن، حقیقت «وسيلة» بیان شده است؛ پیامبر ﷺ فرمودند:

إذا سألتم الله فاسألوا لي الوسيلة، فسألنا النبي ﷺ عن الوسيلة؟ فقال: هي درجتي في الجنة...؛ هرگاه از خدا درخواست می‌کنید، برای من وسیله را بخواهید. از پیامبر ﷺ پرسیدیم که وسیله چیست؟ فرمود درجه من در بهشت است...^۲

۷

محتواشناسی ۳

دعای پنجاه و دوم؛ دعای ذلت و فروتنی در برابر خدا

خاکساری برای خدا

رَبِّ! أَفْحَمْتَنِي ذُنُوبِي، وَ أَنْقَطَعْتَ مَقَالَتِي، فَلَا حُجَّةَ لِي، فَإِنَّا الْأَسِيرُ بِبَيْتِي، الْمُزْتَهَنُ بِعَمَلِي، الْمُتَرَدِّدُ فِي خَطِيئَتِي الْمُتَحَيِّرُ عَنْ قَضَايِي، الْمُنْقَطِعُ بِي.

قَدْ أَوْقَعْتُ نَفْسِي مَوْقِفَ الْأَذِلَّةِ الْمُذْنِبِينَ، مَوْقِفَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُتَجَرِّبِينَ عَلَيْكَ، الْمُسْتَحْفِينَ بِوَعْدِكَ، سَبِحَانَكَ أَيُّ جُرَاةٍ أَجْتَرَأْتُ عَلَيْكَ، وَ أَيُّ تَغْرِيرٍ عَزَّزْتُ بِنَفْسِي!؟

مَوْلَايَ! أَرْحَمَ كِبُوتِي لِحُرِّ وَ جَهِي وَ زَلَّةَ قَدَمِي، وَ عُدَّ بِحِلْمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي، وَ بِإِحْسَانِكَ عَلَيَّ إِسَاءَتِي، فَإِنَّا الْمُقَرَّبُ بِذُنُوبِي، الْمُعْتَرِفُ بِخَطِيئَتِي، وَ هَذِهِ يَدَايِ وَ نَاصِيئَتِي أَسْتَكِينُ بِالْقَوْدِ مِنْ نَفْسِي، أَرْحَمَ سَيِّئَتِي وَ نَفَادَ أَيَّامِي، وَ اقْتِرَابَ أَجَلِي، وَ ضَعْفِي وَ مَسْكَنتِي، وَ قَلَّةَ حِيلَتِي.

مَوْلَايَ! وَ أَرْحَمَنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثَرِي، وَ أَمَحَى مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي، وَ كُنْتُ فِي الْمُنْسَبِينَ كَمَنْ قَدْ نُسِيَ.

مَوْلَايَ! وَ أَرْحَمَنِي عِنْدَ تَغْيِيرِ صُورَتِي وَ حَالِي إِذَا بَلَى جِسْمِي، وَ تَعَرَّقَتْ أَعْضَائِي، وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي، يَا عَفْلَتِي عَمَّا يُرَادُ بِي. مَوْلَايَ وَ أَرْحَمَنِي فِي حَشْرِي وَ نَشْرِي وَ أَجْعَلْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَعَ أَوْلِيَاءِكَ مَوْقِفِي، وَ فِي أَحْبَابِكَ مَضْدَرِي، وَ فِي جِوَارِكَ مَسْكَنِي، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ای پروردگار من! گناهانم زبان مرا بسته و از سخن گفتنم باز داشته است. پس برای

من حجت و برهانی نیست. من گرفتار مصیبت خود و در گرو عمل خویشم، در خطاهای خود غوطه‌ور و از راه مستقیم خود گم گشته و از حرکت باز مانده‌ام. خویشتن را در جایگاه گناهکاران سرشکسته و بدبختان جسارت پیشه که وعید تو را سبک شمرده‌اند، باز داشته‌ام.

پاک و منزّهی تو! چه جرأت و گستاخی در برابر تو کردم و خود را در چه هلاکتی انداختم؟!

ای مولای من! بر افتادگی و لغزش گامهای من رحمت آور و به حلم خود از نادانی من در گذر و به احسان خود بدکرداری مرا عفو کن که من به گناهم اقرار دارم و به خطای خود معترفم. اینک دست من و این موی پیشانی‌ام؛ خاضعانه خود را برای قصاص و کیفر کردم تسلیم کرده‌ام.

بر موی سپید شده، عمر سپری گشته و نزدیک شدن مرگ و ناتوانی و نیازمندی و بیچارگی من رحمت آور.

ای مولای من! آن هنگام که نشانی از من در این جهان نماند و یاد من از اندیشه آفریدگان محو گردد و مانند کسی که فراموش شده در زمره فراموش شدگان در آیم، بر من رحم کن. ای مولای من! آن هنگام که صورت و حال من دگرگون شود، و پیکرم پوسیده گردد و اندامم از هم گسیخته و پراکنده شود و مفاصل و پیوندهایم بگسلد، بر من رحم کن. وای از غفلت و بی‌خبری که نمی‌دانم با من چه خواهند کرد؟!

ای مولای من! در روز رستاخیز بر من رحم فرما و مرا در آن روز با اولیای خود بدار و در میان دوستان خود بگمار و در پناه خود جایم ده، ای پروردگار جهانیان.

توضیحات

ذلت در اصل، به معنای نرمی و رام بودن است و صفتی است که نشانه خاکساری و فروتنی صاحب صفت در برابر چیزی است که در نهایت او را به تسلیم در برابر آن

می‌کشاند. این مفهوم از مفاهیمی است که برای تحقق خود نیازمند به طرف است؛ مثل علم و عشق که تا طرف نداشته باشند، تحقق پیدا نمی‌کنند و به اصطلاح آنها را از امور و مفاهیم «ذات اضافه» می‌شمارند؛ مثلاً تا معلومی نباشد، علمی صورت نمی‌بندد و تا معشوقی نباشد، عشقی پدید نمی‌آید. «ذلت» نیز این گونه است و به طرف نیاز دارد. ارزش این گونه مفاهیم و اوصاف، به نوع طرف آنها بستگی دارد؛ مثلاً مثبت یا منفی بودن عشق، به معشوق آن بستگی دارد یا ارزش علم، به معلوم آن است؛ وگرنه خود عشق به تنهایی نیک یا بد شمرده نمی‌شود. ذلت هم این‌گونه است که برای ارزش‌گذاری آن باید طرفش را بررسی کنیم:

اگر تسلیم و رام بودن در برابر حق و خداست، این ذلت از بهترین صفات انسانی است که از آن به ذلت مثبت تعبیر می‌کنیم. این همان حالتی است که در هر نوع ارتباط با خدا (عبادت، دعا، شکرگزاری، استغفار و...) حضور داشته باشد، آن را خالص می‌کند و به جای زبان اعتراض در برابر خدا زبان عذرخواهی را می‌گشاید و به جای منت‌گذاری در عبادت، روحیه شرمندگی را می‌آموزد. این ذلت، ذلتی است که به عزت می‌انجامد؛ زیرا این ذلت انسان را به اطاعت در برابر خدا و تسلیم در برابر فرمانهای او سوق می‌دهد و اطاعت خداوند نیز مایه سربلندی انسان در دنیا و آخرت است. اگر آن چیزی که در برابرش حالت تسلیم دارد امر باطلی باشد (مانند دنیا و شهوات آن) در این صورت این ذلت از زشت‌ترین صفات نفس خواهد بود که از آن به ذلت منفی نام می‌بریم. این نوع ذلت عامل انحطاط شخصیت انسان است؛ زیرا تسلیم در برابر دنیا، شیطان یا هواهای نفسانی، به قیمت سرکشی در برابر خدا تمام می‌شود و انسان را به پستی می‌کشاند.

۱. **أفحمتی:** از ریشه «فحم»: کسی که قدرت پاسخ دادن ندارد. «فحم الصبی»: بچه آنقدر گریه کرد تا صدایش خاموش شد. «إفحام»: ساکت کردن دیگری با اقامه دلیل و

مانند آن است. در اینجا گناهان سبب شده است که شخص گناه کار توانایی پاسخ دادن نداشته باشد و نتواند با اقامه دلیل به نفع خود، از ارتکاب گناه دفاع کند؛

۲. **المرتهن بعملی:** «المرتهن»: اسم مفعول از ماده «رهن» به معنای حبس و گرو است. معنای عبارت این است که انسان، در گرو اعمال خویش است. این معنا به آیه شریفه: ﴿...كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^۱ اشاره دارد. اصطلاح رهن در جایی استعمال می شود که دین و قرضی در کار باشد و در برابر دین معمولاً چیزی به عنوان رهن و گرو قرار داده می شود که به آن چیز «مرهون» یا «مرتهن» گویند.

در اینجا عمل به منزله «دین» است و نفس انسان به منزله «مرتهن» و تا انسان دین را پرداخت نکند، مرهون از حالت رهن آزاد نمی شود. انسان و عملش نیز این گونه است. مادامی که عمل صالح انجام دهد، دین خود یعنی عمل صالح را آدا کرده است؛ زیرا خداوند تنها عمل صالح را می پذیرد و تنها عمل صالح است که به سوی خداوند صعود می کند.^۲ و کسی که عمل صالحی ندارد، با اعمال زشت، نفس خود را اسیر ساخته است؛ از این رو، عبارت دعانوعی اعتراف به زشتی عمل است؛

۳. **المتحیر عن قصدي:** «قصدي» مستقیم بودن و بیراهه نبودن؛

۴. **المنقطع بی:** مجهول است و به کسی گفته می شود که از سفر باز مانده باشد؛ مانند آنکه زاد و توشه او به پایان رسیده یا وسیله سواری او آسیب دیده است، که در هر دو صورت، توانایی ادامه مسیر را ندارد؛

۵. **غررت بنفسی:** خود را در معرض خطر و هلاکت قرار دادم؛

۶. **کبوتی:** «کبا یکبو کبواً و کبواً لوجهه»: به صورت بر زمین افتاد. در اینجا به معنای سقوط و افتادن در عقوبت و مجازات است؛

۷. **خر وجهی:** «خر الوجه»: رخسار و گونه صورت را گویند. حالت کسی که به

۲. فاطر، ۱۰، «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه».

۱. طور، ۲۱.

محتواشناسی ۳ دعای پنجاه و دوم؛ دعای ذلت و فروتنی در برابر خدا ۱۱۷

صورت بر خاک می افتد؛ حالتی همراه با ذلت و نیز رنج و درد فراوان و نیازمند دستگیری؛ به همین جهت حالت افتادن در گناه و عقوبت به حالت کسی که به صورت بر زمین افتاده، تشبیه شده است؛

۸. **أَلْقُود:** قصاص و آن نوعی مجازات به صورت مقابله به مثل است. اینجا به معنای مطلق کیفر و مجازات می باشد؛

۹. **أَوْصَالِي:** جمع «وَصِيل» به ضم یا کسر واو: مفصل، محل پیوند استخوانها؛

۱۰. **حشری و نشری:** «حشر» در لغت به معنای بیرون راندن گروهی از مکانشان و حرکت دادن آنان به سوی جنگ و مانند آن (چون به سوی موقف قیامت) می باشد؛ «نشر»: بازگشت به زندگی پس از مرگ.

آموزه های دعا

دعا آثار فراوانی بر وجود انسان دارد و درسهای زیادی به وی می آموزد؛ از جمله:

۱. انسان باید همیشه به فکر اصلاح نفس خود باشد؛ زیرا که اصلاح نفس، اصلاح جایگاه ابدی و سرای آخرت را در پی دارد؛
۲. انسان هر چه خود را کوچکتر ببیند، بزرگتر می شود و هر چه خود را آلوده تر و گناهکارتر احساس کند، به سوی پاکی بیشتری گام برداشته است؛ زیرا راه اصلاح نفس این است که شخص خود را ناقص و مقصر انگارد و مهمترین عامل رشد، توجه به کاستیها برای برطرف ساختن آنها و حرکت به سوی کمال است؛
۳. انسان باید خود را نفریبند و فریفته دنیا نشود، که فرصتهای طلایی و جوانی و... ماندگار نیستند؛
۴. انسان باید همیشه به یاد مرگ و سرای جاوید باشد و در همه حالات در سایه روشن بیم و امید حرکت کند و از اعمال خویش هراسان و به رحمت خداوند امیدوار باشد؛
۵. انسان در هر شرایطی، نباید از رحمت الاهی نا امید باشد.

کتابنامه بر اساس نام کتاب

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. آداب الصلاة، سیدروح الله خمینی (امام)، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۵. الإرشاد، محمد بن محمد مفید (شیخ)، مکتبه بصیرتی، قم، [بی تا].
۶. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۸۱ق.
۷. اقبال الأعمال، علی بن موسی ابن طاووس، ج ۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ش.
۸. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۲، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۹. امام سجاد جمال نیایشگران، احمد ترابی، تحقیق: گروه تاریخ اسلام، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۷۹ش.
۱۰. أقرب الموارد، سعید الخوری الشرتونی، [بی نا]، بیروت، [بی تا].
۱۱. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی (علامه)، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ج ۳، ۱۴۰۳ق.
۱۲. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، تهران، ج ۱، ۱۳۷۴ش.
۱۳. تاریخ زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، سید مهدی شمس الدین، دارالنشر قم، قم، ج ۱، [بی تا].
۱۴. تاریخ یعقوبی، احمد یعقوبی، دار صادر، بیروت، [بی تا].
۱۵. ترجمه و شرح صحیفه سجادیه، ابوالحسن شعرانی (علامه)، کتابفروشی اسلامی، تهران، [بی تا].
۱۶. ترجمه و شرح صحیفه سجادیه، سیداحمد فهری، مفید، تهران، ج ۱، ۱۳۷۰ش.
۱۷. ترجمه و شرح صحیفه سجادیه، علی نقی فیض الإسلام، [بی نا]، تهران، ۱۳۷۵ش.
۱۸. تعلیقات علی الصحیفه السجادیة، محمد مرتضی فیض کاشانی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ج ۱، ۱۳۶۶ش.
۱۹. تفصیل وسائل الشیعه، محمد بن حسن حرّ عاملی (شیخ)، قم، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۲۰. حاشیه مکاسب، محمد اصفهانی، چاپ سنگی، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].

۲۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، صدرالدين شیرازی (ملاصدرا)، مکتبه المصطفوی، قم، ج ۲، ۱۳۶۸ش.
۲۲. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، انصاریان، قم، ج ۵، ۱۴۲۳ق.
۲۳. خدا، انسان، جهان در نهج البلاغه، محمد تقی جعفری (علامه)، مقاله بنیاد نهج البلاغه، تهران، [بی تا].
۲۴. الدلائل الی موضوعات الصحیفه السجادیة، محمد حسین مظفر، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ش.
۲۵. الذریعة الی تصانیف الشیعة، محمد حسن تهرانی (آغا بزرگ)، مطبعة القضاء، نجف، ۱۳۷۸ق.
۲۶. رجال النجاشی، احمد نجاشی، جامعه مدرسین، قم، [بی تا].
۲۷. زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ادیب عادل، ترجمه: اسدالله میشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۱ش.
۲۸. شرح الصحیفه السجادیة، سید محمدباقر استرآبادی (میرداماد)، تحقیق: سید مهدی رجایی، نشر مهديه میرداماد، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
۲۹. الصحیفه الثالثة السجادیة، عبدالله افندی اصفهانی، نشر مکتبه الثقلین، قم، ۱۴۰۰ق.
۳۰. الصحیفه الخامسة السجادیة، سید محسن عاملی (امین)، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، ۱۳۷۱ش.
۳۱. الصحیفه الرابعة السجادیة، حسین نوری، مکتبه الثقلین، قم، ج ۱، ۱۳۹۸ق.
۳۲. الصحیفه السجادیة عن نسخة عتیقة كتب عام ۴۱۶ ق، تحقیق: کاظم مدیر شانه چی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، مشهد، ج ۱، ۱۳۷۱ش.
۳۳. الطبقات الكبير، محمد بن سعد واقدی، تصحیح: ادوار سخو، مؤسسه نصر، تهران، [بی تا].
۳۴. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، عبدالله بحرانی اصفهانی، مدرسه الامام المهدي (عج)، قم، ج ۱، ۱۳۶۶ش.
۳۵. الغدير، عبدالحسين اميني (علامه)، دارالكتاب العربي، بيروت، ج ۵، ۱۴۰۳ق.
۳۶. غررالحکم و ذررالحکم، عبدالواحد آمدی، ترجمه: محمد علی انصاری، [بی تا]، تهران، ۱۳۳۵ش.
۳۷. الفروق اللغویة، ابی هلال عسگری، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۵۳ش.
۳۸. فرهنگ جامع، احمد سیاح، کتابفروشی اسلام، [بی جا]، ج ۱۴، [بی تا].
۳۹. الفهرست، محمد بن حسن طوسی (شیخ)، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۴۰. فی ظلال الصحیفه السجادیة، محمد جواد مُغنیه، تحقیق: سامی الغریری، دارالكتاب الإسلامي، ج ۱، [بی جا]، ۱۴۲۳ق.
۴۱. قاموس الصحیفه، سیدابوالفضل حسینی، [بی نا]، [بی جا]، ۱۳۹۸ق.
۴۲. مجمع البحرين، فخرالدین طریحی، المکتبه المرتضویه، تهران، ج ۲، ۱۳۹۵ق.
۴۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ق.

۴۴. المعجم المفهرس الألفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبدالباقي، اسماعيليان، قم، [بی تا].
۴۵. معجم مقاييس اللغة، احمد ابن فارس، تحقيق: عبدالسلام هارون، دفتر تبليغات اسلامي، قم، ۱۴۰۴ق.
۴۶. مفاتيح الجنان، عباس محدث قمی، [بی تا]، [بی جا]، [بی تا].
۴۷. المفردات في غريب القرآن، حسين بن محمد اصفهاني (راغب)، المكتبة المرتضوية، تهران، [بی تا].
۴۸. نور الأنوار في شرح الصحيفة السجادية، سيدنعمت الله جزايري، [بی تا]، چاپ سنگی، [بی جا]، ۱۳۱۶ق.

کتابنامه بر اساس نام نویسنده

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دُررالحکم، ترجمه: محمدعلی انصاری، [بی‌نا]، تهران، ۱۳۳۵ش.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، ج ۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ش.
۶. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام هارون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۷. عادل، ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه: اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۱ش.
۸. استرآبادی (میرداماد)، سیدمحمدباقر، شرح الصحیفه السجادیه، تحقیق: سیدمهدی رجایی، نشر مهدیه میرداماد، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
۹. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۱۰. اصفهانی، محمد، حاشیه مکاسب، چاپ سنگی، [بی‌نا]، [بی‌نا].
۱۱. اصفهانی (راغب)، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، المكتبة المرتضویة، تهران، [بی‌نا].
۱۲. افتدی اصفهانی، عبدالله، الصحیفه الثالثة السجادیة، نشر مكتبة الثقلین، قم، ۱۴۰۰ق.
۱۳. امینی (علامه)، عبدالحسین، الغدیر، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۵، ۱۴۰۳ق.
۱۴. بحرانی اصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال، مدرسة الامام المهدي (عج)، قم، ج ۱، ۱۳۶۶ش.
۱۵. ترابی، احمد، امام سجاد جمال نیایشگران، تحقیق: گروه تاریخ اسلام، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۷۹ش.
۱۶. تهرانی (آغا بزرگ)، محمدحسن، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، مطبعة القضاء، نجف، ۱۳۷۸ق.
۱۷. جزایری، سیدنعمت الله، نورالأنوار فی شرح الصحیفه السجادیه، [بی‌نا].

- چاپ سنگی، ۱۳۱۶ق.
۱۸. جعفری (علامه)، محمد تقی، مقاله «خدا، انسان، جهان در نهج البلاغه»، بنیاد نهج البلاغه، تهران، [بی تا].
۱۹. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، انصاریان، قم، چ ۵، ۱۴۲۳ق.
۲۰. حرّ عاملی (شیخ)، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه، قم، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۲۱. حسینی، سیدابوالفضل، قاموس الصحیفة، [بی تا]، [بی جا]، ۱۳۹۸ق.
۲۲. خمینی (امام)، سیدروح الله، آداب الصلاة.
۲۳. الخوری الشّرتونی، سعید، أقرب الموارد، [بی تا]، بیروت، [بی تا].
۲۴. سیاح، احمد، فرهنگ جامع، کتابفروشی اسلام، [بی جا]، چ ۱۴.
۲۵. شعرانی (علامه)، ابوالحسن، ترجمه و شرح صحیفة سجادیة، کتابفروشی اسلامیة، تهران، [بی تا].
۲۶. شمس الدین، سیدمهدی، تاریخ زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، دارالنشر قم، قم، چ ۱، [بی تا].
۲۷. شیرازی (ملاصدرا)، صدرالدین، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، مکتبة المصطفوی، قم، چ ۲، ۱۳۶۸ش.
۲۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مکتبة آیة الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ق.
۲۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، المکتبة المرتضویة، تهران، چ ۲، ۱۳۹۵ق.
۳۰. طوسی (شیخ) محمد بن حسن، الفهرست.
۳۱. عاملی (امین)، سید محسن، الصحیفة الخامسة السجادیة، مکتبة الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، ۱۳۷۱ش.
۳۲. عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس الألفاظ القرآن الکریم، اسماعیلیان، قم، [بی تا].
۳۳. عسگری، ابی هلال، الفروق اللغویة، مکتبة بصیرتی، قم، ۱۳۵۳ش.
۳۴. فهری، سیداحمد، ترجمه و شرح صحیفة سجادیة، مفید، تهران، چ ۱، ۱۳۷۰ش.
۳۵. فیض الإسلام، علی نقی، ترجمه و شرح صحیفة سجادیة، [بی تا]، تهران، ۱۳۷۵ش.
۳۶. فیض کاشانی، محمد مرتضی، تعلیقات علی الصحیفة السجادیة، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۳۶۶ش.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۸۱ق.
۳۸. مجلسی (علامه)، محمد باقر، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چ ۳، ۱۴۰۳ق.
۳۹. محدّث قمی، عباس، مفاتیح الجنان.

۴۰. الصحیفة السجادیة عن نسخة عتیقة كتب عام ۴۱۶ ق، تحقیق: کاظم مدیر شانه‌چی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، مشهد، ج ۱، ۱۳۷۱ ش.
۴۱. مظفر، محمدحسین، الدلیل الی موضوعات الصحیفة السجادیة، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش.
۴۲. معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، تهران، ج ۱، ۱۳۷۴ ش.
۴۳. مُغنیه، محمدجواد، فی ظلال الصحیفة السجادیة، تحقیق: سامی الغریری، دارالکتاب الإسلامی، ج ۱، ۱۴۲۳ ق.
۴۴. مفید، (شیخ)، محمدبن محمد، الإرشاد، مکتبه بصیرتی، قم، [بی تا].
۴۵. نجاشی، احمد، رجال النجاشی، جامعه مدرسین، قم، [بی تا].
۴۶. نوری، حسین، الصحیفة الرابعة السجادیة، مکتبه الثقلین، قم، ج ۱، ۱۳۹۸ ق.
۴۷. واقدی، محمدبن سعد، الطبقات الكبير، تصحیح: ادوار سَخو، مؤسسه نصر، تهران، [بی تا].
۴۸. یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، [بی تا].